۱۳۸۷/۱۱/۲۶
اسکن شد

بازدید شد
۱۳۸۱

۱۰۴۷

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
مؤسسهٔ ۱۳۰۲

اسم کتاب: مرآت الارض

مؤلف: حاج میرزا محمدخان لواسانی

موضوع تألیف: سیاحتنامه

۷۰۲
شمارهٔ دفتر ۵۴۲۸

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۷۰۲

۴

۱۳۸۷/۱۱/۲۶

اسکن شد

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
مؤسسهٔ ۱۳۰۲

اسم کتاب مرآت الارض
مؤلف حاج میرزا محمد خان لواسانی
موضوع تألیف سیاحتنامه ۷۰۳
۷۰۲
شمارهٔ دفتر ۵۴۲۸

۱۰۴۷

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۷۰۲

٣٤٥٠

١٠٧

١١٢

فهرست نسخهٔ روزنامهٔ موسوم بآیات الارض

مقدمه در افزایش موجودات و ربط سلسلهٔ مراتب و همبستگی آنها بیکدیگر

حرف اول در وضع کرهٔ زمین بتجربه و تقسیم آن باقسام پنجگانه و ذکر اقسام در پنج فصل

فصل اول	فصل دویم	فصل سیم	فصل چهارم	فصل پنجم
در اروپا مشتمل بر دوازده جزء	در آسیا مشتمل بر ده جزء	در افریقا مشتمل بر چهار جزء	در امریکا مشتمل بر سه جزء	در اوسترالیا مشتمل بر یک جزء

حرف دویم در بنا و بنای جابجا شدن و وضع آبادی و پستیدی طایفهٔ روسیه بایین بلد و طریقهٔ حکام ایشان در احوال خلق آن صفحه

خاتمه در مساحت ممالک روسیه و عدد نفوس این ممالک و از اتفاقات معه نهاد اتفاقات که باین کتاب مناسبت دارد

٧٠٢
٥٤٢٨

کتابخانه مجلس شورای ملی
۱۳۴۲

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون
دور نامه ایجاد را خامه ابداع او بدو حرف کاف و نون ایجاز کرد و بر یک
ابجد حرف کتاب مسطور گشت و نقاب از چهره مستور دیده بر داشت تا شاهد
گنج کنز از پرده از روی کار بر افکند و شور حقیقت این حرف بگوی در
انداخت از مرآت ممکنات زنگ برفت عکس پرای صورت گشت عکس از چهار
حکایت کرد و مجاز قطره حقیقت شد کارپردازان علوی سو حرکات
شوقی تکرار گرفت راجع و مقیم هر یک نظرهای سعد با ثرهای بعد تماشا شد
این چهار غریب نا موافق با اختلاف طبع با اختلاط یکدیگر صبر و شکیب فرمودند با
واز ارتباط و امتزاج ایشان نقشهای بدیع و نتایج دلفریب پدید
گردید چون از اسرار توحید بهر یک بشارت الوهیت رسید هنوز شاهد وحدت
در پرده بود و شعله شمع افسرده هزار دستان هزار داستان شنید

پروانه

پروانه سوی پروانه نمانده این با چراغ آتش رفت و داغ بی نشان آن
بسوخت **نظم** در جهان شاهدی و ما فارغ در قدح جرعه و ما هشیار
هم از اثر این جرعه است که خاک جرعه چین برین رتبه برتری یافت
و ما کنزه گوهران نگه در فرستادگان آگاه و شهنشاهان درگاه هند
بر دار از آفتاب و ماه و دیگر روشنان فلکی خرگاه زدند چه باشد اختلاف
سما از فلک بگذشت و از انوار هدی از خاک با افلاک این از آن
از عرش بگذشت و آن یک از فرش نگذشت سر لولاک تقریر شد
سر افلاک بزیر افتاد که قول ختم شنید و سخن ختم دید ختم انبیا و
خواجه اصفیا علیه و علی وصیه و اولاده الصلواة و السلام آینه اوهام
خلق از زنگ ظلام بپرداخت و فرمان عقل در فضای جهل نافذ کرد
تا در صفحات رخ و آیات چو مشاهده گشت و اقتضای نظام کل که
اختلاف شئون است اسباب و علل بود چون و چرا را جواب گفت که ارا
شاه و سها را با جاه چه سخن و درویش را با منعم چه بحث که سفره عام
گسترده است و نعمت تام آماده و قسمتی خاص هر کس نهاده نشاید خورد
اللارزق مقسوم پس حفظ این نظم مقتضی سیاست و قاهری شد که لسیف شاه

آیت سطوت خداوند کویر جور از عدل خداوند کو بلا جرم حرارت
عالم بعزم ملوک و وضع سلوک شان مسلم شد هر ملکی ملکی مسخر
خویش دید و در قسمت از جهان بعصمت و جهان بنا آراسته
گشت لینظروا علی من احسن علیهم ویشکروا علی ما انعم
الیهم در منجیات حسنات و مهلکات دشمن بر بدار یک مرکز روند
و در امتحان طور مستاع جور بطباق یک نطاق همت مساعت
کمازند و مطابقه دین و دولت خاص حکیمت که ناصر دین خدا
و ناشر شرع هدی لا زال للذین ناصراً و للشرع ناشراً و فی
العدل واحداً و للجور فاقداً و هذا دعاءٌ للبریة شامل
اگر اندکی مقتضیات دولت را منافی حرمت ملت مضا مید مضا
نکند همتش صرف تطبیق ذات البین نه تفریق که الملک والدین
توأمان خلاف سایر فرمان دهان که شرع پاکان خویش فرع زادگان
خویش کرده از مسائل دین اعراض کنند و در مصالح ملک اعتراض
نفرمایند وما یستوی البحران هذا عذب فرات سائغ
شرابه وهذا ملح اجاج عجز ارکب ادب عادت تهی دستان

شک ما یکان که بساطی گسترند و خاطر خریداران را بتعداد محسنات
متاع کساد خویش با نبساط آورند که این نطع هوسی گسترده لعب همانا د
احتساب دهر هیچ در بساط هم ندید که یکباره بساط آلا از بسیط زمین در نوردید
نظم شک شد بر مرقضای عافیت پای هیچ جرم * اینچنین باشد اذا جاء
القضا ضاق الفضا * رخسار را چون ورق خزان از آن زرد کرد
در فتح در داه سرد که پیش از دو ماه قدیم از نکبت تعلیم کرنجت سهم فغان
ریاض خاطر را طراوت برفت فکر مستقیم را افلاک سلیم در تمام امتحان بشکست
بیک خیال که سیر عوالم معنی را باعتدال هوای همت بالستی که در سرد
سیر انقطاع بماند برف فرودین و بهمن اردی بهشت دختر خرداد چه عجب
که سردی و خشکیهای دی آتش طبع افسرده گو نظم بد درد آتش مالیخولیا تیغ
برون تخت * هنوز جهل مصور در کیمیا پیداست * و با این اندیشه که تا چند در قعدان
معارف باخت در عمر تلف شده تاسف حالیا که جهل تو با این ترکیب راه
تجرید گرفت امیدست که تو را نیز بر شاخ امل شگوفه شادکامی باشد
من بعد از خدای توشه باید خواست و از خرمن بزرگان خوشه و از خلق گوشه
نظم از جوی شهر گوهر معنی طلب مکن * خواهی دارد گوشه دریا کنار گیر قطره

بدریا پیوندد لؤلؤ منضود گردد ذره راه خورشید جوید جلوهٔ شهود یابد
نه بینی در عرصهٔ باغ دانه بابد ده و داغ بر جبین زد و لاله و نسرین آید
و در رقعهٔ لعب پیاده بارادهٔ ثابت طی مراحل کند صفت فرزین گیرد.
قل سیروا فی الارض فانظروا کیف بدأ الخلق غایت
نگون بختی است تا پای شوق از رفتار بماند زبان از ذوق گفتار بماند
دعوای مدعی و غوغای بد اندیش پیش ارباب الباب شعبده‌ای است
و عربدهٔ مست نظم ای مدعی برو که مرا با تو کار نیست احباب حاضرند
با عدا چه حاجت است خامه را خدمت عامه سخنی نیست نظم اذا نطق السفیه
فلا تجبه فان جوابه ان لا تجابا چه عوالم اینها را آنچه
شمرده اند از سه بیش نیست یکی نمونه عالم حیوان که بیابانیان
و اهل جبالند چه عوالم اینها را آنچه شمرده اند از سه بیش نیست یکی نمونه
بعالم حیوان که بیابانیان و اهل جبالند جز جذب منافع و دفع مضار
نخواهند و ندانند و یکی اهل بلاد و مدن که ایشان را هوس تمدن
و تعاون مصروف و مشغول طینتها و حرف دیگر آنهااند که با اینها
مشغول نشوند بلکه از اینها ملول‌اند و سیرشان در عالم عقول است ع

حرف جمع حرفه
و حرفه پیشه است

٤

که باشند در بحر معنی غریق در تحقیق اشیا بحث کنند و مبدأ و معاد
فحص نمایند و مشاهده است که بآن تجار گویند که آن ازین طایفه بزرگوار
نیست ریا پادشاه عصر که براه عدل رو نسبت ستم دهند و به وزرای نیک
اندیش که از بهر رفاه خلق از آسایش خویش بگذرند از کم و بیش سخن گویند فرقهٔ
عزلت جوی خلوت گزین بزرق و ریا متهم نمایند و بد دو دیو متمثل و اگر ظریف
و آمیزگار زند عفیف و پرهیزگار بدانند ادب اگرچه صابر است و ساکن نهی
از تجربه و امتحانات است و نقش خانه و ایوان لبیب مسافر که غالبا در سیر بلدان
و مشاهدهٔ صنع نوبت نظم بیاد حق از خلق بگریخته چنان مست تا نگرکی
ریخته او نیز در نظر طایفهٔ عاذل شوریده کار است و پریشان روزگار و گویند
اگر مکارم اخلاق داشتی آوارهٔ آفاق نشدی و با استقراء و استغراق
ثابت است که استنطاق از کلمات خاص عیسویان مات و عجب است
که با همه عیب جویند در عیب خود بالصریم و کر تا در نظر و نقل از ضعف ذهنیم
از خود هرا بینیم کو نظم دشمن جاهلان بیا کنهیم زانکه خود جاهل و خطا کاریم
در هیچیک از بلاد و دیده نشده احدی ایمن خود در صدد و نیک و بد همگنان
باشد در عالم حس و عقل بتلاش معاش و زاد معاد نکوشند و حسن و قبح اشارا

عقلی دانند نه حسی شاید در فصول این نسخه موقع ذکری از اداوات بسیار بر بلاد
شده و بایه حیرت و عبرت کرده و بر الموفق المعین سبب تالیف کتاب
و از کاری باین اندیشه گذشت و خامه از ساحت نامه سیاحت دست و صفحه را
چون با طلعت غم سیاه میکرد تا شاید الفاظ همه از الحاظ معانی خالی
خار اندیشه در دل گاه از نوره زار ضمیر لاله و گل میخواست و از دل بعد
ناله بلبل و گاه بنوک خامه پس سر میخوارید و تجدید مداوا مداوم میخواست
خامه سو خلال دندان میکرد و کار دست بدندان می افکند و چون
اصل مسئله مبحث تفرقه حواس بر گشت متعذر مستحیل مستور بود
و از نوائب دهر هر لحظه نایره لطفه پیوست هم درین حال که سنه ۱۲۶۴
شهنشاه عادل باذل دریا دل محمد شاه غازی از سریر مسعود عبه سریر
موضع عه عزّ انتقال جست طاب ثراه وجعل الجنة مخلده و مثواه ع
کاین جهان خواهد بود و مرد بزرگ و با جلال طبع روی بآن عالم
نهاد و این عالم چند روزی یتیم ماند نظم دستگاه شرع لهذا محمد
دور از او بارگاه عدل بود لا انوشیروان نبود نحن ام القرای
خلاف از مخافت جمهوریان بپناه ملکه نامان ام الخاقان گریخت

دوم

و در حرم کفاف او دولت عفاف باشد در مدیح او شعری از عرب
بخلاف جمهور در دیار عجم مشهور گو نظم ولو کان النساء بمثل
هذا لفضلت النساء علی الرجال و معهودست ساعتی که
آفتاب سلطنت نجم محاذات افق مغرب میرسد روی جهان از ظلمت
انقلاب ناگزیر است و خلق سو از خلق یکدیگر گریزند جمعی از دست مفسده
بر است مسجد میروند و فرقه در بازار از مردم خویش دخترکشی دارند
معدود و بلکه در هیچ بازار بیع و فروش نمی ارزند سرمایه آنها دعوی حال گشت
و حفظ خود از خطرات نهضت مضرات عسرت این بنده اقتضای این
فرقه را السلامت نو بگردید از دهشت نقم و وحشت ظلم لیل هجر بمطلع
فجر مخلص مبحث الیس الصبح بقریب نه امال طلیعه صبح دولت
ناصر الدینی که بهترین نتیجه سحر اسلام است از ثغر آذربایجان که مغرب
مقر خلافت زمیدن گرفت و طلوع آفتاب از جهت غرب خود کنار
از قیامت و روز حساب میتواند بود که ازین خبر خسری سر انکار گشت ذلک
طهران را از عادله روح فتوح دست داد و قال بجنبها الذی انشاها
اول مرة مهر خموشی بر دهان جمهوریان زده شد زیرا که عرض شعبه

با اهل راز که جمهور مهجور شد و این لفظ با صل خود که مهمل او بود باز
گشت نامهٔ مظلوم و لابهٔ محروم از خویش معلوم میکرد و حشو و سینه‌ترا
در قسط عدل جز امتحان میشد کن و کار در موقف باز خواست بود و
نامهٔ عمل از جیب و دست میریخت یکقوم را زنار که بر دوش شد تاج
یکقوم را جواهر بسته بر کمر چه خلق بر یکصراط نبودند و چیز بمعاد اعتقاد
نداشتند سروش غیب بکلاوت تلاوت ما ننسخ من آیة او
ننسها نأت بخیر منها مذاق جانها شیرین میکرد و اتفاق شد
بر دو بال رنگین آیین می‌بست و می‌گفت نظم صبر کن تا علم فرازد مهر
کین تباشیر صبح را اثر است جهان کهن جوانی از سر گرفت که شاه
جوان بخت روی بری آورد و بر فراز مسند کی نشست و پرست عجم
و ملک جسم از نیام این کتاب نصرت نصاب شاهنشاه عالمیان پناه بنوم(?)
بنفرح عالم موجوداتست شخص اول در پیشگاه شمس دول شیکارست و عقل
تخت بزم درست کار گذار خیر تابنده تو ئی شاه هرا چون بعز بدین
علم کاویان نظم الیوم انجزت الامال ما وعدت و ادرک
المجد اقصی ما تمناه شکر این ساعت رطاعتی که بخاطر رسید

٦

تقریر شمهٔ از مجاری حال خود بعنوان شکوه از نیک و بد نظم ای
شمع اگر نسوزی تو از برای که ام روزی تو هنوز سطری بپایان
نرسیده و تمهیدی از عنوان سخن نشد که یکی از دوستان قدیم از در
درآمده و افسرده خاطر نظم یرید المرء ان یعطی مناه و یأبی
الله الا ما یشاء گفت بحریم آنکه شکر شکر و سر شکوه بهم آمیختی
و در فنون ادبیه فصاحت نشناختی انبار فلک کردنده با هجوم نجوم
و حشر اختر کدورت میکرد و ایستاده که تا اقصای خیش پرتو تابش او بود
آماده سفری سخت باش نظم سفر کعبه بصد جهد بسر بردم و رفت
سفر در مغان است دگر بار چرا گفتم بکجا ام جانب گفت بیلاد شمال
گفتم تجارت گفت لبغارت که گوانی با مساعدت بخت فر و اقبال
داز اخر طمع فراوانی مال و فرط و بال هیچ نیست از استماع این سخن
درای استماع نمانده که روی سیاه از طرف نعال بصدر بود و سمت رفیع
و قدر میرفت و طاقت صبر بعد دیدم بر سر عار و انکار و توبه و استغفار میرد
نظم و کنت فتی لا یرتضی البعد ساعة فکیف و قد
مرت علی شهور و الله پروردگار بیمنت قدم همین که توفیق کعبه یافتند

ارزاق ایشان رسم وظیفه ایست و وظیفه ایشان دعاگوئی استغفر الله
فی کل یوم سبعین مرة؛ مراحل عمر مقارن سنین اربعین است
هوس مسافرت عزم ستین و تماشای بستان چنین است نظم طلایع
ضعف قد اغارت علی القوی ؛ وما دهبیدای المزاج
قطاع ؛ مرا از نوائب دهر جراحتها بر دل ریش است ع جراحت دیده
از بو میگریزد ؛ بوی نافه چین و مشک تتار دل مجروح را مایه فزایش آزار است
و با طایفه زرتار بریک استمل و میز دست درکاسه کردن و با سقف غزیز
ملاعبش و تلویسه نمودن از کسی شایسته است که ناموس دین از ناموس مرکب
نداند فرق و حاق و انجیل نکند با شمع مریم قطع سبیل باید نظم من تاشبعه
ابا می عیسی ؛ چو عیسی ازان ابا کردم ز آبا ؛ از سیاق سخن خیره شده بخنده
افتاد ع نگاه گوشه چشمی و خنده زیر لبی ؛ و گفت انبساط صحبت بر حسب
عرض عبارت عذب و ملایمت لفظ را درین مرتبه وقعی نیست به تقدیر
اثر خویش کوه بود و کاه را چاره و تدبیر گذشته ولن تجد لسنة الله
تبدیلا تغییر نمی پذیرد بلکه تا خبرش تقصیر بود و این تقصیر مایه
تغییر میشد پس میل خاطر از میانه نگریخت خط ظاهر منسوب حکم فاحش است

7

انگشت سمع وطاقت بر دیده مثال رفت ع حالیا در معاینت جوانکاهم ؛
و تجربه معلوم شد که در امتثال امر هیچ چیز تجدد کمال نمیگیرد و در اهمال
بیم جان و خطر مال متصور از علایم مامورات علم شریر و خورشیده که آتش
نفس و تأیید بود اکتفا کرد و معانی بسیار و فواید بیشمار درین مرتبه دیده
فتح ماموریین بلاد ع حمله شان از بالا باید دم بدم ؛ و همیشه از سر برات
تقویت حامیه داده تجمل و اسباب دیگر پرداخت و این آداب لازم
رکاب تعلیق آموخت که هم کمانش مانان و شمشیر تحریض کنان مردم
رحمان تقصیر شد ع چه دل از پای شان حکم به بازد ؛ و در تخصص این
که بانگاه حیرت و ذوک شرکان ورات حضور آفتاب مثال را
برای دفع ضرر غبار غربت کحل بصر و اندوخت خویشتن روزنامه
تاریخ مانند نامور که بر و بنده بتوفیق خداوند جولت کرد چه
در نحو القدر کفایت کمانی بگرد پس از راه قزوین بگیلان حرکت
ناگهان مثل است وارد شد و شاید که هر که از مقر خلافت دور است
مرکز نکو کیست و از آنجا بانزلی که کمینه آرشت و کنار بحر خزر رسید
و از خضر نبی همت میخواست و سراغ الحیات و سرمایه عمر دیگر میکرد

حِیلَ بَینَهُمَا الْمَوْجُ تموج آب بمثابه ایست هر لحظه در حس تصور تصرف
میشود آب ساکن بنظر می‌آمد و خاک سیار و شعر انوری بخاطر نظم
کار آب بایع اندر منتر سیلم آتش است ✽ شغل خاک ساکن اندر مسکنه
من صرصری ✽ چشم را مهابت آب اذن مساعت اطراف نمیداد
چه دریا عجب وضع و شکل خلقی بس عجیب است یَغْشَاهُ مَوْجٌ
مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ از جنبش
اعضا باسمان تماس داشت خود را بمثابه او قیاس میکرد و در معارضه
بمثل میکلیف ایک از موج عظیم اوج و حضیض دارم و از رودها بحره و از
سفاین باد و آتش مثلثات هوائیه و ناریه از بروج دوازده گانه
نزدیکی حوت است که گاهی که قوت او یونس سپهر که از فوق امواج خرق
میر آتش در سر نهد ملاح میداند سخن اغراق نیست چنین با بیان از
آب رهان همین عبرت است ازین کلمات هر دم نفس از جذر و مد
باز میماند و دیده بعدم میگریخت قدم نیست میشد و رای رجعت بر عزم
اقامت غالب می‌آمد ولی پاس اطاعت حضرت پادشاهی استقرار و
با خطار کشتی بخار که الآن آواز دار برد و سلام لنگر سبحان استوار

وتابت

۸

وتابت میداشت چراکه از محیط سلطنت آمده بود ع مرغ است
چه اندیشه کند طوفان را ✽ نه والغفور یکی از کشتیهای اعلیحضرت امیر الکویت
که بنقبه موسوم بود از قلهٔ موج چون طایر که بر فراز کوهی عظیم متزلزل
نشیند ظاهر گشت مانند قاصدی از قابض روح و یا قاصدی از
سفینهٔ نوح خلق تسلو زبان توبت اشتهار بآیت مَن رکبنی نجا در بیان
نجه دعوت میکرد و بنوبت یکیک را از کنار دریا بکنار خود میگرفت
و در دل خویش جای میداد ولهذا چون دانهٔ سپند در مجمر آتش قند
همه مضطر و مشوش چه کشتی نشین فقد بود و نعل دل او بر آتش داشت و نظم
دلکش میخواند نظم از درون سوزناک و چشم تر ✽ نیمه در آتشم نیمی در آب ✽
هفته بگذشت که ناگاه کشتی را نیز از خوف بحر و هیجی دست داده خود را
در ورطه دید که ابتلا هیچ رنج نیست فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ
جِذْعِ النَّخْلَةِ مانند عذرا مریمی کالبستنی وار و همی چون آبستان
که از همه چیز برستند و پیش از عدهٔ حمل و فصال سقط جنین کنند هنوز
عشره عشره مدت که عشرهٔ مقررهٔ حلمت بود منقضی نشده در کنار بلدهٔ
حاجی رخان حالا که دست میدهد ع تجه بار دادن به از شماته الکندة الا جنین

این نقصان مدت بخلاف عادت نطق ناتمام مرا فرومیت و نافر
بین و نشانی وضع اسباب دیگرگشت میخواست گل که دم زند
از رنگ و بوی خویش از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت از
تصور حال تحیر و ملال چنان دم که این حالت خجسته را برای کسیکه طرف
مهمانی دولت باشد کاری سهل مینمود ع باکه اینجا جمله اعضا چشم باید
بود و گوش: رب اشرح لی صدری و یسّر لی امری واحلل
عقدة من لسانی یفقهوا قولی و در ساعت یکی از معارف
اوستیه بر طبق شروط معاهده و طلبتن کاملة الوداد به تهنیت درم آمد
و سخن مسکوت والهوی بتکلم هزار گونه سخن در دهان و زبان خاموش
چون بمبالغه حرمت کلاه از سر برداشت با خجلت تمام از زبان و هم
مجازات این حرمت و ادب پیش عجم رسم نیست زیرا که غایت
فروتنی و نیازمندی زود شده است و خداوند در این مقام دانشمندان
اوجب ما بر کلاه دستاری بر ترتیب دهند و پیش یاران جای
جنس کلاه بر دوشش گذاشته است از یاد دیگر ع که در شریعت ما
پیش این کنایه مینمود بحسن مهارت تحسین گو که نکته بیش دقیق بود از فرط

[illegible]

در حین بیدار کسی باقی تمام و ترجمه‌ای خواستم که تا بجواب حرف بزبان مترجم
حوالت معرفت دیدم در توجیه سخن تولید فضل مترتب است با معنی از
حوصله لفظ برآید داشت با مطلب چنان دقیق که هر بخرد انا فهم
عیب دوروئی و ده زبانی میبافت ع انشای راز حلوبیان
که شمع: مترجم را عذر خواستم معلم خواستم بحکم آنکه وقتی در ملک
اهل کلاک بودم و بالیع و دو قران انس و الفت بوده ماه ما خطاب رو سیله
چون خط و خطان این خطه بحلیه حسن بیاراست: ولیا همه عاری از ربط
و ناطقه نیز چون مرغ سخنگوی که روی آینه صورت معاینه بیند سخن
گوید و عاجز از قوه ضبط حرفش محبوب است و نشانی بخود دیده ضمیر معلم را جمع
میشد و اگر حرفی از معلم بزبان میآمد بدیگری نرسید باین سبب از تکلم
شرم بود یکی که در فراگرفتن لسنه رای آزموده و عقلی مجرب داشت گفت
تا در تعلیم لسان از ضرب کسانی شرم است و از استماعات انفعال این
مهم در پرده محال مستتر خواهد بود و شنیده خواهید بود اولیا که مرغ سحری
و لسان عشیه هم کس را مقدور نیست باید رنج نطق از این مبداء
نطق سبق باید در بدو محاورت اگر بامعنی است از استعمال الفاظ گریز نیست

داین قوم غالبا زیرکند و صاحب خلق نیکو در سلک خطاب سهو و خطا
چند در گذرند و سخنی عتاب روا ندارند و دیگر که در آتش عشق صد تب
لوکهف سخن تا در دل نشنید زبان او را از لکنت گیرد ع که هر چه از جان
ز دل آید نشیند لاجرم بر دل از هیئت معلم که روح محرر است حافظ
هرگز الفاظ ناخجسته یا موقوف حل ادراو طبع را مایه نسیانست و حفظ را
موجب نقصان ع شنو پند که گفتی گوش و فراموش کنی ؛ پریرویان اینجا
همه نغز و شیرین حرکات و متناسب اعضا و بدیع شکل بیا سنبل
بر تاب نهاده اند و حلقه های زلف که دام دلهاست بر آفتاب
گسترده نظم تا حلقه های از زلف بر گردن کرده اند ؛ تا در میان حلقه
گردن دراز کرده ؛ با نفاس عنبری از یک ورق حسن کتابها آموزند
و جلد ثانی مقامات درس دهند قد وهب الروح وذهب السبح
هنوز لعل لبشان بعید الفاظ آتش دار و دهان موهوم شان لعادت
برهم سخنی تسلیم غیب که صاحب ناطقه ؛ و طفل بعد علی مصدق
ع من نگویم چه کن از اهل دلی خواه زیرکی ؛ رای از لیلی سرار و کی
عقل درست آمد که حالا تا بث مفارقت بازی عشق نمی ع تا عقل است

سپردم

سپردم طریق عشق ؛ هر چه معلم کهف تا بلقیس مغز ذاکر شیم و بیان الفاظ
عادی متبادر شده تا کنون از غالب اصطلاح که اطلاع آن بسر صحبت علم
ادبیات و جهان میداند که عقرب از جهت معلم بیمار و زبان
بین طلب معلم بازگو نظم خنک کلفت آن که دارد برزش ؛ تعالی است
دارد بی تمیز نش ع تا ادب قلم در دعوی گرفت کلک را گرو زیبت
دل لبان کاتب زبان را تعرض لفظ دراز کرد ع گر بیا منجز نگارد را
با معجزه دارا تجار عند الامتحان یکرم الرجل و یهان نظم
نیستی کمان سنگی عقد و حطب از چه هر دو جوبند آتش دانند کدام خوبند
نظر بی بترس تعلیم این روزنامه مختصر در خور قصد مقدمات و جوابها که همه
سؤال مقدرست نیست اینجا مناسب شغل نقل سخن از کیف و کم
و حفظ سال کتابها باید که این دیار صاحت دارند از این قبیل که در این سنه
در اسنه وافواه تا شاهنشاه جمجاه اسلامیان پناه ؛ روح و هم بریح
فداه حکم وجوب بهم رسانیده و دعای بقای این سلطنت عظمی و خلافت
کبری که نغز بهای بیشمار بر چسته اگر بجد فراغی رسیده ؛ بر خاردم از اثر
نظم ربتی حالت ؛ ایران خلاص حب مستخلص شده و متاع خطار اسفه و رتبت علیه

پیشتر در معرض بیع و شری آورده‌اند تا چون فاجر شده جلی شیوه گلوگیر
پسندیده از آن اند کسی حالت خارج را تابع نشد که مانع شوم و در وقایع
پرسیم چیدوران این مرض که چون پیلش گرد در خور صید بکار [illegible] در
دکان و بازار حرف از معامله دارند نه حرب و کالا و قرب [illegible]
همه ساله باین ملک سفر دارند صد نفر شان متوقف در جنس ایشان [illegible]
زرف از یا کند [illegible] جنس دیگر [illegible] گرفته [illegible] از تاریخ شرع [illegible]
پرداخته شده و کسی [illegible] چنین شده نظم حدیقه [illegible] این قوم خبر [illegible] اعتبار
وقت و دین ؛ کلف این اقوال [illegible] تمام [illegible] از طریق اطناب
نوشته که کتاب نبود و کتابت نبود در عتاب [illegible] جناب اعلیحضرت [illegible]
تحفه مفید [illegible] که مایه روسفیدی گردد [illegible] راه ماه ماه عوض
این جا [illegible] که در کار [illegible] تاریخ [illegible] جانب [illegible] میکند که کشتی
آتش مانند [illegible] ز آن [illegible] برده [illegible] بادشاه [illegible]
از راه [illegible] هر کاغذ [illegible] هزار [illegible] می شود [illegible] چون
دعای [illegible] کتاب [illegible] و [illegible] که در [illegible]
گرفت ؛ ساقه [illegible] جامعه [illegible] الحادث [illegible]

خاطرنشه

خاطرنشه و [illegible] سعی در [illegible] در [illegible] [illegible]
[illegible] نظم ما نامه [illegible] بوده ایم ؛ او [illegible] ملک [illegible] آورد ؛
أعجبني عقود دره بل عقد نيجها گفتم [illegible] طبع [illegible]
[illegible] در پرده [illegible] منظر [illegible] که کان [illegible] قطع
در [illegible] ها [illegible] و چون [illegible] این [illegible] پرده
[illegible] و خلق [illegible] پرده [illegible] سخن [illegible] تفننی [illegible] و در حق [illegible]
سخن چنین تفنن [illegible] و فاضل که ع [illegible] معروف [illegible] گرفت ؛ [illegible]
[illegible] و [illegible] کاشته اند که [illegible] مال [illegible] اول
[illegible] باشم [illegible] از [illegible] که [illegible] دارد [illegible] عبارت
[illegible] و عبارت [illegible] که [illegible] مشاهده [illegible] قطع
[illegible] دارد چون [illegible] در معرض [illegible]
[illegible] از حد [illegible] فاقطعوا ايديهم [illegible]
[illegible] در [illegible] مجامل صحبت از منتخب [illegible]
که [illegible] خاطرات از [illegible] استعانت می
[illegible] می کرد ع [illegible] باب ؛ [illegible] مخصوص

عدم ضبط و ربط آنها موجب تشتّت خاطر و وقت حضور زحمت حالت سرم
و این چند حرف که موجب تحریر شرح گشته در شعر از قصیده حکیم افضل
الدین خاقانی در جواب رشید الدین که به مناسبت مقام می‌خواند نظم
هر گهر کز طبع تو دزدید می‌بینم همی * زان کلک و بنان خود همی افشاند *
از دوم کی داشت فرماید برید * کانچه دزدیدم همان خود افشاند * دیگر
مکان عالم یا نه که راه جواب بسته بود بهانه مرور سر بر زد اند خشم همه لالی
منثور دیدم که از عبارات لطیف و ربط عقد به پیوسته طبع فطرتم چون شیخ
دیگر آنها دیده به صاحب آنها اعطا می‌نمود و انصاف کسی از سامعان تقصیر
شنعت بدانم بسیار می‌کرد و ملک شعر آنکه از برکت نسیان با [illegible]
سه اصلاح این است که آنچه نگارش یافته از گذشته‌ها هم پاک بکنید و ثبت
کرده خاص عکسه اعلی * قبول حضرت او ما کدام می‌باشد هم در [illegible]
شیخ عبث از عمی بیدار گرد و ذم یا تحسین شنیده آید هر گاه [illegible]
و دیگران تغییر عبارت تعیین رتبه باشد خود در معرض مؤاخذه [illegible]
سیاستی نیست صدق و صفا علم الله آنچه بیان است بیشتر خاطر که
موضوع مسئله شده بیشتر از معلومات حضرت که شیخ عقل نقش روح القدس

باشد

باشد و بیه قباب در رحمت عالم بار بار که نموده خبر ما دیده اند و چون ثانی
همچنین که از کسر و کمال بدر و هلال سر تا پیدا اند نظم چو به المقدر
درون قباب * را کرده دیوار برون خراب * فقط مراتب جمع [illegible]
بلکه هیچ ندانند نه در صدد عیب و خلاف جویند و نه از صنف [illegible]
دارند نظم ما دم شراب الم در کشیده * اگر شیخ نوشته دم در کشند * و گویند
چهار چیز از چهار چیز سیر نگردد مرد از زن و چشم از نظر و زمین از مطر و سمع از خبر
از علم که در مدارک نظر ما کی همه چیز و از مبادی خبر فاقد علمی و شیر [illegible]
فواید و جسته بدل عبادت می‌کردند و ما اغنی الشموس عن الشموع [illegible]
در منظومات خود بر طبق سوال ایشان جواب می‌گوید صفحه معلومات خود
می‌نمودند اگر غرض اصلاح این بنده به استحضار مطالب مخصوصه انحصار
می‌یافت این نسخه بر اصلاح مترتب می‌گشت و تفصیل از دیگر تحقیقات شان
[illegible] در خبر می‌شد لعل الله یحدث بعد ذلک امرا مسائلی که در این
وجیزه ذکر شده من حیث المجموع بر مقدمه و دو حرف و خاتمه اختتام
یافت مقدمه در ذکر بعض موجبات در ترتیب مسئله اسباب در اطلاع علم
مراتب جزء اول در وضع که دارد و کشف از ضمیر و کتابت و تقسیم و تجزیه ارض مکشوف

سوم در بنای حاجی ترخان و کیفیت عمارت و استیلای روسیه
بر این بلد مقدمه ذکر بعضی از آداب و قواعد جاریه روسیه و عدد
این ممالک حکایت یکی منکشف چه شد که عبارت نسخه نیز حسن بیان
که عادت طبع مترسلان است آراسته بودی و هر فایده در کتاب جامع آمدی
یکی تفریح خاطر ناظران از بدایع الفاظ دیگر هست و نشاط ضمیر از
نوادر معانی گفتم این التزام که کفی و قدر پسندیده است که کلام این فن
علاقه با سر اظهار فضل و بلاغت باشد کفی بالله شهیدا در این تتبع
ناقص نادم و کلال مرا چون نی نالهای سوزناک بر زبان است
نظم ای همنفسان آتشم از دل برزند هر کس و نیم هرست گشته دشمن حجت
بسراغ عقل و تمکین موهومی که در من گمان میرفت مرا باز ملک نامور کرد
و در عقب اموری از حرفخند که هر یک به فراموشی خاطر است و بطلان
ماء الضمیر وما زادنا العلم الا تحیرا ما را همه اسباب پریشانی داد
و دیگر اینکه سخن سیر در صورتی بحلیه فصاحت میتوان آراست که بیان
در بیان مطلق ایجاز باشد و کلمات بتغییر صورت از معنی مقصود خارج
نشود بنا بر این نسخه غالب بر ذکر الفاظی است که تغییر آنها منافی معنی مقصود است

نو

۱۳

فرضا لفظ آرد و پای با چه لفظ ردیف کند که ضعیف نماید و کلام ابتر گردد
بلکه آن لفظ مستعمل بر وجهی باشد که مردم سخن دیگر نتوانند شنید و تامل
بمحاجه منجر شده و در آن فقیه سفیه نشود که مسئله مختلف فیه
کف در مجمع عالم نکنند که دندان از آوازه سهو عقبات در ارض
اقدس بود برای شاه روسیه تجسس داشت تا در کهنه مدرسه نسخه متعدده
یافت و در آن نسخه قول ضعیف دید که تقویت او و الزام خصم میکرد
عمری در زحمت بود که کهنه کتاب را بجمع اصحاب که هر یک جلد
متفرق بودند می نمود یکی از اصحاب به تصحیح کفش داده بود در بن دیوی
صادقی لکن چه بدانم که قول معروف بگذارم و سخنی که نه چراغ است
همه رنج بیهوده بری و بنده چنان میدانم که در کمال حافظ عربیت
سیاق فارسی را از دست که منشی و صحاح و قاموس با لزوم و الزام
کتب فارسی کردن شرط بلاغت نیست و از این سبب سخن در صنعت سلاست
ربط و سلاست لفظ ایراد شد اگر صورت حسن فضل دلی را گرخطا است
من قصور فهمی انا الکمال لله فقط مقدمه در ذکر بطلان
عقاید را اگر فایده است بذوق سلیم حضرات رای صاحب عنایت است که

إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ خلاف هم رنگ و بو درین گلشن کجا هر
همه سیراب از یکجو همه از گلشنی پیدا آبیاری سبزه و خار از یک جویبار است
و رنگ گلهای سرخ و زرد که از شادی و درد شکفته اند از یک بهار
و این معرفت از جملهٔ آن دو است که حق تعالی در سفر نامه وَالَّذِینَ
جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا هم درین ملا موحدی را
دیدم که پیوسته بحضرت قاضی الحاجات مناجات کردی که بار خدایا
خواص گاه رحمت متحیر اند جمله منزه کردان تا از قول ثالث ثلثه
اعتراف اسرار توحید توانم کرد با لجمله این طایفه نیز معتقدند که خدای تعالی
ممکنات را در شش روز بیافرید اول روشنائی را دوم آسمان
و زمین را سیم جدا کردن آب را از زمین چهارم آفتاب و ماه و ستاره را
پنجم پرنده و دشنا کننده را ششم حیوانات ارضیه و آخر همه آدم را
بصورت خود آفرید هفتم روز یکشنبه که از همه کارها فراغت داشت
و بدین سبب فرق عیسوی روز یکشنبه بکاری نپردازند در پیوستگی عالم
اسباب و ربط سلسله مراتب مشرب ایشان از مسلک حکما ماخذ آن
در بیت و این تعریز کوکبت چون حکمت بالغه ایزدی بر آفرینش معادن

و نبات

و نبات و حیوان و انسان تعلق گرفت در خلال آب خاک
از تصاعد ابخرهٔ جبال و تلال ظاهر شد و آب از آنها فرود
دوید عیون گوناگون و برق و باران و ژاله و حریق و لو نهاد ابر
پدید گشت از آنجا که حکمت اقتضای پیوستگی عالمها داشت از این
مرتبه جماد که کل است ترقی کرده در نفس همی شد تا بمرجان رسید که شعبه
نباتست پس مزاج عالم جماد استعداد یافت نوبت انفعال بمرتبهٔ رسید
در میان آب و هوا بود عالم نبات آشکار گردید با چهار خادم
که جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه است و اولین مرتبهٔ نبات
که خاریست جهد کرده و فزایش همی یافت بخرما و انگور رسید و انها
بحیوان نسبه جسته نخل فحل خواست تا بار آورد و تاک از عشقه
که دشمن او بود گریخت و سالم ماند عشقه گیاهی است چون رباک
به تجدد وی سوخت که و این شرف از آن یافته که فوق
عالم نخل گرفته و قدم از دایره خویش برتر نهاد و چون نبات
کمال یافت نوبت بمرحله رسید که میان هوا و آتش بود فرزند
پاکیزه تر افتاد و عالم حیوان ظهور گرفت از چهار خادم که نبات

دهشت با خود بیاورد با دو قوه دیگر که یکی مدرکه است و دیگر محرکه
مدرکه با ده خادم ادراک محسوسات کرد که پنج از آنها ظاهره اند
و پنج باطنه حواس ظاهره لامسه و باصره و ذائقه و شامه و سامعه است
و حواس باطنه حس مشترک و متخیله و متفکره و واهمه و حافظه است
هر حیوان که محرکه و مدرکه را با ده خادم دارد کامل است و آنکه ندارد
ناقص چون موری که چشم ندارد و ماری که گوش ندارد و هیچ از جنس حیوان
از کرم خراطین ناقص تر نیست و او اولین مرتبه حیوان است و آخرین
حیوان که خویشتن شبیه بانسان نموده نسناس است که براستی
قامت و پهنی ناخن و موی سر خود را بانسان شبیه کرده که انسان آن
وحشی و چون نوبت انفعال بغرض میان عناصر و افلاک رسید
انسان بوجود آمد هر چه در عالم نبات و حیوان دید با خود بیاورد
و قبول معقول بران زیادت کرد و بعقل بر همه پادشاه گشت و حکم
در تصرف خویش گرفت از جماد عمارت کرد و از نبات خوردنی
و پوشیدنی و گستردنی فراهم نمود و از حیوان مرکب ساخت
و از هر یک عالم داروها گرفت و خود را بدان معالجت فرمود این همه

بجز

جز بران یافت که معقولات را مدرک شد و بتوسط معقول
خود را شناخت و از شناختن خود خدای شد در احوال حضرت آدم
علیه السلام گویند که حق جل و علا بعد از آنکه او را آفریده و هر دو را
در باغی که نام او بهشت بود جای داد و از خوردن و شنیدن هیچ
منع نفرمود جز میوه درختی که فایده او دانش فردا بود یعنی احوال
آینده ایشان بوسواس شیطان عصیان ورزیدند در سیاست آن
خدای تعالی هر دو را از بهشت عدن و مقام امن عندیت و بقضیه
سنت صوریه و دانش دیدند و موت و حیات و دیگر مکروهات
مبتلا فرمود و این عصیان در نسل او قوت گرفت قابیل شد و در قبول هدیه
برادر هابیل حسد آمد بقتل او اقدام کرد و مردود ابد شد پس آدم مدتی
در مصیبت هابیل گریست و با حزنی که به جناب باری بسری دیگر
باو داد و او را شیث علیه السلام بود که اینها سیف گونه در باقی
در ترتیب بعثت انبیا ذکر ایشان شود با اخبار ما یا حکمه بطریق است
ذکر چه خارج از حوصله مقصود است **عرض اول** در وضع کره زمین دست
بجهت نهادن حکمای ریاضی با نصف عرض کره زمین سبع که با زمین همچه

و امریکا معروفست چون بارض مکشوف که ربع مسکونست از هیچ جهة
راه اتصالی نداشت در حکم جزایر گرفته اند و اگر در کتب قدیمه شان
ذکری از احوال امریکا نیست از این سبب است در ربع مسکون بسط نظر نموده
و بعد بشمس بسمت سمت نجدیه نموده هر قسمی را اقلیمی گفته به طول اقلیم
از مشرق تا مغرب و بعرض هر اقلیم چندانکه درازی روز نیم ساعت
تفاوت کند ابتدا از خط استوا و انتها بعرض نود درجه و هرچه
شمالی و جنوبی از هفت اقلیم خارج است بواسطه افراط حرارت
و برودت قابل آبادی و عمارت نیافته اند ذلک تقدیر
العزیز العلیم لاجغرافیون این بلاد و سایر بلدان متقصی
سیاحت کامل انجا کرده اکره زمین بپنج است با قسم اوسترالیا که
پیوند جدید معروفست پنج قسمت فرض نموده اند اوروپا و اسیا
و افریقا در این زمین و امریکا و اوسترالیا که هر یک زمینی جداگانه
بل بزعم جغرافیون اوسترالیا نسبت بتمام دیگر کوچکترست و
امریکا از همه بزرگترست و انچه تحدید کرده اند آب در ثلث اوزا
زمین نیز بیشتر دارد و کره زمین بر هفت تاریخ یافته اند بایکی

که

که در طرف او که نزدیک قطب جنوب و قطب شمالست نظر بقلت
حرکت از کرویت خارج است و این از مصور ثابت است که حرکت زمین
سلم کامل باشد در بعضی از کواکب نیز خط استوا ظاهر شد و تفاوت عظیم در خط
استوا و منتهی و قطب او و سایر کواکب فرض کرده اند و چنین تقریر این مسایل محتاج
کره نقشه و ذکر مباحث هیأت زیاده بسط نداد دریاهای
عظیمه دنیا را چهار دانسته اند اول دریای ظلمات که فیمابین دو قسمت اوروپا
و امریکا و افریقا واقعست دوم بحر محیط است که از همه دریاها بزرگتر است
و کنار عظیمه هر یک جهت اتصال با او دارند سیم بحر منجمد شمالی اوروپا
و اسیا و امریکاست چهارم بحر منجمد جنوبیست که بقطب جنوب احاطه
دارد و از جزایر حایلست و در شمال خط استوا از جنوب بیشتر گردیده اند
و حکمتش این است که طول مدارات آفتاب در طرف شمال بیشتر است
و آب را بیشتر جذب کرده و تحقیق تمام نکرده اند و اجزای ان دریا در
ذیل پنج فصل گفته شود اقیانوس اوروپا از قسم اسیا جبال اورال و نهر اورال و نهر
اورال و بحر ازاق و بحر اسود و خلیج قسطنطنیه و بحر مرمره و بحر سفید که بحر روم است
و فیمابین اوروپا و افریقا ما به التمیز نیز همین بحر روم است و بحر ظلمات که

قیط شمالی حد غربی امریکا و اوروپاست و کبار دریاهای داخل اوروپا
هشت است ۱ بحر ابیض موسکوی ۲ بحر بلطیق ۳ دریای شمال ۴ بحر زوودرزه ۵ دریای
بیسکای ۶ دریای روم ۷ دریای سفید یا که او را چون دنیک خوانند ۸
دریای ازاف ۹ و کوههای شامخه اوروپا شش است ۱ اورال
۲ کراپاتین ۳ الپ ۴ پرنات ۵ هیمن ۶ بلقان و نهرهای عظیمه اوروپا
بیست و یک است ۱ اورونیا ۲ دوی ۳ نیمن ۴ فستولا ۵ درو الب ۶ رین
۷ تامس ۸ سین ۹ لوار ۱۰ گارون ۱۱ تاجه ۱۲ نهر وادی کبیر ۱۳ ابره
۱۴ رون ۱۵ اربنو ۱۶ تبر ۱۷ طونه ۱۸ دنیپر ۱۹ دنستر ۲۰ دون ۲۱ ولگا و جزایر
معموره واقعه در اوروپا ده است ۱ ارلاند ۲ ایسلاند ۳ سیلیا ۴
قرسقه ۵ قندیا ۶ مایرقه ۷ منیرقه ۸ سیلاند ۹ بریتانیا ۱۰ و تخت گاه اوروپا
لوندره است هر یکی بقدری که مقصد علم حالیست در اجزای لوندره کانه
شرح خواهد شد جزو اول از اوروپا در سلطنت انگلیز است و دست تصرف
این سلطنت در تمام تحتانیه ارض بقدری قویست که از هر جهت امم
جزئیه در تحت حکم دارند حتی در سلطنت چین نیز بواسطه تردد سفاین
تجارتی و مباحثات در فیمابین ایشان شده را یافته اند و سلطان صلحیه.

ایشان

ایشان چهار ولایت ۱ انگلترا ۲ سکوتیا ۳ ارلاند ۴ نس با جزایر
تابعه و اینها که منحصر تو ایشانست مضافات سلطنت انگلیز است
و انها جزایر دعفت ۵ و جزیره غرنزیه و جزیره بریتیه و لادرسی است
و از شمال اوروپا جزیره هلگولاند که دهنه نهر البست و از جنوب
اوروپا اقلیم جبرالتار که در مدخل بحر روم واقع است و جزایر مالطه و گوزو
و کرفو و زنطه و باقی جزایر بحر یونان و از آسیا بلاد هند و جزایر
واقعه در بحر هندی و اسم هندیه که بعضی بطوع و بعضی بقهر مطیع شده
و در شهر عظیم کلکوتا و مدرس و بمبئی است کرسی حکم گذارده اند
و وزیر عظیم در شهر کلکوتا نشسته است و از تعداد ملیون که هر ملیون
هزار هزار است آدم در بقعه طاعت دارد در هزار و هشتصد و چهل
مسیحی بهانه ملک افغانستان ممالک سند را تمامه متصرف شده
جزایر دیگر از آسیا دارند جزایر سیلان است و از قسم افریقا در بلاد
کیپ بلاد دیگر بعرصه رجاء صالح در زبان ایشان گود هوپ است
و جزایر قدیسه هیلانا و جزایر اسنسیون که بعربی صعود گویند و در بحر
ظلمات واقع است و جزایر موریس واقعه در بحر هندی که بجزیره فرانسا

معروفست واز شمال امریکا ولایت لبرودور در نواحی هدسن و
سکوتیای جدیده در نواحی بوست متاع این ولایت جلود و چوب است
وبعضی جزایر در شمال امریکا تازه یافته و متصرف شدند باین بیان نیوبورت
نیوفوندلاند رأس برتون جزایر ادور دار الملک جزایر برموداست
واز هند غرب امریکا جزایر جامایکا و بربادوس ترینیداد وگرینا
وانتیکوه و فلینست و توباکو و کیتس و ترتولا و جزایر بهامات
اینها همه وسیع واکثر المزارعست متاع تجارت که از اینجاها
میبرند شکر و پنبه و اقسام فواکه و بقم سیاه و سرخ و چوب خیزرانست
از جنوب امریکا بلاد دمیرارا و بربیس است و سیب کوی بونی است از
قسم اوسترالیا والس جدیده ودیگر متصل بارض وان دیمن و
زیلاند جدیده است و جزایر بریتانیا که اکثر جلیه انگلیزیست امروز
معمورترین امکنه عالم است و بزرگترین شهر بریتانیا بل از همه شهرهای
دنیا بحسب عمارت وجمعیت و ثروت و حرفت و حکمت لندن است
و جمعیت شهر لندن موافق تقویم سال روسیه دو ملیون و سیصد و
هشتهزار و پانصد نفر معین شده و بعد از لندن لیفرپول و بریستل

دنیکاستل

دنیکاستل و برهان کرست آنجا یکی مدرسه های وافره علمیه انگلیس است
از جمله دو مدرسه اکسفورد و کامبریج است که در هر یک سه هزار
شاگرد تلمذ دارند و در هیکله مستر اهرمان معدودی مخلوق ازین
بلاد بسیار جواهر میسازند صنعت حدید در دو شهر بریتانیا که کال
برمنگهام و سفیلد و ماهرست و پشمینه در چهار شهر لیدس پونت فراکت
هالیفاکس و چستر و صنعت بلور در شهر ستافورد شیر و حرفت پنبه
در شهر مانچستر و معادن بسیار از مس سرخ و سیاه و آهن و سنگ زغال
درین بلاد است مس سیاه خوب در کامبرلند است ممالک اصلیه
انگلیز بواسطه کثرت خلیج بجزیره شبیه است و غالب شهرهای ایشان
برکنار یکست به خلیجها یا سواحل و مزارع شان باین آب سیراب
میشود و دیانت شان غالب بمقتضای کتب مقدسه است در لغت
لاتینیه وایطالیانیه و انگلیزیه پروتستانت یعنی حجت کننده در دین
دیگر از انگلیزیه تابع کنیسه رومانیه اند که پاپان باشند چهار و ده اسقف
عظیم شان دارند و دو از اینها رئیس الاساقفه اند و ضع حکم انگلیز
بر حسب تدبیر وزرا است جزء دویم از اداره و یا از سلطنت کوینست

تختگاه سوید یعنی شهر استوکهلم هشتاد و شش هزار است و بزرگترین
شهرهای ایشان است بلکه در اروپا نیز این شهر بزرگی معروف است شهر
مشهور آپسالا در حوالی این شهر واقع است و سوید نیز چهار شهر بزرگ
دیگر است گوتنبورج کالسکرونا نیکوپینگ اوپسال و علوم و حرف
ایشان بیشتر در شهر اوپسال است که با ستوکهلم چهل میل راه است در هزار و
هشتصد و چهارده مسیحی پس از استیصال نپلئون بناپارت که بناپلیون
مشهور است سوید یعنی ولایت نوروج را نیز اضافهٔ ممالک خود
کرده اند و این ولایت از متصرفات پادشاه دنمارک بوده و شهر
بزرگ دارد یکی کریستیانیا پایتخت که مسکن والی و دیگر دروندهایم
اهل سوید و نوروج بیشتر صاحب صنعت اند غالب تجارتشان از
مس و آهن و قیر مخصوصه است جزایر سن برتلمی از هند غرب
در دست ایشان است و اینها ایضاً مملکت فنلاند و بلاد وسیعهٔ نواحی
بحر بالتیک را نیز متصرف بودند حال از مضافات ممالک روسیه است
دیانت اهل سوید پروتستانت است انواع وحوش و طیور را صید
میکنند گوشت همه را مباح میدانند حتی از بهیمه است که خاص آن مملکت است
بزرگی

بزرگی شتر بزرگ و در همه فصل فربه است گوشت آن از اکثر گوشتها
گواراتر و لذیذتر میدانند و دیگر از صید طیور نر و ماده هر یک را تحصیل کرده
باندک وقتی اهل هیچ و بیضه و جوجه آنها معاش میکنند زراعتگاه
اینها اکثر در طرف جنوب ممالک ایشان است در طرف شمال بواسطه فرط
برودت زراعت ندارند بلکه بسیار ثمره نیز بعمل نمی آید حکم ایشان
برحسب اراده پادشاه است و در شهر دیوان ترا دارند که مجلس شورا
بعرض پادشاه میرسانند جزو ششم از اوروپا در سلطنت دنمارک است ولایت
اصلیه این سلطنت بلاد جزیره و شمالی یوتلند است با جزایر که در آنها
که زیلاند و فونین و لالاند و لانگلاند و بورنهلم است و جزایر دیگر
در بحر بالتیک و مضافات این سلطنت جزایر فرو و ایسلاند و بعضی از
نواحی گرینلاند و بلاد و جزایر سوما و ترانکبار و جزایر جا از هند غرب و
ولایت ترانکبار از هند شرقی است تختگاه ملک دنمارک شهر کوپنها
گن است و واقع است در جزیره زیلاند جمعیت شهر کوپنهاگن یکصد و
سی هزار است شهرهای معروفه این سلطنت التونا و شلسویگ و
نیکوست اراضی اینها همه زراعت خیز و اهالی ایشان عالم

خاص ورزعت دارند و در سایر صنعتها بر استادان ما برترند
تردد سفاین تجارت ایشان در دریای بالتیک است و باعث اینکه
طایفه نطرلیق و نمسا تعلق انگلتره است و حکم شان بر حسب اراده
پادشاه و صلاح حال رعایا است بر طبق مشورتی که در دارالشورای
هر شهر شده معاودات فیما بین پادشاه دنمارک و پادشاه سوید
شده مداومت که سابقاً فیما بین انگلتره و فرانسه بوده جزو چهارم
در اروپا در سلطنت روسیه است امروز در هزار و هشتصد و پنجاه و
مسیحی است هیچ سلطنت بوسعت ممالک و کثرت سپاه مقابل سلطنت روسیه
نیست و چون آبادی و جمعیت این ممالک روز بروز در تزاید است
اکثر اراضی شمالیه پر از قرطا برودت مسکون نبود در این زمان چند
صاحبه آباد کرد و خلق زیاد سکنی داده اند چنانچه در بلاد سیبیر
شهرهای عظیمه و عمارات خوب بنا شده و نظر معادن طلا و نقره
که آنجا یافت شده خیلی مسکن بلاد سیبیر بیشتر معمول شده هزار و هفتصد و
نود و ... مسیحی در ملکه کاترینه ... حکم ... از اروپا بلاد ... را ضمیمه
ممالک روسیه کرده و از آسیا جمله از عربا و شمال بلاد ... چند بلاد است

از ممالک آل عثمان را بعد از ملکه کاترینه و سلطنت پاول
پسر او که مدت شش سال بود الکساندر بن پاول در برادر بزرگ امپراطور
حالیه ممالک روسیه است بر سریر حکمرانی نشسته و دیگر با اطراف
... و در ازدیاد و آبادی بلاد کوشیده مملکت فنلاند را از
سوید بزور انتزاع و ضمیمه روسیه افزود و باقی بلاد لهستان را از
پروسیا گرفت و دیگر از قسم آسیا قفقسیا و چرکس مشهور است بلاد
گرج را جمیعاً متصرف گشت و از امریکا جزایر و نالاسکه را مالک گردید
و عمارت کوه جلد سمور و دیگر امتعه تجارت آنجا را در بلاد روسیه
سنه اول که در جمعه ... بیست و ششم سلطنت امپراطور اعظم
نیکولای اول از برای دولت شکوه سلطنت روسیه از همه از منه بیشتر
شد بعضی از ممالک عجم نوع آذربایجان و بسیاری از بلاد آل
عثمان ضمیمه ممالک خویش نمود و با جمیع سلاطین عالم عهد و داد
محکم کرد و در کلان سفیر ... و در تختگاه هر پادشاهی حتی سلطنت چین
و ختا و بلاد امریکا مامور نمود ... و این سلطنت سابقاً مسکو
بود در سنه هزار و ... هشتاد و ... مسیحی ... پتر کبیر بر تخت نشست

و سواحل بحر بالتیک را تصرف آورد شهر پتربورغ در نزدیکی
دریای مزبور بنا نهاد و از تاریخ مزبور تا کنون تختگاه روسیه
دارالسلطنه پتربورغ است اما مسکو هم از همه شهرهای روسیه
بحسب آبادی و جمعیت و کثرت صنعت شهر مسکو است مسکو را
از شهرهای بزرگ دنیا میدانند بناهای قدیمه در این شهر بسیار است
و چون تختگاه قدیم بود اکثر عمارات عظیمه و کنیسه های قدیمه
مسکو در بلاد روسیه باسم مشهور است اهل خرده مسکو این زمان در جمیع
صنعت ها چنان ماهر شده اند که اهالی ممالک روسیه از امتعه
سایر بلاد مستغنی اند جمعیت مسکو را در سال قبل شمرده اند سیصد و
هفتاد و سه هزار و سیصد و نود است و از پتربورغ پانصد و سی و دو هزار
و بیست و چهل و کسری است تفاوت جمعیت مسکو و پتربورغ از یک جهت
بلکه از این لحاظ در پتربورغ اهمیه زیاده غیر مسکو و پتربورغ شهرهای بزرگ
دیگر در بلاد روسیه است در هر یک بلطافت حسن عمارت و فزونی آبادی
و جمعیت مشهور است ریگه بکاف فارسی ادیسا و کیف نارو وارشو کوارینه طوله
قزان بکاف فارسی از جمله ممالک در این شهر از عجایب بروت بسیار است

نیکنند

نیکنند و مدار رجب یخ چاپارخانه نشان سکه های بزرگ است که
بدور سکه می بندند حاجی ترخان تا سنگ سفید از کوه سفید خلیج سفید
بکوه سنگ سفید طریق حکم روسیه بر حسب اراده پادشاه است و قضایای
قواعد عقلیه در هر بلدی حاکمی گذارده و در دیوانخانه ها برای امور
معین شده اند اما در دیوانخانه جاتی متعلق امر دیگر مطلقا مربوط نیستند
مداخل هر ولایت تحویل خزینه دارایست که از جانب پادشاه در آن
ولایت و او را روانه دارالسلطنه می کند موجب حاکم و جمیع حکام
منصب قاطبه مأمورین دولت باید از پتربورغ متاع تجارت
بلاد روسیه بیشتر در باب کثرت معادن از جنس طلا و نقره آهن و مس
و ماهوت و ظروف و شمع و انواع ابریشمینه و بلوریات این ممالک
نیز در این زمانها بسیار رسیده و همچنین آلات حرب از جمله کارهای
مشهور عمده دولت روس در این ایام با تمام رسید راه آهن است که
از پتربورغ تا مسکو ساخته شده مسافت هفتصد ورست اکنون هر ورست
ورست روسی یک فرسنگ ایران است شماره کرده ساعت از مسکو به پتربورغ می روند
خارج از آن تحقیق چهل و دو کرور تومان پول ایران شده و در مراد مسافر

حکم عام صادر شد که چهار مرتبه نظر با کره که جاری است تحت شخص
بیست و چهار منات دوازده منات هشت منات چهار منات
و منات پول نقره است سه هزار و ده شاهی رایج است این روزها
در شمیع راه میانه کرده اند که ۱۲ ساعت از مسکو به پتربورغ میبرند
خارج راه مزبور را آنچه خبر مستحضر شده هشت ملیون منات است
در صد و بیست کرور منات باشد و چهل و دو کرور تومان پول ایران
فرض کنونه در باره که تا مدخل آن غله شد خارج را خواهد که
بیشتر آبادی این بلاد از کثرت و ارزانی غله است سیعه لهذا
زمین و رعیت که روسیه مرکب است که از ارج و قلع شان رعیت
در بعضی بلاد به جز با سنبدن بذر و درو یدن غله دیات شان غالبا
متابعت کنیسه روم قرار داده پروتستانند و بعضی کاتولیک و اغلب اهل
رعیت کلیسهای صعب قرار داده اند برای رعیت **جزء پنجم** از
اروپا در سلطنت منات نمسا در اراضی قدیم یک امپراطوری است این
اوقات بیشتر قسم منقسم است و هر قسم از جزء از اجزای نوزده گانه
اروپا گرفته اند در هر قسمی پادشاهی و تخت گاهی است و ادای تمام نمسا

کرجو

کرجو پنجم از نوزده جزء اروپا محسوب میشود سلطنت اوستریا است
دارالسلطنت در بلاد اوستریا و بوهمیا و موراویا و قسمی از سیلسیا
در دول و مملکت هنگاری و ترانسیلوانیا و کرواتیا و سکلاونیا
و گالیسیا در بلاد لیه و سیلان و ونیسیا در مملکت ایطالیا و دلماتیا
رعیت اوستریا دارد و بحر ادریاتیک است و تخت سلطنت شهر ویانا
واقعه در اوستریا است که بر کنار نهر طونه واقع است و پایتختی
که در تحت حکم امپراطور اوستریا است بعضی پروتستانند
و غالب تبعه کنیسه رومانیه و در میان ایشان از مسلمون و یهود نیز هستند
اشتغال تجارت ایشان بیشتر از ولایت بوهمیا و سیلیسیا است
جمعیت شهر ویانا یکصد و پانزده هزار است **جزء ششم** از اروپا
در سلطنت پروسیا است که قسم دوم نمسا است ابتدای این مملکت
از بلاد بریه سیبای قدیم است که واقع است بر ساحل دریای
بالتیک و در آن لیه و تمام برابر برلین و سیلسیا و در بلاد
دیگر در شمال نمسا بعضی بلاد در وسط نهر راین و بلجیوم و هلند است
که هم در تصرف این سلطنت است و اعظم شهرهای ایشان که در این ارض

تختگاه پادشاه پروس برلین است جمعیت شهر برلین در تقویم سال
قبل روسیه چهارصد و بیست هزار معین شده و در زمانهای پیش
کونیکسبورگ بوده و این شهر باز در غایت جمعیت و آبادی است
و چهار شهر عظیم دیگر دارند که آنها نیز معمور است دانزیک و ستتین و
برسلاو و کولون است و دیانت ایشان بطریق کنیسه انگلیز پرو
تستانت است و حالت حکمشان بحسب اراده پادشاه مدارس
معمورهٔ ایشان در شهر برلین و هله و کونیکسبورگ است اهل پروسیا
در فنون حرب بسیار ماهرند و بشجاعت و تهور معروف اند

جزو هفتم از اوروپا در سلطنت بافاریا است که قسم سیم نمسا است
تختگاه این سلطنت شهر مونیک است طریقه حکم ایشان این است
که ابتدا اعیان ملک مشورت می کنند بعد از آنکه در مصلحتی
یکجهت و یکرای شدند بعرض پادشاه میرسانند پادشاه حکم میکند
و دیانت اینها غالبا پروتستانت بطریق کنیسه انگلیز
و بعضی کاتولیک از مثل کنیسه روما بند و صنع عمارت اینها بیشتر از
جمیع اوروپا جمیل تر است و فواکه خوب در این بلاد هست اهل

معارف

معارف و علوم ایشان زیاد است در اکثر هنرها و صنعتها ید طولی دارند
جمعیت مونیک یکصد و سیزده هزار نفر است

جزو هشتم از اوروپا در سلطنت سکسونیا که چهارمین قسم نمسا است اعظم شهرهای آن که
تختگاه این سلطنت است شهر درسدن است که بر جانب رود الب واقع است
جمعیت شهر درسدن در تقویم سال قبل روسیه هشتاد و هفت هزار
معین شده و وضع حکمشان بطریق اراده است مثل بافاریا است
و دیانتشان پروتستانت در کتب معارف الهی حرص [illegible] و
مدرسه‌های معموره دارند و در بلاد نمسا اهل سکسونیا بفرط علوم و
معارف و لطافت و فطانت خیلی مشهورند و اکثر اهل صنعتند
دستگاه ساعت و کارخانه‌های خوب است و اقمشهٔ پنبه و کتانست و چینی
در این بلاد وفور دارد ظروف معروف میکنند از همه جاست و بیشتر
عمده تجارت این بلاد در شهر لیپسیک است

جزو نهم از اوروپا در سلطنت ورتمبرگ
که پنجمین قسم نمسا است این سلطنت در جنوب بلاد نمسا واقع است کلان
شهرهای تختگاه سلطنت شهر شتوتکارت است جمعیت شهر شتوتکارت
موافق تقویم سال قبل سی و پنج هزار نفر است و دیانت ایشان پروتستانت

حالت حکام آن حرمت بطرق بافابا و در بعضی قواعد بر سیاست کامل
بمالک سکونیا و بافابا دارند و اهل معرفت صنعت ایشان زیاد است
ارض آنجا همه نیکو است و تمام میوها و حبوبات ایشان به جهت بسیار است
مدرسهای این بلاد بیش از قسمتهای دیگر فرنگستان است قوم دنمارک اکثر
صاحب علم و بهره لغت شناختن مدرسه بزرگ ایشان واقع در شهر
ارشتن کاروالت اسم مدرسه تینگن **جزو دهم** از اوروپا در سلطنت
هنوور قسم ششم این است تختگاه این سلطنت شهر هنوور است که با اسم
مملکت موسوم است جمعیت شهر هنوور چهل و دو هزار است و وضع حکام آن
حرمت بطرق یا بر بلاد دنمارک است و اکثر قواعد بر سکونیا و بافابا شبیه است
و بایشان آن برو فرنگستانات است [illegible] سوای این شش قسم سلطنت [illegible]
سیا و بیست کوچک است که دین ارمنه آلمان هر جا بطریق آزادی است
دارند و در آزادی کسی متعرض ایشان نیست سیاست اینها با قضات
شود که بطور حکم رئیس است شهرهای عظیمه ایشان [illegible] دارمستات است
که در شمال بلاد دنمارک واقع است نزدیک نهر این جمعیت شهر دارمستات
در تقویم سال [illegible] بوده و بر [illegible] نزدیک مملکت هنوور

دیکلیش

دیگلیش مرجع است کنار بحر بالطیک و شهر ایشان شهر دارمستاد
زن الکسندرین [illegible] ولیعهد امپراطور ممالک روسیه است و سوای
از ممالک دیگر آن اختیاری کشته این است که مراق زالکان [illegible] و
[illegible] را جایز ندیده اند مگر از جهت سلاطین [illegible]
جزو یازدهم از اوروپا در سلطنت هلند [illegible] این سلطنت سابقا
هر یک پادشاه بوده و در این زمانه دو قسمت شده و هر قسم سلطان جداگانه
دارند و به این جهت هر یک از این دو قسم جزو [illegible] دوازده کانه اوروپا
محسوب شده **اول** هولاند است که تختگاه این شهر امستردام است جمعیت شهر
امستردام دویست و یازده هزار است مملکت هولاند همه کثیر المنفعه است
و هر قسم تجارت در آنجا ممکن است از هند شرقی و ولایت [illegible]
[illegible] دارند و از جنوب امریکا ولایت سورینام
که در بلاد [illegible] است متصرفند و جزایر عطار به هند [illegible] تحت حکم ایشان است
شهرهای عظیمه ایشان روتردام [illegible] لیدن [illegible] ارلم است [illegible]
دانشمندان آنجا که [illegible] مقدار معتقدند [illegible] اینها
که در جانب جنوب تابع کلیسه رومانیه اند شهرهای هولاند همه معمور و معتدل

الموت و آبهای خوشگوار دارد که مجموعاً در حصه یارت چشمه ها زیاد غلب
در شوارع جریان دارد و برای تفرج با کشتیهای کوچک در انهار
چشمه سارها سیر دارند مدرسهای خوب بنا کرده اند که تحصیل علم اخلاق
و سایر معارف در آنجا نموده اهل هولاند در شغل صنعت کامل اند خاصه در
ساختن کشتیها و بیرون آوردن معادن که در این فن استاد ایشان مسلم است
جزو دوازدهم از اروپا در سلطنت بلجیوم است که قسم جنوبی هلند است
تختگاه مملکه اعظم از همه شهرهای بلجیوم شهر بروکسل است جمعیت شهر
بروکسل یکصد و ده هزار است و شش شهر بزرگ دیگر دارد مثل گنت
بروکس انتروب لیج مونس میتریخت و اهالی آن نظیر اهل هلند اند
و صفت حکم هلند دارند و بلجیوم شبیه بسکوتلند با عمارات بعضی از جزایر این
مملکت هلند اند بر نه قسمت ولایت تقسیم کرده اند جزو سیزدهم از اروپا
در سلطنت فرانسه است مملکت فرانسه سلطنت نشان معظم و قدیم است و شهر
پاریس تختگاه سلطنت است بعد از لندن از همه شهرهای عالم عظیم تر و بزرگتر
بلکه از جهت وسعت و امتیاز عمارت سلامت هوا و وفور هر گونه
و هنگام عیش و طرب از همه شهرهای دنیا بهتر میدانند از قسم افریقا

همه نواحی کلدونیا و جزیره ربون و طنجا متصرف این سلطنت است
و از هند غرب جزایر مارتینیک و گوادلوپ و از شمال امریکا
ولایت کاین که در بلاد گویانا است و پاره بلاد و جزایر تازه
از شمال امریکا متصرف شده اند کانادا و نوفا وسکوتیا و کاب
برتون و لویزیانا است از هند غرب ولایت مارتینیک و
از افریقا مارو و تونس از هند شرق پوندیچری عدد فرانسا
و دیوان جلیله تحقیقا سی و شش ملیون است هر ملیون هزار
هزار است ملیون اگر نقد است صد هزار تومان است اگر آدم
هزار هزار نفر است که ده کرور باشد یک ملیون و هزار و چهار هزار
نفر سکنه شهر پاریس چهار نهر بزرگ در ممالک فرانسا جریان
دارد که رون و سین و لوار و گارون است و دو بندر بزرگ
و لنگرگاه خوب برای سفاین حربی و تجار با نحو ترتیب داده اند
یکی کنار دریای اتلانتیک و اسم لنگرگاه مزبور برست و یکی
کنار بحر روم و آن را طولون گویند و چهار شهر معتبر عظیم در فرانسا است
غیر پاریس که آنها نیز بواسطه صفای هوا و ظرافت عمارت و وفور

صنعتهای بدیعه تفرج گاه هندسی و چون مثل پاریس است گونه
شهرهای ممالک فرنسا غالب جای تفرج و عیش است چنانچه
اکثر اهل اروپا که متمولند بهانهٔ تجارت پاریس و سایر شهرهای فرانسه
میروند و عمدهٔ خیال ایشان صرف اقامت عیش و تمتع ایام زنها
و لباسها از فرانسه است و از فرانسه سال بسال بسایر بلاد اروپا
منتشر میشود و بابت فرنسا بهترین هنرکاریکه تابع کیفیت
روحانیه و بعضی بر پرستش بتها اند حالت حکمای آن بطریق حریت
مثل انگلیس استقلال این سلطنت وقتیکه بکمال رسید بلکه از حد
گذشت که ناپلیون فرانسه کوچک دست نظام دول اروپا را از نظام
درازشدن ع خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود پس از شکست
ناپلیون بحفظ ممالک قدیمهٔ خود برگشت و بعضا باولاد سلاطین قدیم
رسید در هزار و هشتصد و چهل و شش مسیحی که هزار و دویست و شصت و
دوی هجری رعایای لوئی فیلیپ پادشاه خود را معزول ... اختیار و دولت
سلطنت را بصورت و قضای رای جمهور که انتخاب شده رئیس حالا هم
برادرزاده ناپلیون بناپارت که ناپلیون باشد جزو چهاردهم از اهل اروپا

در سلطنت اسپانیاست وسعت ممالک و قوام ملک اسپانیا بسیار
الوصفست این سلطنت مشتمل است بر چهل ولایت و سه جزیرهٔ
منظمه که نام آنها ایویکا و مینورکا و مایورکا است و در بحر روم
واقع شده و سپانیا را اسپانیول هم میگویند در قسمت از نقاط امریکا
که از بلاد عوامت تحت حکم ایشان است با جزایر کناریا در بحر
اطلانتیک در سپانیا جزایر فلیپین و شهرهای بلادی و قطعه در جزایر
کوبا و پورتوریکو و آخر زمینهای مشرقیه دارد و میگویند از شمال و قبله
امریکا مکسیکوی قدیمه و جدیده و کالیفورنیه و از چیلی قلیل و بلاد
و گرینادای جدیده که بغرناطه هم موسوم است و پیرو و بلیوی و
بوئنوس ایرس این تمام امریکائیون این بلاد را گرفتند امروز هیچ
ندارند تختگاه سلطنت اسپانیا شهر مادرید است که در وسط مملکت
واقع است جمعیت شهر مادرید موافق تقویم سال قبل دویست و بیست و
چهار هزار نفر است غیر مادرید چهار شهر معروف و بزرگ دارد که
کادیز سیویل گرنادا و ساراگوسا در اراضی این بلاد جمیع حبوب
خوب میشود و سیب و پرتقال و انار و زیتون در غایت امتیاز عمل می آید

درازی تا کنار این ولایت را عراق میگویند بجای نمود ولعو
که از قوت تقویت میرفد میوه‌های گرم سیری نیز بهمین قسم حاصل میشود
شکر خوب در ولایت اندلس میشود و دیانت اسپانیا متابعت
کنیسه رومانیه است و حاکمشان بر حسب اراده پادشاه است
سابقا سلوک ملوک اسپانیا با رعیت خوب نبود در این ازمنه طریقه را افت
در عایت سلوک پیش گرفته اند و خلق راضی اند جزو یازدهم از اروپا
در سلطنت پرتکال ولایت اینها در غربی اسپانیا
واقع است مملکتشان از اسپانیا کوچکتر است لاکن بسیار آباد
و پر منفعت است از افریقا جزایر کاپ فیرد و سپاکو مو اجی
کینیا در تصرف ایشان است و جزایر اند در راکه فیمابین افریقا
و اروپا است نیز اینها متصرفند در بر افریقا بلاد کونکو و انکولا
و لوانکو و بنکو بلاد و بلاد موزامبیک و مونوماتاپا و سفاله را که
در کنار دریای ظلمات است مالکند در قسم آسیا از هند شرقی ملک
گوا و در جانب چین ولایت ماکو را دارند و افستاج و سکنتاف امریکا
این سلطنت مدتی برکیا را تسلط داشتند و حالا متصرف بودند و این حال

در شمال

در شمال امریکا دستی ندارند لکن در قطع امریکا مملکت برازیل که آباد
ترین ممالک انجاست با قسمی از گویانا و دو تی فندیو که در جانب شمال
شهر بلاد واقع است در ولایت پرتگالیون است شهر لیسبون که بر کنار
نهر تاج واقع است تختگاه این سلطنت جمعیت شهر لیسبون موافق تخمین
سال قبل از این سیصد و پنجاه هزار نفر است مساوی شهر شهنوت کار رت و این نهر
بسیار بزرگ و معمور است آب عذب و هوای خوب و خاک طرب انگیز
دارد اقسام فواکه ممکن است خاصه انگور دیانت ایشان کاتولیک است
بر حسب کنیسه رومانیه و حالت حکم ایشان بمقتضای اراده پادشاه است
الطریق اسپنیول جزو شانزدهم از اروپا در سلطنت ایطالیا است
که هشت قسمت است اول سر دینیا است که تختگاه و شهر بزرگش طورین است
جمعیت شهر طورین یکصد و سی هزار نفر است و ولایات پیمونت و صاوای
و جنوا و جزیره سر دینیا متصرف این پادشاه است دویم پارما است
که تختگاه و شهر بزرگ این سلطنت نیز پارما که اسم مملکت مشهور است
جمعیت شهر پارما سی هزار نفر است سیم مودنیا که تختگاهش نیز مودنیا
موسوم است چهارم پاپ است که تختگاهشان شهر روم است جمعیت شهر روم

یکصد و پنجاه و شش هزار نفر است پنجم لوکا است که شهر حاکم نشین
ایشان هم لوکا شهرت دارد ششم دوقه توسقانا است که جای حکم
ایشان شهر فلورنس است جمعیت شهر فلورنس نود و هفت هزار است
هفتم ناپولیت که دارالحکم آنها هم ناپولی نامیده شده جمعیت شهر ناپولی
سیصد و سی و شش هزار است هشتم مارسیو و [illegible] است این در
ولایت نسبت بتمام دیگر کوچکتر است و هر یک دوقهان یعنی حاکم جداگانه
دارند کسی متعرض ایشان نیست هر جایی از تمام ایطالیا [illegible] سلطنت
ندارند مدار ایشان [illegible] است [illegible] حاکم دوقهان گویند
ولایت ها را بسیار اگر سابقا دختر پادشاه اوستریا که زن ناپلیون
بود تصرف داشت ولی ازمنه دوقهان آنها را متصرف است و دیگر
[illegible] ایطالیا دوقهان ملک [illegible] است و [illegible] میلان
و [illegible] در بلاد [illegible] امپراطور اوستریا دارد
ولایت [illegible] در [illegible] حکم خواهر پادشاه اسپانیا بود درین عهد
دوقهان توسقانا در تحت حکم گرفته اند و بلادی از ایطالیا که در
اطاعت پاپ است امپراطور اوستریا [illegible] نیز دوقهان توسقانا مطیع حکم خود

کند و آنچه را که مبدء آن از شهر پاپ است و همچنین اراضی
تراجینا و جزیره سیسیلیا موسوم بصقلیه و جنوب ایطالیا که
پایان بران متوسط بودند همه در تحت حکم پادشاه ناپولیت [illegible]
نام شهر در جزیره سیسیلیا واقع است که شهریست بر کنار دریا و
مشرفست بر دریا بس بلند و عظیم روز از دود و [illegible] است و شب
آتش یکی سیاحت آن بلاد در قصه حکایت میکند که در کوه [illegible]
دیده شد رصاصی الالوان رنگ او سفید مایل بسبز [illegible] فضای
آتش است و [illegible] هم از کوه که سنگهای سیاه
سوراخ شده مقدار جا از این کوه بدریا میریزد و اسم این سنگها [illegible]
مشهور است که در [illegible] که یکی از بلاد [illegible] است [illegible]
گرمست سنگهای سوخته آنجا شبیه خاکستر است [illegible]
دیگر را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
جزیره سیسیلیان بسیار معموره است با غات [illegible]
دارد و همه میوه درین جزیره پاکیزه [illegible]
بلاد ایطالیا دارد و محصول این جزیره همه جا برده [illegible]

از اوروپا در سلطنت ترکی است و در آنجا سلطنت و سلاطین
و فرنها و ایطالیا را فتح است متنازع است بر کوههای شاقه و فضای بسیط
وسیعه فیمابین دوازده حاکم قسمت شده که هر یک بطریق عدل
و انصاف قسمت خود را حرکت میکنند ملک حکمشان از آدمی است
و صلاح رعیت معتبر است و کلام قائم دوازده کانه سالی یکبار در
مشورت خانه کل حاضر شوند و بعضی اصلاح در نسبت رعایا و ذکر
احوال بلاد میکنند اگر از کسی غرضی باشد و نفری نسبت به رعیت
ظاهر گردد العفو حکم عزل او نوشته میشود و در عوض آن قسمت
وکیلی دیگر منصوب میشود اعظم بلاد اینها برون و جینفا و باسل دارالحکومت
جمعیت شهر برون بیست و چهار هزار و پنجصد نفر است و باقی ایشان
پروتستان اند و در بعضی از بلاد ایشان کاتولیکون تبعه کنند روما به
باشد ... اهل ... شده حرب ... عهد از هیچ پادشاه ... ند
... هم ... شجاعتی دارند و هم از جهت استحکام و متانت اماکنه
و ما منها قبل ازین در طاعت امپراطور اوستریا بودند خواستند
آزادی شدند و با وجود عصیان ... بسیار از لشکر اوستریا در آن بلاد

بعرض ... رسید و بالآخره امپراطور مزبور از این بلاد مسلوب الاختیار
و اینها بحریت و آزادی مسلم شدند جزو چهارم در اوروپا در سلطنت
آل عثمان است آل عثمان طایفه از ترکمانان خلافت را روز
از شیه از بلاد مشرق بهوای ... او بعد لوا آمدند با ارجاع ... لطف
حمایت ... پناه جستند و بر ... که در ... شدند به
دقت بحرب اطراف مأمور شدند و بفتوحات بلاد عرب توفیق یافتند
قوت یافتند تا محتاج الیه دولت و مایه افتتاح ولایات و نظم
بلاد شدند چون روزگار بنی عباس روی بضعف نهاد این طایفه
بر صفحات عرب و اطراف بحر اسود قسطنطنیه را تصاحب کردند و در این
از منه سلطنت ایشان در قسم اوروپا و آسیا و افریقا امتداد دارد
از اوروپا دریست بغدان و افلاق و ناحیه دانوب شمالیه با جزایر
این نواحی را متصرفند و از آسیا اناطولی و ارمینیه و عراق عرب
سامات را دارند و از افریقا بلاد ... و قبایل عرب در بقیه
اطاعت این سلطنت است تختگاه ایشان قسطنطنیه است که بعد از استیلای
آل عثمان باسلامبول موسوم شد فیمابین روسیه شهر قسطنطنیه ...

اہل مشهور است و این شهر بحسب وسعت و جمعیت و عمارت سیم شهر دنیا
و در تقویم سال چهار روسیه جمعیت شهر قسطنطنیه را هشتصد و سیزده
هزار نفر نوشته بودند و شهرهای عظیمه دیگر در ممالک آل عثمان است
و همه بلطافت و کمال آبادی و کثرت خلق معروف‌اند در هزار و چهار صد و
پنجاه و دو مسیحی که فیما بین قسطنطین پادشاه قسطنطنیه و پادشاه
ملت رومانیه محاربه شدید بود آل عثمان قسطنطنیه را متصرف شدند
معادن نقره بسیار در محروسه آل عثمان است که سال بسال منافع از آنها
منفعت میبرند معدن معروف ایشان در جبال طربزونیه ارمنیه است
که نقره زیاد بعمل می‌آید و معدن مس و سرب و غیره دیار بکر حالت حکمرانی
بمقتضای اراده سلطان است از دار السلطنه بهر شهری وزیری مأمور است
و از جانب وزیر بقصبات توابع مدیر و متسلم چنانچه رتبه وزرای
مأمور بالاتر که پاشا میشوند در همه شهرها و در [illegible] بمقتضای حکمرانی
تدبیرات ملکی معین است که دار السلطنت با استحضار آنها جاری است
تا قریب هزار و دویست و سی و پنج هجری مدار نظم سلطنت آل عثمان
بر حسب قواعد قدیمه موروثه ایشان و لشکریات طایفه ینکچری بود باین جهت

دائما

دائما خلل در رعیت و خزانه ایشان بهم رسید سلطان محمود خان
پدر سلطان عبد المجید خان که سلطان این عهد است بعزم قوی طایفه مزبور را
از همه جهت ملک قلع و قمع نموده ایشان را بمعرض قتل در آورده و از آن
زمان تا کنون سیاست ملک آل عثمان رونق تازه و نظامی است
که روز بروز باعث آراستگی ممالک ایشان شده و در وضع نظام
قشون از انگلیس و فرانسه تقلید نمایند برای اینکه حکایت که در این سال
[illegible] که از [illegible] این بلاد مشهور شد [illegible] بسیار بیشتر
ایشان در فواید [illegible] دیگر ملک را ملتفت نمودند و در این ازمنه
برای فواید و منفعت [illegible] عادات قدیمه را موقوف داشته کمال
[illegible] را از [illegible] مبرهن میدارند دیانت آل عثمان
اسلام است شهرهای بزرگ ایشان در اروپا اسلامبول و ادرنه
و بلغراد است و از آسیا ارض روم و ارض شام و عینتاب و حلب
و حماه و حمص و دیار بکر و موصل و بغداد و بصره و ارض سلیم و بیت المقدس
و از مصر و مدینه و مکه و جده است و از افریقا طرابلس و تونس و جزایر
در قسم سیم که اول ایشان است بلاد [illegible] فیما بین جنوب و شرق

اوروپا کنار بحر ابیض واقعست عموما رومی تکلم مینمایند طلوع آریا ایشان
نصارا بر حکمت رومانیه و بعضی کتولیکو مند که تابع همین کنیسه اند
مردم روم جمهورا در جبال موره مند تا هزار و هشتصد و بیست و چهار
در طاعت آل عثمان بودند و باین جهت و دلیل آل عثمان بر روم
بزرگ گشته بود و هر روز در فکر آزادی خود افتادند سلطان در صدد
تنبیه برآمد و از آنجا که جمعیت حوزه ایشان کافی شده و کار
بمحاربه کشیده در هر مصاف خلقی کثیر از طرفین تلف می شد تا از
آتش حرب شعله ور بود خبر این محاربه به بلاد اوروپا منتشر شده و
شدت تعصب اهالی روم ملوک اوروپا را برحم و تعصب آورده در
صدد حمایت برآمدند سلطان را از محاربه مانع شدند و یونان
آزادی ایشان با رضای دولت آل عثمان از این بلاد دولتی
شد که پایتخت آن در شهر اتینه رومی فیما بین ایشان رئیس و حکمران
بود اورا انتخاب کردند در هزار و هشتصد و سی و یک پسر ملوک اوروپا
مردی عاقل و کافی از اشراف و نجبای ملوک باواریا برسند
حکم آنجا استقرار دادند فصل دویم از حرف اول در قسم آسیاست

دراین قسم

دراین قسم بدو جزء منقسم میشود یکی جزوی که در تحت حکم امپراطور
روسیه و آل عثمانست چون در ضمن اجزاء اوروپا اشاره شد
بتکرار آن نپرداخت و بذکر بعضی جزء مختصر کو لا دریاهای قسم
آسیا که به بحر محیط اتصال دارد شش است ۱ بحر احمر ۲ بحر عمان و بحر
العجم و خلیج فارس نیز موسوم است ۳ بحر بنگاله ۴ بحر چین ۵ بحر اصفر ۶
بحر اوکوتسک و بحیره های منقطعه از محیط در قسم آسیا نیز شش است
اول بحیرهٔ خزر در روسیه کسپیکا گویند دویم بحیرهٔ ارال یعنی خوارزم
سیم بحیره وان چهارم بحیره سلطان یعنی دریای شاهی آذربایجان
پنجم بحیره منیه یعنی دریای ساوه در این زمان ششم محتد از عراق
عجم در یکی دیگران هفتم بحیرهٔ طبریه و جبال شامخه آسیا ده است ۱
جبال حمالیا است در تبت ۲ جبال کاوکس در بلاد هند ۳
جبال قاف قافکس در قفقازیه که بعضی کوه قاف را مخفف بالاکاتس
دانند ۴ جبال آرارات در ارمنیه ۵ جبال توروز در آناطولی
۶ جبال عماد یا در کردستان ۷ جبال سنجار در شام ۸
جبال لبنان در شام ۹ جبل مشهور بدماوند در عجم ۱۰ جبل طور سینا

۱۱ جبل عرب در جزیرة العرب و نهرهای عظیمهٔ آسیا چهارده ۱
دجله ۲ فرات ۳ جیحون ۴ گنگ از بلاد هند ۵ کرشنا ۶
بوراسپوتر ۷ اتا ۸ کامبودیا ۹ کیانگ ۱۰ هوانهو ۱۱ سکالین
۱۲ لینا ۱۳ جلینیسی ۱۴ عوبلا مجرای نهر اردن که در تورات
مذکور است چشمه‌اش در جبل لبنان و از آنجا بارض فلسطین میگذرد
و از ارض فلسطین بصحاری نوره زار منتهی است جزء اول از آسیا
در سلطنت عرب است عربستان بر سه قسم است یکی معمور و دیگر مواضع
خشک و سیم ارض سنگلاخ و بعضی از قسم معمور آل عثمان متصرف‌اند
و بعضی با مصر و بعضی بتصرف پادشاه یمن در مکه و مدینه و منی و جده پاشایان
از آل عثمان محافظند در گذرن و عقار و دین و قلعه راحه‌اند
و داود رسته و ملکان رحل و صنعا از پادشاه یمن شهر صنعا
بر کوهی واقع است که از دو طرف آن دو نهر بزرگ جریان دارد و از بنی
جهه مدینة النبی هم سکونته از بقاع کوه در زیر ... دره راه ... شده
و این شهر از بناهای طایفه صلاطین است بعد از آنکه چطایفه بر ایشان مستولی
شدند بجهت حکومت بلادی شهر ... برجسته وارد شدند در شهرهای

باطراف برده و مزارع و قصبات آباد کرده جنس تجارت بیشتر
صمغ و تمر ترش و شیرین است و بیشتر صمغ دیانت عرب همه مسلمانند
و آنچه از عرب که در صحاری تعیش دارند کسی را تابع نشده نظام
نپذیرفته‌اند معیشت ایشان اکثر از شتر است از نتاج و محصول که میفروشند
و کار و شتر بدارند و از غنم و زراعت کاه و شان نیز رست طوایف
معروف اینها حلی و الغازه و عتیبه و شمر و عنزه و قدعان و آل
و بنی عقیل و بنو هلال و جهینه و قریش و بنو رشید و بنو صخره
غلیون و بنی اسد است و بطون اینها فرقه‌ها و قبیله‌ها متفرع است و
بواسطه باطنی غالب این طوایف ملک معیشت و جنگ پیشه‌اند
جزء دوم از آسیا در سلطنت عجم است اگر در ذکر عجم از زبان علم
لفظی جاری نشود که موهم اغراق باشد کاتب بتعصب متهم خواهد شد
لیکن سیاق کلام بنظر تقریر باید که اگر بطریق دعوی عجمی خواهند ملکم باشد
و لایت ایران منقسم است به پنج مملکت ۱ عراق ۲ فارس ۳ آذربایجان ۴
خراسان ۵ دارالمرز تختگاه شهر طهران است و این شهر در سرحد
ملک عراق واقع است جمعیت و آبادی این مکان در میان مرکز

حاق وسط ممالک محروسه استقرار یافته روز بروز در تزاید است جسیم
اکثر بلاد ایران در اقلیم رابع واقع شده و شمس مربط آنهاست شاه
این ممالک را خورشید شهریاران و وارث سلطنت قدیم دانند
و خلق ایران را در ظل تربیت او آفتاب نظم مر آفتاب گرد
تربیت گرفت جهان را یکی بکاخ حمل وان دگر بکاخ کیان را
نظم و من هو فینا ادعیه منازع کمنکر ضوء الشمس عند
استوائها چه ملوک ایران در پرستش ملک و داریستن ملک
و پروردن رعیت و شکستن خصم و ترتیب لشکر و رعایت رعیت و اهتمام
داشتن ممالک و نظم ممالک جهانداری خاص دارند و خلق ایران
در قبول تربیت خصائص دیگر است و فیما بین ارباب سیر مسلم است
در ابتدای سلطنت از ایران بوده و تجهیز سپاه و تسخیر بلاد و
قانون ملکداری آن بلاد از قواعد قدیمه ایرانست اقتباس شده آبا
عظام این پادشاه با فر و جاه که در عنفوان جوانی تخت و بخت
از وجود و سر بلندی یافته و عدل و داد و امر و نهی مر این روش
او مباهات دارد و خسروی چون آفتاب باستقامت رای و عزیمه

ملکی

رونق ده عرصه عالم بوده و کار خاک کرج وارمن و ایران و توران
از رشک و شان بود و چون نسب این سلسله جلیله بترک بن
یافث بن نوح منتهی است شان که اشرف القبایل اقوام ترک و
و قوم داری و ولیعهدان تخم و عصبیت نموده‌اند که طبقات ترک را
سها همین در امکنه خویش مسلم دارند و رعایت تخم از نجابت دریغ
نکنند و تخم در محروسه ایران تربیت هم این نوع ملک تسلیل
جهد فرمایند حال تحکم قدرت ممالک همیشه برحسب اراده کامل
و عزم متین اندیشه پادشاه رخشان اسلام است در ازای
اصفهان و حوالی ده رشته و لب آذربایجان لاهیجان متوطن شدند در زود و
گیلان لب دریا رز لاهیجه گلوی سیاک کنند و در هر شهر قلیع از نیرو ثابت
بلکه در هر سال بسال خزینه سید هند بلاد ایران جیفا منزل الکوا
متاع تجارت از هر جهت در ایران مسلم است و غیر معدن فیروزج که
منحصر است معدنهای دیگر است نقره و آهن و مس که صرف آلات
حرب میشود با بیش و رغبت کاه و در هر بلاد بقرینه است که از بلاد
دیگر مستغنی اند بلکه از غله و میوه آلات این بلاد خلق بلاد خارج مستفیض

میسر نه از جبال فریدن جنوب اصفهان دو نهر عظیم بر میخیزد که یکی بجهت
شرقی جریان دارد و زاینده رود موسوم است و دیگر بطرف مغرب
که از شهرهای خوزستان بشط العرب می ریزد و غیر از اینها
رودهای بزرگ است که همه در زراعت و باغات صرف میشود از جمله
عزیمه دریاهای بسیار است که هر یک از غرایب است از جمله بحیره
فارس است عجایب سیاحان تماشا رفت بدیعه اینها را از قدرت
الهی خارج دیده اند شهرهای عظیمه ایران طهران اصفهان
تبریز یزد قزوین مشهد نیشابور همدان کرمانشاهان بروجرد
زنجان شیراز مازندران ساری رشت اردبیل ارومیه
خوی قم تبریز کاشان سمنان طبس بهبهان کازرون
سبزوار استرآباد بسطام قندهار هرات ترشیز خرم آباد
کرمان است جزو سیم از آسیا در سلطنت جاپان است این سلطنت کوچک
نهر کنک واقع است بر ناحیه شرقی دریای کبیر از مملکت آسیا
واقعست آفاه چیکو نیپاون و چیکو هر دو شهر بزرگند و با سه مملکت
موسوم اند در این بلاد معدنهای خوب است از جواهر نقره و فلزات دیگر

اهل این بلاد معروفند به صرف عبادت اصنام و در صنعتها
بینا با هنر منابع تجارتشان قطنی و حریر و ادویه معطره است پایتخت
این سلطنت شهر یدو است روش حکمشان بمقتضای رای حاکم جزو
چهارم از آسیا در سلطنت چین است بلادی که پادشاه چین را
تحت حکم دارد شرقی طبت و کوری و چین و ماچین است پایتخت
پادشاه شهر پکین است و این شهر بزرگتر در چین است در ازمنه
پادشاه چین مسلط بر تمام آسیا بود و حتی بر است پادشاهی را
در نشستن است که مقر حکم سلطنت چین شده در معموره شهرهای این
سلطنت انوار گفته اند دو شهر در عظم مهم است غیر پکین است که
که نانکین است که نانکین و کنتون موسوم است پادشاه چین را سلطنت
قدرت مطلق است و وضع حکم و کثرت نفوس و ... که در تحت حکم
او است دارند ... است که تعداد ... انتخاب از بلاد چین
اهل چین وارداند ... و با اصرار ندارند نظم ... کسی دارد
... کسی می آید ... وحدت را ... دلیل در این
اهالی ... تجارت ... شهر ... گردانند

رفت و آمد دارند لا در نهایت ضبط و دقت با این احتیاط
باز فسادی واقع شده و انگلیز در تجارت راه تزویر باز کرده
بجریان سفاین حربیه مبالغی خطیر وجه نقد که از سلطنت چین
گرفته شد متاع تجارت اینها که بهمه جا برده میشود ورق چای
وغیره و حریر و ظروف چینی و چوب چینی است حال ممالک آن
مع الاحوال این است که پادشاه را غیر از رب میدانند چنانکه
پاس حرمت پادشاه فیما بین ایشان در غایت است که اگر کسی
بکار حکم کند از خود در نهایت جد خود را بهلاکت
میرساند تا خود اجرای حکم کرده باشد وزیر را [illegible]
حکم پادشاه بتوسط ایشان در خلق انتشار یابد و این
ترتیب برای آنست که وزرا اول باشند اگر در تغییر حکم پادشاه
ادنی تهاونی پیشه نمایند معلوم نمایند [illegible] تغییر بدهد
است اکثر اهل چین متمول‌اند و با این جهة در مبالغه متصف واحد
القول‌اند امانت ایشان مرتبه ایست که گویا این صفت مخطوط ایشان
علوم عربیه در بسیاری از بلاد چین متداول است [illegible]

تواریخ

تواریخ قدیمه که دارند سلطنت بلکه عالم خود را قدیم میدانند
اهل چین بطور تحقیق تا صد و پنجاه ملیون تعداد شده‌اند و دیانت
ایشان عبادت اصنام و شمس و قمر و آتش و آبست جزء پنجم
از آسیا در سلطنت ترکستان است ترکستان بدو قسم است قسمی در تحت حکم
امپراطور روسیه است و در قسم وسطی پادشاه چین متسلط است
قسم کوچک مطلق العنان اند مشتمل بر قبایل مختلف بهر قبیله
امیری از جنس آن قبیله حکم دارد مثل خان بخارا و خان خیوق و
اکثر قبایل تابع و مطیع خان بخارا و خیوق اند سکنای ایشان
بیشتر در صحاری و براری است و علف زار و در شهرهای خوش آب.
و هوا از علت کثرت دواب از تجارت ناگزیرند در وضع
تجارت تبعه فیما بین اینها نیست مگر در بخارا و هوای آن و
در خیوق و [illegible] ع ازین آدمی [illegible]
[illegible] که اسیر بودن تجارت گون زنج و سرای
مردم [illegible] مباح میدانند و بسیار قسی القلب و جابرند.
جزء ششم از آسیا در سلطنت [illegible] است حکم ایشان

در جزایر ویه و غیره شرقی ممالک چین است یک سلطنت است و دو سلطان
متفق القلب و متحد القول اند یکی در امور دیانت حاکم است و دیگر
در کارهای حرب و ملک و عقاید اهل این جزایر در طاعت و پرستش
در باره پادشاه شبیه اهالی چین است و دیانتشان هم بدستور اینهاست
درین مملکت معدنهای طلا و نقره سهل الحصول است که از جمیع ممالک
دنیا بهتر است و باین سبب اهل یاپونیا همه غنی و صاحب ثروتند
در صنعت صفاری مهارت تام دارند و معدن مس درین جزایر
بحدی زیاد است که مطلقا در قید ضبط نیستند علاوه نفوس این جزایر
به سی ملیون رسیده جزو هفتم از آسیا در سلطنت هند است
بلاد هند درین زمانه به شش قسم تقسیم شده و در هر قسمی ملتها از
اروپا مسلط اند انگلیز و هولاند و فرانسا و اسپانیا که دنیمارک
و پرتگال استیلا و اقسام عظم در تحت حکم انگلیز است
ممالک بلیسیا تمام و دنیای مقابله با کل بلاد ان و جزیره
سیلان و جزایر دیگر و کلکته و بمبئی و صرت و مدرس و پاره
بلاد دیگر است که از آنها خراج میگیرند و در حکام تصرف دارند بجهة

ابقا

اینکه لشکرشان بحرارت هوای آنجا مقاومت ندارند
متاع تجارت هندوستان که بهمه جا میرود شکر و انواع
ادویه معطره و مروارید و اجناس پشمینه و پارچه ابریشمینه و نیل
و حنا و تمر و غیره است هندوستان پس از استیلای سلاطین
اروپا وضع کیشان تفاوت کلی کرده بیشتر در جمیع امور لطافت
داشته حتی با اینکه ایشان از زراعت و فلاحت باز مانده بودند
و غالب اراضی ایشان لم یزرع بود و در حرفهای دیگر نیز بهمان دستور
حالا بعد از استقرار نظام بخلاف سابق در کسب و اقسام فلاحت
مهارت تام یافته اند دیانت ایشان اکثر بت پرستی است
نزدیک چهار هزار نفس پروتستانط و قدری نصارا تابع
مار توماس مقدس و بعضی مسلمین و رهبانیستند و دیانت
فرقه هنود ایشان سابق چنین بود که اگر کسی شوهر زن از دنیا رود
که در قید حیات بود با او بخاک میسپردند و آنها که اموات را
باتش میسوختند نیز بهمین قسم الا در این از زمانه انگلیزیه اینها را
ازین دیانت شنیع مانع شده و تابع کتب مقدسه و معارف

سیحیه نموده اند از ابنیای ملوک و اعاظم قدیمه هنوز بعضی آثار
ظاهر و باقی اند ولی در امروز هیچ خلیت ندارند فصل سیم از
جزو اول در افریقا است آفریقا بر چهار قسم است و بهمه جهات
مغرب و جنوب این ارض واقع است ۱ مصر و مضافات
مصر ۲ بلاد مغرب ۳ بلاد دار فور ۴ حبش و جمله جزایر که در
آن و دیگر بلاد و غیر معمور است که متفرق و قبایل کند بدو نشینند
جبال مشهور افریقا اطلس است جبال قمر و صحرای معروف کبیر
ذی زرع در افریقا است که هیچ آب ندارد و در بعضی اکثر سموم است
وطوایف سیاه رنگ که ایشان را شوعید میگویند در بلاد افریقا
متفرقند لغات آنها هیچ فهمیده نشده سیاحان افریقا
داروپا وقتی خوش شده تر اکثر را که در باطن افریقا است گردید
کشته و در کمال احتیاط سیر کردند بالاخره بعضی از ایشان
بهلاکت رسیدند و بعضی در بلکها ناپدید شدند معدودی عودت
نموده شرح معلوم شد که هیچ معلوم نشده و جزایر که در افریقا
مادیر آس تصرف پادشاه پرتکال است و کنار دریاست در دو

دولت

دولت مستقله حبش و قدیمه جبلیه و ما در جنوب و جهت
انگلیز است و بوربن با فرانسه است بلاد هر تنفود در جبال افریقا
واقع است جزو اول افریقا در سلطنت مصر است این سلطنت تا چهل سال
قبل ضمیمه ممالک آل عثمان بود حرکات اشرار آل عثمان بکفایت
محمد علی پاشا که نشسته استقلال روز بروز دریابد که است
هیچ یک اولیای دولت عثمانیه از قلع آن عاجز ماندند و مصر با مسلم شد
و او شامات و بلاد مغرب و حلب و حما و حمص و غیره بلاد
عرب و بطحا و قبایل عرب و مملکت نوبه یعنی دار فور و سنار را
ضمیمه مصر کرد و نیز اراده استقلال غیر متصرف بود و دول اتفاق متفق
اروپا آل عثمان مضافات مصر را از سلطنت مسترد داشتند و عهدنامه
فیمابین والی مصر و آل عثمان بسته شد که بمقتضای آن موقوف بر رجوع
صورت معاهده است محمد علی پاشا با اینکه غیر از اوقات او صرف
زینت سپاه و کار به بحر و بر بود در ترویج حرفه ها و صنعتها و نشر علوم
که همه صورت آبادی مملکت است مهارت نسخ داشت در مصر مدرسها
بنا کرد و تدریس علوم عربیه و تحصیل صنعتهای غربیه که در هیچ بلد

متداول بود و همچنین اشکال عربیه هم در مدرسه ها منسوخ و زبان او
نیلی در مصر و اطراف تغییر یافته و خیلی کم در بعضی جاها مستعمل اتفاق دهد
اعراب بری که مطیع احدی نمیشدند با طاعت آمدند در قبایل
و بلاد غیره و همچنین دولت یافته او مستولی شد و آداب آنها
تعلیم میکرد و در همه بلاد متصرفه خود نظام و قواعدی گذاشت که هیچ
وقت متداول نبوده بهترین و بزرگترین مدرسه های مصر که او بنا کرده مدرسه
علمیه است که علوم ریاضی از حساب و هندسه و جبر و مقابله و علوم و آداب
عرب و جغرافیا و لغات فرنگ و فارسی و السنه اهل مشرق در آن
آموخته میشود و مدرسه ابو زعبل که در او طب بشری و بیطاری و کیمیا و تمیز
طبیعت نباتات و ادویه تعلیم میکنند غیر اینها مدرسه دیگر هم ساخته
شده و بانات مصر بین اسلام و نصاری و یهود و قبطی است زمین
مصر از زمین های حاصلخیز دنیاست و اثمار و میوه آنجا بسیار است از جمله
گندم و برنج و انواع گل و تنباکو لذت آنجا در غایت اشتهار و محتاج وصف
نیست آب نیل در ساحات مصر از جهت میرود و با ... آن بدریای
شور میریزد منبع اصلی آب را از کوههای حبش میدانند و جبال قمر است

که در جاهای عریض و عمیق آن نهنگ دیده شده از دو فرسخ زراعت مصر
و هر قسم حاصل آنجا که با اطراف عالم میبرند مصر را ام الدنیا نامیده اند
حالت حکم این سلطنت شبیه سلطنت آل عثمان است جزو دوم از افریقا در سلطنت
بلاد مغرب است و بلاد مغرب بر دو قسم است اول مغرب اقصی و حدود آن از
ساحل بحر اطلس است تا تلمسان غرباً و شرقاً دوم اوسط است حدود آن
از مشرق وهران است از تلمسان تا حدود بجایه سیم بلاد است که در جهت
شرقی بلاد مغرب واقع است و معمور است تا بدریا مراکش و فاس
و تونس و طرابلس و جزایر آنها درین بلاد از پادشاه مراکش شهرت
تحقیق ... به اسم مملکت موسوم و بانات این شهر اسلام و لغتشان عربی
غیر فصیح است مملکت فاس که ملحق است به پادشاه مراکش است و در بنای
ایشان اسلام شهر فاس شبیه شهر بغداد است و باغات فاس چشمه بسیار
گوارنده و نهر بسیار دارد و به اسم مملکت موسوم است طنجه بین این شهرهای
فاس است شهر تونس در سابق به قرطاجنس موسوم بود از سن بزرگ
با فرنگیهای کوچک مشهور است در تونس و طرابلس دو وزیر از آل عثمان
حاکمند جزایر قسم سیم بلاد مغرب پیش از این در حکم آل عثمان بود در جزایر

هشتصد است و نه مسیحی اند و زوان مجاجره متصرف شده اند
جزء سیم از افریقا در سلطنت حبش است و در حبش فیمابین جنوب
و شرق صحرای مصر واقع است اما آنجا جنس نصر رسیده قدری مسلم
و باقی یهود و بت پرستند و این سلطنت قدیم است وقتی حال قوی بوده
که تا مصر باقی افریقا در تصرف و اطاعت ایشان بوده ششصد و شصت
میل طول این بلاد است کوههای بزرگ و بلند دارد که همه پرآب
و علف است بکنار این ولایت منفعت خوب میرند تخمینا [illegible] پادشاه حبش
مذکور است که [illegible] مغرب شده اهل حبشه از اعراب [illegible] بلاد
[illegible] حبش [illegible] تا امروز [illegible] ایشان [illegible] این بلاد [illegible]
سلطنت شده اند نظر بکمال [illegible] باسودان [illegible] اهل
حبش نیز اسمر اللون است [illegible] سفید [illegible] شده
[illegible] از بدن [illegible] تا پاره و پوسیده گرد [illegible]
برای عبادت گاه بنای عظیم [illegible]
بیاطن کاهنان و عابدان [illegible]
بهم [illegible] اول [illegible] اصلاح می کنند که امر کار به

نمی خواهد و این تمام حجت [illegible] ایشان [illegible] اگر کار
[illegible] انجامید ایشان [illegible] پادشاه این سلطنت در تعدد
ازدواج اجازه دارد و باقی حبش بطریق نصارا یک زن بیش
نگیرند لغت ایشان در هر ولایت طوری است و عربی و عبری [illegible]
لغات فیمابین ایشان متداول است و در این ازمنه شهری از
قدیم مشهورتر [illegible] کاه است قصر پادشاه [illegible]
این شهر واقع است اطراف آن بر جای مربع محکم ساخته شده
و دفتر دار الملک این سلطنت شهر اکسوم بود این اوقات [illegible]
[illegible] در حجت و عمارت آن منقضی کلی بهم رسیده اهل حبش در
سنه [illegible] مسیحی نصارا شده اند پس از مدتی [illegible] این [illegible]
[illegible] و [illegible] ایشان [illegible] در حضرت سلیمان [illegible]
[illegible] و سلاطین کشور از نسل او دانسته اند در
شهر [illegible] از شهرهای عظیمه حبش است نیز [illegible] سلطنت [illegible]
کوهستان حبش در اول نیسان ماه روزی تا آخر ایلول ماه روزی [illegible]
[illegible] باریدگی دارد و شش ماه دیگر قطره باران نمی آید عجب [illegible]

وطغیان رود نیاگارا و فوران آب آن بازمینی این کوههاست در
مکانها از آب افریقا و نهر بعضی جبل متصل میشوند و دراز بهار
مکرر دیده اند که آب بمرتبه زیاد میشود هر ده دریا شبیه است بهم مربوط
بطرق دریا بالطبع متلاطم میشود و عبور زورق و کشتی در غایت احتیاط
و دشوار است **فصل چهارم از حرف اول در امریکا** وضع امریکا با سنه هزار و
چهارصد و هشتاد و یک مسیحی را [illegible] این ارض غیر معلوم بود در هزار و
چهارصد و نود و دو مسیحی قپطان باشی دولت پورتگال کرستوفور
کلومبس در سیاحت دریای محیط [illegible] این جزیره شد
امریکا در مساحت از ثلث ربع مسکون بیشتر است و بالطبع طول
واقع است از طرف قطب شمال تا نزدیک قطب جنوب کشیده
این ارض در وضع آن بعرض نیست و تمام امریکا به جزء تقسیم شده
جزء اول در شمال امریکاست این جزء تمامه در تصرف ملوک اروپا
دیگر قطعه در امریکا جنوبی [illegible] قدیم دارند و سکنه این جزء نیز غالباً از قوم
اروپاست چهار خلیج در این جزء هست ۱ بفین و لبرادور ۲ هدسن
۲ مارلورنس و [illegible] ۳ مکسیکو و کالیفورنیه ۴ کرک

کوههای

کوههای شمال امریکا نیز بسیار مرتفع است و همه وسیع بعضی با اطراف
ولایت مکسیکو برابر اند که آنها را جبل [illegible] میگویند بعضی [illegible] نامند
و جمیع این جبال بجزء [illegible] مربوط است و کوههای دیگر در این جزء است که
[illegible] کوهند طول امتدادش سه صد میل است از سمت مشرق تا
متصل [illegible] قسمت اول امریکا منقسم [illegible] نهرهای عظیمه شمال امریکا
در محیط میریزند و سیزده است ۱ مارلورنس ۲ هدسن ۳ دلاوار ۴
سکویهانا ۵ پوتوماک ۶ [illegible] ۷ [illegible] ۸ والیتوس ۹ [illegible]
۱۰ [illegible] ۱۱ [illegible] ۱۲ [illegible] ۱۳ [illegible] بحیرات اینجا همه
وسیع اند خاصه دریاچه های مملکت کانادا که آبهای آنها نیز عذب
و خوشگوار هم بحیره [illegible] و [illegible] از همه بزرگتر اند هوای امریکا
با هوای این ارض اختلاف عظیم است چنانچه [illegible] نهر [illegible] دارد با عرض
عظمت که دارد در دوازده ماه منجمد است و عبور کاروان [illegible] است از
[illegible] است با اینکه بعد آن از خط استوا بیش از چهل درجه نیست و
همچنین نهرهای مارلورنس [illegible] بدان [illegible] است که [illegible]
در کانادا و [illegible] در سکونتهای جدید [illegible] شهرند و از همه شهرهای

ارضهای شمالیه دیگر در تحت تصرف انگلیس است اصل امریکائیان
این سه جزو هم تابع کسی نشده‌اند یا از متابعت سر باز زده‌اند این ایالات
در حریت و آزادی متفق‌اند و هر سال مردمان نامیده‌اند از
هر جا رئیس و مدبری در امور دارند هر گاه وجود مدبری بپسندند
عزل می‌کنند و منصب رئیس کل متصدی امور بزرگ و مهمات مملکت
دیدم هر جمیع و جنگ معارضه و مشاوره که رای او معتبر است و این آزادی
باید شوق تمام شده در بلاد مردمان قبائل دیگر هم آمده و سکنا
گرفته‌اند خلق شمال امریکا نظر کلیه مخلوط و از ازدواج با اهالی اروپا
لونا و طبعاً شبیه مردم اروپا شده‌اند و جنوبیه امریکا از غلبه اهالی
افریقا غالباً سیاه رنگند در شمال جنوب امریکا پنبه و کتان
و از نیشکر زراعت می‌شود در وسط و جنوب چون از انگلیس و اهالی افریقا
کسب طریقه فلاحت کرده‌اند همه چیز زراعت می‌کنند مملکت لوئیسیانا
که سابق با دولت فرانسه بود و لیک متحدون رفته از حکم فرانسه
خریده‌اند این متحدون در بلاد و ... مدرسه‌ها برای تعلیم علوم و لغات
و حرفه‌ها ساخته و در تعلیم و تکمیلات ظاهر و باطن جدی بلیغ دارند و کتابخانه

دارند

دارند شهرنشین کرده‌اند مکسیکوی قدیمه و جدیده را با کالیفورنیا
که پادشاه اسپانیول متصرف بود متحده از تصرف او بیرون
و در طریقه نظام داده‌اند مکسیکو میوه‌های خوب و معادن
طلا و نقره اینجا در نهایت بسیار است و دیانت اهل مکسیکو
کاتولیک است و دیانت بیشتر متحدون پروتستانت و بعضی از
امریکائیون قدیمه و بتپرستان بهنود شبیه است جزو دویم امریکا هنود
غربیه ناحیه ما بین دو مکسیکوی شرقیه و چند جزیره سمت شرقیه
آن را پادشاه اسپانیا دارد و جزیره گوادلوپ و مارتینیک
که هر دو بزرگست در دست فرانساویان است جزیره مارسوما و دار
کرو و ماریو جنا محکوم پادشاه دنمارکند و جزیره سن بولمار
در دست پادشاه پروس است هولاند و بلجیوم جزایر مارادستیا
و کوراکاو را در قبضه تمالک دارند اهل هند غربی اکثر
با اروپا مخلوط امتزاج جسته‌اند سفید رنگند باقی سیاه رنگند
شان مذهب مسیح دارند متاع تجارت آنجا کتان و شکر و
نیل و قرمز و کرم قرمز و چوبهای خوب است جزو سیم امریکا در امریکای

جنوبست درین جزایر امریکا دریاچه و بحیره ایست که جاهائی که
مجمع آب باران بشد لیکن خلیج های ضیقه است از جبال عظیمه این
جزو جبال اندیس است که بطول ممتد و منتهی است به بحر محیط جنوبی
عظیمه این جزایر اورنوکو امازون پلاتا است قسم اعظم این جزایر
اوقات بتصرف امریکائیون اسپانیا است مملکت گینا باز از اینهاست
و مملکت برازیل با پرتکیس است شهر پایتخت بزرگ اول ریو جانیرو
که معدن الماس در اینجاست دوم برانس سیم سرپاسو که شهرهای
سورینام با هولاند نیز است ممالک سرحس و ... ا ... که هوا
با انگلیز است مملکت فلوریدا و کرناتا ... و ... ولوس ایرس
که قبل از این پادشاه اسپانیا داشت مدتی است اهل این بلاد از اطاعت
اسپانیا خارج و در حرکت جمعیت دارند شهرهای بزرگ دیگر
در جنوب امریکاست که پادشاهی مکزیکو رهنه شهر بوینس ایرس
از همه معمور تر است مردم پاتاگونیا در از امال ریو جانیرو است
بطول قامت در همه امریکا مشهورند فصل پنجم از حرف اول در
اوستراسیا که اوقیانوسیا هم میگویند این قسم از ارض هم بطریق

امریکا غیر معلوم بود در سنه هزار و ششصد و شصت و یک مسیحی کشتیهای
سیاحت هولاند به بعضی این جزایر گذشت و مستحضر شدند خبر با دریا
منتشر شد بعد از این صد و شصت سال بکمال اصلاح بود در سنه هزار و
هفتصد و هفتاد مسیحی کپیتان کوک انگلیزی در عبور کشتیها همه
احوال آن جزیره را معلوم نمود و بحری نوک جست و بدار
الملک انگلیز معاودت کرد پیش از آنکه اهل اوروپا کسی مطلع
شود لشکر دولت انگلیز با کپیتان مزبور مامور شد اوستر الیا
تمامه تسخیر کرد اوستر الیا هم ولایتی کی هولاند جدید و دیگری
گینهای جدید غیر اینها زیلاند جدید و فان دیمنس و جزایر
مجاور اینهاست که همه بتصرف انگلیز آمد هوای اوستر الیا از
جمیع عالم معتدل تر است و باین سبب مردم این قسم همه طویل القامه
و عظیم الجثه اند و با قوت ایشان پیش از استیلای انگلیز مانند
مثال حیوان خوابگاه ندیده در صحراها میگشتند عمارتها که
انگلیز در بعد استیلا بنا کردند باعث ترتیب ایشان شده
و این اوقات هم در لباس و هم در جا و مکان زینت صاحب تمتع

شوند جزایر صدقات و جزایر تنرکه و جزایر باکیاس و جزایر سیاند
و پیچ و ناطه تسخیر اوستراليا از محیط کوه نیشکر و چوب ابنوس و درخت
و میوه آن بوضع و طبع بنان میماند و شجرة الخبز معروفست در این
جزایر وفور دارد و عادت اهل اوستراليا پیش از فتح انگلیز مثل
بهایم و وحوش بود در گرسنگی بچرا مادکوه چرا میکردند و گاهی
که فیمابین ایشان محاربه بود از اجساد کشتها ذخیره قوت معیشت
مینمودند و این عادت شنیع پس از تسخیر انگلیز تا کجنه جاری بود
چنانچه کپیتان [illegible] که مردی معتدل الجثه و وسط القامه بود
به جزیره او بتعیین سیاحت رفت در اثنای سیر چند نفر با او بجنگ
و شروع بجدال و خوردن اعضای او کردند همراهان او
رسیده و اهل کشتی را که نزدیک بودند خبر کردند و نعش کپیتان
[illegible] شد که اعضای او بجز استخوان چیزی نمانده بود جسد او
بلندن فرستادند با وقایع این زمان حال ایشان باصلاح آمده
دولت [illegible] سعی [illegible] عادات [illegible] ازیشان برطرف
شده مثل [illegible] دنیا در [illegible] کار [illegible] معلمهای [illegible]

فیما

٤٧

فیمابین ایشان بهم رسیده و بحسن تعلیم و تهذیب خصال
ذمیمه ایشان را بصفات حسنه مبدل کرده اوستراليا سمت
جنوب و مشرق این زمین واقع است و فیمابین محیط فاصله است
حرف دویم در بیان بناهای [illegible] ارباب ذوق و تتبع هرگاه
ایراد کنند که روزنامه نویس فضا بنگاشتن احوال بلدی
که مامور است مامور باشد نباید از مطلب انقدر خارج باشد
که در مقدمه دولت این حرف دست با فرینش و احوال ارض زند
آنهم بطریقی که مفید فایده کامل نگردد و دیگر اینکه اسامی اقسام
بلاد و جزایر و بحار عالم را با اعراب ذکر کند و هر یک علیحده
جواب بنده وقتی مرتکب [illegible] میشوم که خود در ذیل دیباچه نسخه
عذر با مناسبی این مطالب [illegible] نخواسته باشم خواستم در این باب هر چه
آنچه بسیار است مناسبت دارد سماعاً و قیاساً بنویسم
[illegible] ضرر [illegible] بعد از آنکه کسی از احوال ولایت حاجی ترخان
مطلع [illegible] بداند حاجی ترخان از اوروپا محسوب و اوروپا
از اقسام [illegible] این زمین است و ربط [illegible] الید در زمین

چگونه است وضع آوردنش چیست و او نتیجه گیست کاین سلسله
میکشد بمقصود در بناهای بلاد و کناره شهرها و جزایر چون
اهل بلد رسند در حروف مخرج است جدا که نه فرضا فرضا
کلمه که در بلاد روسیه بطوری که مشهور است نسبت و در کتب ایشان
ثبت است قطعا در بلاد دنسا و فرانسا قسمی دیگر مصطلح است
بشباهت جزئی میتوان دانست که این آن کلمه است در این
صورت که کاتب تحریر همان حفظ صورت لفظ کفایت و مرور
کننده آن نیز بذوق سلیم چنان کلمه را تصور عبارت میکنند که از
سلیقه واضع لفظ بر هم زنند از اهل تمیز پوشیده نیست
که در ترجمه و نقل سخن از زبانی به زبان دیگر لفظ بلفظ هر قدر دقت
کنی بی منفعت است بنده در تفحص تاریخ فارسی یا ترکی
این بلده و تفتیش احوال که مورخ ترک یا فارسی زبان باشد
جدید طبع بعمل آورده و معلوم شد اهل این دو زبان مطلقا
این صرف همت نموده اند فارسی زبانان بعلت شغل تجارت متعدد اند
متعذر اند و ترکی زبانان آنچه اهل قفقاز اند باز در سلک تجارند

ابنی

باقی ترند و اهمیت آنها بجدی نرسیده است که خود اعتنی بجمع و جمع
کرده اند چه رسد بتاریخ مکان و مادی ایشان ناچار هرچه
متتبعین اینجا شنیده و از نسخه که زبان دیگر بعبارت روسی
ترجمه شده بود با صعوبت احوال بیکدیگر ربط داده و نوشت و چون
در روایات انطباق خاصه مورخین ایشان بعضی اغراقات
ثابت میشود که حقیقت احوال حاجی ترخان همین باشد چنانچه بعد از این
نسخه ظاهر گردد و اختلاف نسخ مابین این نسخه و آن نسخه معلوم گردد
سببی دارد چه نقل کلام از زبانی بزبان دیگر در بیان متحیر
باصل ترجمه وفا نکرده و بعد از وضع عبارت میتوان یافت که ترجمه
بقدر وسع در ترجمه لفظ جهد کرده و باستعارات نپرداخته
در بنا و آبادی حاجی ترخان و تغییر اوضاع این شهر از ابتدا تا این زمان
تا حال که هزار و سیصد و چهار و یک مسیحی و هزار و دویست و هشتاد و
هفت هجری است گویند این حکایت است که بنای تحلیه عمارت کلی
رسیده و از جماعات یا از جمله طوایف تتر که گرم بازار چنان در این
بوده و از کنه سالی کسی نمانده و تغییر اختلاف مورخین و باقی

یعنی شهر بزرگ بعد از آنکه این طایفه آنجا را یورت خود کردند چندی
گذشت و سال هشتصدم از میلاد قومی از تتر در بزرگ آنها بجهة ایسر
ساکن شهر فوق باین موضع آمدند تا آخر سال هشتصدم از میلاد بلاد
مزبوره خاص ایشان بود تا طایفه خزر نزدیک آمده بودند و جزو
اتباع خوالیس ساف شده می بودند در نهصدم میلاد بعلت تاتار
دیگر جزیره مفقود الاثر شده بود نه شاه مانده و نه شهر و نه جای کردند غلام
وقت این خرابه را بعلت آب نسبت میدهند نه عفونت هوا زیرا که از
ابتدا آنها برابر خانه بوده و در سنوات هزار و صدم تا هزار و
دویستم از میلاد بازمکه قدیمه حقیقة خوالیس ساف بود به صحرای بیا
بانی رود اتل در مشرق حاجی ترخان است متوارد شده تا بواسطه
خوف از طغیان آب بنای عمارت و آبادی مکنه نشدند سال هزار و
سیصدم از میلاد فرقه از تتر دشت قبچاق مرد دشته بحر خزر ساکن
داشتند بجانب ولگا رود آمده و در موضع قدیم حاجی ترخان در هفتاد و
رستی شهر بالین کرد بود بنای قلعه و زمین در آنجا که مرتفع است و حالا
که شهر بر آن موضع واقع است که نشسته و این خان هم باتر موسوم بود

شهرهای سکان نصارا و علمانات

این شهرها بسبب بنا و آبادی ارتفاعی و محل اتصال رود
اتل است ببحر خزر یا مازندران مورخ ساکن شهر اسکندریه میگوید که
ازین شهر قدیمی نام نوشته و پیش سال از تولد حضرت مسیح علیه السلام
گذشته مکان زیست و محل سکنای اهل حاجی ترخان در میان رود خانه
مشهور بوان و رود اتل بود طغیان آب آن مکان را خراب کرده
و شکسته اند و جمیعا متفرق شدند سال چهارصدم از میلاد حضرت
موضع حالا آبادی حاجی ترخان در او واقع است یورتگاه ایل
الکت سری شد که شعبه از خزریه اند و بهم او گوید چون شهر اتل
آباد بود هر که در آن مکان مزبوره تفتیش داشت بشهر اتل نگاه میکرد
خان این طایفه باسترخت موسوم بود و این مکان هم در آن
زمان باسترخان خان نامیده شده و اینکه جمیع اهالی بلاد روسیه
لفظ و کتابها هم این شهر استرخان میگویند و مینویسند مخفف
استرخان خان است در سنه ششصدم از میلاد طایفه مزبوره از
هوای این مکان متاذی شده در شش هزار ورستی اینجا بنای آباد
دیگر گذاشته در واقع بود بر کنار رود اتل در بیابان که بمزبوره موسوم شد

یعنی

با مهری در هر صورت بنای مزبور بهم اورسانیده شده و نظر کمال استحکام
ایل چشم خوانین خزرنه و تیز غیور و در جمله حفظ را با شیان حالت مشکل
مینمایند و هشتره خان هم بها درین دیار قهقار دشت و نیز بلاد دیگر
محروسه از جمله است وسعت گرفت و طول مسافت بهم رسانید و اجای آباد
و هشترخان و هشترا ملت و تو ویک مسکوب و همانا که از حکام طرف شرقی است
و فیما بین این بها مسافت کلی است بلاد است مینماید والعلم عند الله و آنکه
طایفه روس بقوت گرفته و در صدد تسخیر بلاد فتاده اند بعضی بطرز سیاحت
این بلاد را دیدند و تفحص احوال خلق آبادی این میکردند که آثار
قدیمه و بقیه جغرافیون نوشته بودند اثری ندیده و متفکر بودند
که شهر قدیم بر توسک دریا و آخر در اوایل بوده کجا است هر یک حرفی
میزدند و اکثر یقین کرده اند آن شهر را دریا خراب کرده دوباره بطرف
تو سرکش که به تیمور خان شوره شهرت دارد رفته و فرض کرده
که حاجی ترخان آنجا است و از آنجا شهر باین که بر آمده سواحل خط
بوده تا از جای تازه حاجی ترخان و ایل چشم هشتره خان مشتهر شده
پس از آن در تدبیر تسخیر محروسه افتادند و خلاف اقوال تا صدد مسماه

با دیر

با دیرستال لشکرگاه و فیما بین لشکر روسیه و هشتره خان و عقاب او
نزاع بوده پیسال هزار و پانصد و ... بطی تیز که مردی سپاهی کش
و ظلم کش بوده بطران ما جلا به حرب بانه کرد وقت هلاک اخراج جهاد
هشتره خان نموده با تش حرب بر پا داد و همه این بلاد را در خراج تزکت گرفت
روسیه و طوایف دیگر را نیز جزای خاصه خانه و شهر هشتره خان
و هر باره زنگ آبادی بر رفت و بطی در سلطنت قلعه و محکمه شهرات
سعی کرده بود و مجموع این قلعه و سور از سنگ ساخته ولی اکثر تزیین و صورت
ار ظهور بطی تر شهر حاجی ترخان به تصرف روسیه بود ستایف نام که دولتی
قلعه مزبور را مامور بود با صد نفر قیاق قلعه و حوزه شهر را حراست کرده و از
تعاول لشکر بطی ایمن است و چند دفعه با کورکان خان که از جانب بطی
به تسخیر حاجی ترخان مامور بود جنگهای خوب کرده و لشکر او را فتحها کرد
دلیت صد نفر لوکر رسانیده شکست و می یافت از قلعه حاجی ترخان و تیمور خان
شوره و کلیسا ساخت باسم خضر مریم و هم او میکرد و هر کلیسائی
کورنگ کنار رود وان ... ساخته از اوایل است بوده و هنوز هم موجود است
و برج کورنگ معروف است و درین ارض لشکرگاه کشتیهای حاجی ترخان است

و شهر مزبور ده فرسنگ مسافت دارد و این کوچک خان با دختر مطیع
حکم روسیه شد و خان چرکس نیز برغم طلبی و سستی که از خشم او دیده بود
در حضرت شاه روسیه سر زمین نهاد و متعهد خراج گشت چکاف مورخ
در وجه تسمیه حاجی ترخان میگوید شهر نوزکن نیز همین حالت را داشت
که او را ایل [illegible] بوده و گاه او را حاجی [illegible] حاجی ترخان و نوزکن می‌نامید
و یا اینکه [illegible] از خود اسم شهرت [illegible] تعصبه آمدن این مکان
آمده باشند لفظ ترخان از [illegible] اسم این مکان شده و بکثرت استعمال ترخان
گفته باشند [illegible] مورخ میگوید بسیار از طایفه [illegible] ده دیگران نشسته
دارند و بعضی گفته‌اند حوالی این شهر از ترکان و شهرهای معموره تاتار
درین سلطنت زیاد بود و آبادی حاجی ترخان ازین جهة بیشتر شد که
شهرهای روم و شهرهای دریا و [illegible] بسیار دلکش و تردد تجارت ستیره
نام [illegible] این ملک [illegible] کار را در [illegible] انتظام اسم او در خاطر ماند
بعد از ورود شهرت کرد و از آثار او باعث بقای اسم او شد تا این
شهرت ستیره خان با [illegible] مشهور شد و این [illegible] هزار و چهارصد و
[illegible] روسیه با [illegible] راه [illegible] بودند و هم

ابن

47

و هم درین سنه [illegible] سیاحت آنجا آمد [illegible] ایران
رفت [illegible] که در بسیاری شهرها را سیاحت کرده بود این
شهر را ستیره خان نوشت کاتری مورخ میگوید این صفحه [illegible]
خان [illegible] قیمت [illegible] آبادی [illegible] لازمستان
[illegible] با [illegible] به [illegible] مشرق
حاجی ترخان [illegible] ستیره خان این [illegible] در حاجی ترخان
[illegible] عمارات [illegible] و دواب [illegible]
[illegible] و دوام [illegible] ستیره خان [illegible]
[illegible] با اسم او و چیزی گذشت [illegible] دیگر از [illegible]
[illegible] و در جمیع این صفحه با قند از [illegible] که از پادشاه میگو
[illegible] توقع خراج کو داین مورخ میگوید که ان میگیم همه این اقوال
[illegible] زیرا که او [illegible] این [illegible] با نظامی [illegible]
[illegible] که مردم [illegible] قلب و [illegible] واحد با [illegible]
[illegible] و این همه [illegible] داشت [illegible]
[illegible] اوقات [illegible] را در [illegible] این شهر میتوان [illegible]

میگویم طایفه‌ئی میگویند هم اینجا چندی حاجی ترخان یا طاهرخان
مشهور بوده این ترخان یا طاهرخان با اطاعت خانه دیگر ملازمت
در حفظ اتباع و اهل خود مینمود تا ملکت او که استطاعت سرحدی رسید
حد سرحدی هر چه داشته از حاصل و محصول و انواع نفوذ جمله رد داشته
به اجازه در حقیقت پیش بکه مشترکه شاف نظم ای ساکنان کوی
خرابات ای همتی فرسرده ام بکعبه شمارا دعا کنم ؛ در مساوات در کله اغنیای
هیچ را از بزرگ نحو نه میدید عزم ثابت از کوچک او سر باز زده و نحو بزرگ در ؛
حفظ منصور و اتباع دستور نحو افتاد و قلعه برای نام خویش ساخت و کاجی
ترخان و یا حاجی طاهرخان پرسیم اول و موسوم کرد بعضی از نثر معتقدند
که اشتر نام شتر مردی مشغول بود و در طریق عبور با این مکان رسیده
و جائی بس خوفناک بنظر او آمد زیرا که کاروانیان همیشه اینجا از بعضی
ترکان گریزند و گریزگاهی برای ایشان نیست پس در دست او کرده که بار دیگر
که باین مکان رسید برای عابرین جائی بنا کند بعد از صورت وقوع آن
و نظر بزرگ دستگاه وسیع ساخت اشترخان هم گذشت که کاروان سرای
اشتر بود و از لفظ بزرگی استعمال اشترخان مشهور شد چنانچه در لغت [illegible]

٤٨

بنده آنچه در کتاب تاتاریه دیده ام حاجی ترخان نوشته بوده و [illegible]
اینکه بعد از انهدام آن در جای بازیکه اکنون آمده تا این عهد که در بنا
آبادی است این است ضعیف تجارت و [illegible] مکان با سهل و جه یکصد است
جریان رود داخل در کنار این شهر و اتصال دریا و تغییر سفاین و ورود
آسمته هر بله و هر چه از بلاد روسیه برای این بله جز راه زمستان از روی
[illegible] است که راه آن است وسیع و یخ بندد و تابستان کشتیها هم از شعبات
این جریان دارد و هر چه از تاتاریه و [illegible] ملک روسیه مراد قطع
نظر از راههای خشکی کشتیهای پر بار تجارت رفته و دریا مع الاتصال در
تردد است و دیگر چند قسم ماهی در رود بلاد روسیه قوت غالب است غیر از
روسیه که ماهیهای این آب در جاهای شعبات رود خانه دریا میشوند
و دیگر عهد این مکان نظر به شهرهای روسیه از اینجا قسام سیر [illegible]
و در بسیار [illegible] روسیه از فرط برودت هوا [illegible] تابستان [illegible] کلاه
در گرمای [illegible] احوال این شهر معاف [illegible] زیرا که در آن [illegible] چون
ما که به ارض میکردند آثار آبادی این بلد چند دانه در [illegible]
دفانه چند در [illegible] مینماید و این هم مظنونات صحیح است و [illegible]

مقتضای عادت خلق از زمان بانی شهر و اسم و وجه تسمیه تغییر
کرده شده از تاریخ منظور و دیگر مورخین که در هزار و پانصد و پنجاه و
چهار مسیحی نوشته اند ظاهر میشود در این باب بدقتی مدید دار الطرف و الاد
بس بزرگ بود که در غالب فرق تاتار ریاست داشت و در اوایل
اوقات مظفر امیر تیمور دانند این شهر و حاجی ترخان ره از شهرهای او جهد
بحر خزر به قصه روسیه قباد و دار الحکومت بعد تاتار به دیگر استیلا یافتن
بود هم رسانیده در این قول نیز خلاف است بعضی گفته اند امیر تیمور را که
بجهت روسیه نداد یکی از خوانین دولت قبچاق که از نسل اولاد
بود حشم زیاد و حشمی داد و بحکومت این ولایت فرستاد و حالی
مزبور روز بروز متصرفات خود را زیاد نا اینکه در آن هزار و پانصد و بیست
حاجی ترخان است سرحد ... ان از روسیه شد و روسیه از ترک جوار
و مخاطرات جنگهای حشم ایشان و خویش شده بجا و شاه خود در ملک تحکما
دولت نکات بر ربوده و چاره زینه تا عهد ایوان چهارم از پادشاه
روسیه به اقتدار او پیدا شد و روسیه در تطاول و تاراج خان مزبور
آگاه شدند و سلطنت حکام و نسل ایشان نیز روی در شاهی گذشت و ای

این

این وقت طایفه ازبک از اسم او شده و مسکن آنها در صفحات شرقیه
ایل بود قوت گرفته بودند و دست تعدی اینها دراز بود زیرا که اینها
ترکمت اوده و چنگیز خان که از نسل باتو ابن جوجی ابن چنگیز خان بوده
نیک داشتند و در سراغ آینده و آبادی حاجی ترخان پیشینه بوده
جهد می کردند و بعد مسافت مانع ایشان تا در سنه هزار و پانصد و
چهار مسیحی با طرف حاجی ترخان راه یافته و با ستعداد تمام بنای
و غارت اینجا پرداخته اهل اینجا با استحکام برج و باره قلعه پرداخته
و هیچ چاره ندیدند چرا که حاکم خود را با عریضه پیشکش اعزاز نمود
مبادا نزد او پادشاه مسکو نوشته جمعی از ایشان ... مبادا و دیگر
هم متفق شدند در طلب اخبار حاکم و نوشتن عریضه و چاره جویی از
ارکان دولت روسیه از اینجا جواب نوشته ... هر فرقه نیز از
حاجی ترخان دخول ... دادند با هر چه در نیز باتفاق
حفظ ساختمان خود کشیده چنانکه سیل سپاه از عقب ساخته ایشان نیز
پایین بروده مستظهر شده خاصه طایفه معروف با قزاق سیاف که تا باره
قران علاقه و بستگی داشته در این اثنا لشکر روسیه در روسیه

و حاجی ترخان از بیم فرقهٔ زوامان باقی تا این هیئت طول کشیده
که شالکینه نام که از مرتاضین تزویر مدعی دولت باطن بود بهوس
جلال ظاهر فتاده درویش صفت علم اقبال برافراخت غالب تر
بزبان قلیل گرفتار کنند ارادت او شدند و از حد بعد و حصر شد
یعقوب خان نام صاحب حکم این صفحه بعد از مقابله و شکستهای فاحش خود
در پرده نسوان پناه جوید اسیر شده و نزدیک سی هزار لشکر او کشته
گشته و اسیر و جاری از اسباب حرب شدند اقتدار و اشتهار شالکینه
بمرتبه رسید که پادشاهت او طوایف دشت و اهالی اطراف بحر
خزر بمتابعت او شرف مخصوص شده تا اینکه اوایل پسم شهرت
از صیغه تا این بلاد در تحت حکم او آمد در شریعت اسلام اجتهادی مینمود
پس از آنکه دولت عمر او بسر آمد تا صد سال اعقاب او از روی قواعد که
او گذارده بود حفظ ناموس دولت او میکردند پس از آن بمقتضای عادت
روزگار دولت او روی بضعف نهاد و چون ضعف راه یافته از آنکه
نوبت طایفهٔ روسیه بود و از یکطرف عزم سلطان آل عثمان که لشکر
او از راه بحر سیاه و صفحات کنار بایزیان راه نزاع جسته بودند که

این

این وقت بوقوع پیوسته بود که لشکر روسیه این بلاد را از اعقاب
شالکینه بانتزاع گرفته بودند و در جنگ لشکر سلطان که سپاه روس
پای ثبات فشرده و لشکر بسیاری از ایشان غرق بحر فنا گشته و باقی با تاب
جمیع صنایع ماندند دیگر بار سپاهی فرستادند آنها نیز فتحی ننموده یکباره
فسخ عقد اتفاق کرده و این در سنه هزار و پانصد و هشت و چهار بود
دیگر کسی بهوای استیلای این بلاد بسر نیفتاد و جمیع این صفحات از ابتدای
رود ولگا تا منتهای او به بحر خزر بحوزه دولت روسیه در آمده و طوایف تاتار بهادستان
تر از عهد بعهد عهد بسته و در هر طایفه حاکم مستقلی نفاق گسیختن
رشته وفاق شده و در هر یک از بلاد که بوده اند بوسیلهٔ خلاف
ذات البین خود بسیاری حاکمی در مخلف الملک تباه شدند از جمله
برادران این صفحه جوکیسی بادر عادات او بخلاف رفق و مدارا
بود حاکم گشت و خراج این ملک را بر نقد و با هر که شنید که سال
بسال خود به لشکر حمله کنند وجه تسمیه رود خانهٔ ولگا رو داتل چنانچه
در السنه جمیع اهل اروپا و کتب جغرافیین اسم این رود خانه را اتل
بلغات فارسی و سبب اینکه باتل شهرت کرده مورس خوارزمی کویه در بیانه

کتابخانه مجلس شورای ملی

خاصه در میلاد مسیح طایفه از طوایف ترک که بهون معروف بودند
کنارهای این رود سکنی گرفته در تابستان بشهرهای مرتفعه و منزلها
بحر خزر و ازجاهای تحت این طایفه بود مرسوم بود ارقهان و اسم شهر کلاه اعظم
این طایفه بود و باین جهت منزلها و با حکمرانی طایفه شده که ایشان
از حدودات ختا در مرتفع اصطبل ایشان بود و ختن سخت داشتند
و دریا را که فاصله مشرق و مغرب بود بسته راه میدانستند تعلقات ایشان که
و محاسن اخلاق آنها در میسر ایشان بود که این طایفه در صحبت
ملک و مال را بیها بالله گرفت غالب طوایف مشرق و شمال باطاعت
او اعتماد جستند و شرف تخم داشتند و باندک زمان خلق بسیاری بین
دریای خزر و دریای سیاه تیز طوعا مطیع آنها شدند و سکنه کنار
ولگا تحت را با ایل آنها و این رود را برود آتیل موسوم کردند که اتل
مخفف آنست اگرچه طایفه هون جابر و ستمکار و صاحب عادات
زشت بودند اما خلق نیکو و خصایل نیک و علو همت و فرط فتوت
آنها ستر قبایح ایشان میکرد و در زمان اطوار طایفه هون نوشته اند هر
گدا ان ایشان بسیار کراهت منظر داشتند و با کراهت منظر و رنها

خورا

خوراک تنها مجروح می کنند و در سور نشسته قوت غالب ایشان برگ و بیخ
نباتات و گوشت خام بود و لباس اکثر از پوست حیوانات و غیره
شعث جمع و حرز بود معتاد می شوند للقتل ما ولدوا للنهب
ما جمعوا للنار ما زرعوا للتبی ما نکحوا سبحان الله و طالب اشتراک
کس باده نگرد هیچ که متعذر باشند اما چندی بعد در تهذیب خلق
دست و باز دیار گشت و تعفن نیسته و برقرارش خود از قوه با تهدید
بود که او مقبول آفاق گشت و وقتی از قسطنطنیه نجرانه او خراج آمد برسبق
که هدایای قیصر را بحضرت آنها آورد و میگویند که اعلی هدایا را بجان
رفت معرفت جوانب مرا بپرداز یکی از قصبات در کنار جلگه ها او بود
برد دیدم دختری چند در لباس آن را استقبال کردند و زبان هون
اشعار میخواندند آنها می گفت از مضمون شعر ها پرسیدم یکی گفت از ایر
بپرسیدند که چگونه گذرانیده روز گذاره اگر جمعی از خلق نافرو دره جی
نخواهد دید پس زمینی فرود آمد که اطراف آن حصار چوبین داشت
محل البضاعه مردان حصار بر روی خاک می نشست و بقدر خلق میرسید در
ضیافت نوشته شد شبها نگذارد و رسالت آن ظرف را بسفره

حضور دعوت میسر نمود برای اینها ظروف سیمین و کسترانی زرین مینهاد
و برای جمعی دیگر ظرف از چوب بعد از طعام رسم بود شعرا از فتوحات
لشکر او انشاد شعر میکردند جلالان مشغوف بودند و پیران بیکر سیه
که از خدمت باز مانده بودند آنقدر لکو ساکت بودند و متفکر وقتی
شاعری گفت تا کی وصف از مصاف کنید و در حسنات عمال
سپاه او سخن گوئید اندکی در گفتار و کردار من غوری و حسب شناسید
که این حق از حق شناسی بعیدست هرچه از افعال کلام مستحسن الطبع دانید
وصف کنید تا باعث تشویش خاطر من شود و اگر خلاف صلاح خلق
و رضای حق دیدید نیز حقست که بذکر آنها اعلام کنید که در غیبت
حرف لشکریان را بسته بان از زر و جواهر مضایقت نمیکرد و تحفه
چون سیف الله بر هر بانی جوهر خویش ظاهر میکرد و هیچ تجمل طمع
او مانند فقیه در حضور مخاطب او گویند یکی از فرستادگان قیصر روم برای
ملتزم رکاب او بود در تقضیه اندیشه قتل الله را مصمم شده و نظر به تکلفی
ظاهرا و این مهم را بسهولت برآورده میدید الله بفراست دریافت و بمقام
حضرت باز گفت حالا باید نشسته کار را افتاده که هنوز اراده خداوند

برقوع

٥٢

بر وقوع آن تعلق نگرفته است مرا بکفارت تو رحم مرآیه فرستاده
قیصر تجارت شده و منفعت و صورت را فورا تخواه بارکان بزم اد غرض داد
یکی از نوکیدان الله با الله گفت اگر بجای تو بودمی او را بند بر
عقوبات سیاست کوتاه و بگرکس بکردی این خیال محال بکرده اند
کفشهای لشکرانه اینکه بجای نشستم از او درگذشتم و هیچکس خواهد تقدیر
خداوند را تغییر دهد چون الله درگذشت از خلاف سپاه و رعایان
حشم او دولت او نقصان یافت و نام نیک او بشایسته توان
در السنه و افواه مردم شمال جاریست و در بعضی نسخها این رود را
عدیل نیز گفته اند میتواند این مناسب باشد که عدیل در لغت چیزی را گویند
که با چیز دیگر برابر باشد این رود در غالب از اکثر نهرهای بزرگ بیشتر
فضا بهم میرساند و برابر دریا میشود از خروج آب این رود است در جائیکه
بدریا متصل میگردد و بعرض سه فرسخ و بیشتر و بطول تا سه فرسخ
باب دریاست و شوری و شیرینی آبرا بر آن گرفته اند و منجمد شدن
و نشان آب آسید در فصل یخ او دلیل دیده اند تا جائیکه آب شیرین است
یخ می بندد و در روی او عبور قافله است و آب شور که اول دریاست

بممالک خزر یافت بالجمله مدار آبادی روسیه همین رود است و مبداء او
از جبال اقصی بلاد شمال و ولایات سیبر و یکی از منافع این رود
صید ماهی است که به جهت صیادان او اجاره مستاجرین است و مبلغهای
گزاف مال الاجاره میدهند ذکری از نسب ترکان ایشان را از نسل ترک
که اولین پسر یافث بن نوح است میدانند ترک در اوایل حال رفت
در تبت و زردستان و بردون جزیره بسیار جا بجا طوایف بودند با
خدم و حشم با جانب شمال و شرق سیاحت میکرد هر کجا که هوای سالم
و آب عذب و جای دلنشین مشاهده با هم جمعی از اولاد و اتباع خود
ساکن میشد و اول کسیکه از پوست و موی حیوانات خیمه و خرگاه
و خیمه که او بود در جهاد خویش ترزاد از همه قوی تر دید در کنار رود
دریای خزر نشاند و این مردم را عالی رود واتل منشعب میشود و نظر
بوسعت این ممالک بود و فور مراتع و زرعتگاه آن مدت قبایل
ترک بکثرت نفوس و زیاد تا بارها سایر طوایف ترک پراکنده شدند و در
ایام قوت اینها سیر کردند قفقاس و تمامی ماوراء النهر و حواشی بلاد ختا
برابطه اطاعت خان ایشان در آمد در سنه پانصد و هشتاد مسیحی بجانب شمال و شرقی

بحر سیاه

بحر سیاه و ولایت قرم را بتصرف درآورده متوجه شدند و با لشکر
قیصر روم در دو ساحات بنمودار ایشان مترددشت و در پانصد و
هشتاد و شش مسیحی فیما بین ایلخان و قیصر مصالحه رفت که دیده
فلک بکثرت کشتگان لشکر قیصر ملکیت خان ترک ظفر یافت و
این بلاد را بدست کرفت غلبه او بهیچ سببی نداشت جز کثرت قبایل
و حشمی در همه سو فوج فوج در پانصد و نود مسیحی پسر ایلخان بخوارزم رفت
رفت و از آن قبایل با خلاف برخاسته شد و بلاد را فیما بین قسمت نمودند
دولت ترک از طراوت افتاد و رو بضعف کرفت و اکثر طوایف بطلب
حفظ سامان خود بر خاستند و بر شرقی رود واتل در تموز معروف
شدند اینها تا این زمان در بلاد حضرت باقی ماندند و غالبا جنس دیگر
ترک دارند در حاجی ترخان و سایر شهرها فصل زمستان برای تجارت
می آیند و حمل اثقال ایشان بر شترهای دوکوهان است که در کمتر جا
یافت میشود و سایر حیوانات از کوسفند و گاو و اسب و بیان زیاد دارند طبیعت
ایشان بسیار چنان معتاد است که معاملات و رفعت و تلاش معیشت
شان جز در سه ماه زمستان نمیشود و گویا در سایر فصول جز اهل ارکان

اگر نخواهد که فرضاً مثل زمستان بلاد سردسیر است کرما میدهند و
مسافرت ندارند بهیچ سمت جز صورت کاههای کوتاه یک از وراق
که مطیع حکم اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه اند یکطایفه که در عهد
سابق باطاعت در آمدند و سپاه سواره اند قیاس حاجی ترخان چهار
اسم شهرت در معرض حاجی ترخان سکنی دارند و در همه جز با قزاق دیگر
داخل ترمغایرند بمذهب روسیه رفته اند و لباس ایشان شبیه است بلباس
روسیه در کلاه و چکمه نشانه دارند و با به اکثر سیاره است و عدد لشکر
ترحم در طرفین اهل و شهر قزان و سرطور و حاجی ترخان و قصبات
توطن دارند محدود حصر است و همچنین قزاقی که در ساحت مشرق رود
اهل بورلکاه دارند تا نوکی حرف بلکه حد و خط ورا وصف این
قواعد نظام روسیه چنان رشته وفاق اینها را از یکدیگر گسیخته که همسایه
با خویش همسایه با اهل حیث شهر ایشان بیگانه و غربت برنت کشیده
و زیاده از تفصیل وقت فرصت بر ایشان نماند ع تا به که قزاق در وجه
آمد که فراق بریم • وقتی بنده را با یکی از پیران اینها اتفاق ملاقات
در صحبت حال مرپیش فی ایشان شود ملاقات و بدلات روزگار نیست

میدادم

میدادم گفت اهل انصاف ما که بر عمل اسلاف ما و قصه مرصد
مکافات از این سمت زند • كُلُّ شَيْءٍ تَجَاوَزَ عَنْ حَدِّهِ انْقَلَبَ
إِلَى ضِدِّهِ • روزگاری دراز بعدل معتاد بودیم و چون نشر اطراف
نموده دست حرفت ما سرقت مال و خرقت شبانها همای خلق لعو
و ابتدا بر احدی نمی کردیم غالبا عقائدی قوم در زنجیر حبایب ما
گرفتار بودند نظم أُمُورٌ يَضْحَكُ السُّفَهَاءُ مِنْهَا • وَيَبْكِي عَنْ
عَنْ عَوَاقِبِهَا اللَّبِيبُ • و ذخیره سال بهار ریکان حریت
برای عیال خود می اندوختیم علوفه یک شبه دواب ما لهو نظم
گردی ز نبین آنچه حلال بود سزاوار • هیچ نکردیم و سزاوار تو با شده
طایفه روسیه را در هیچ وجود با قدرت ملاقی و مکان پایدارشت
خنده ایم هر حق در صد و مکافات عمل ما بر آمده ع باش تا درتیش
به خنده روزگار • چنانچه می بینید و شنیده اید از این نوکی همراه لی
از دولت مهد و لادت با مرشد با شماست به لذات ما لی هرجا
که سکنی نموده ایم داشت خانه این وبا نحو عارض شده که هرگاه به بنیر
تکلیف نوکری شود و امر است با کمال معقوت است چه اینها هرزار عشند

و در ملاحت و در معانی و حکایه کتب دارند پیر و جوان و علی
و ادنی تتر با ترکان را معیشت میکنند چند از آداب ترکی و
سواری و حشمت دارند و از هر این سبب از ترکی معاف شده اند ذکر احوال خزر
خزر را پسر دوم یافث بن نوح دانسته‌اند و گویند او بعد از سیاحت ملکهای
و مقام انتقال در حوالی بحر خزر سکنی گرفت و شهری بنا کرد در نهایت
استحکام و متانت که آنرا بنیان [illegible] مینامند و گویند سلاطین
نسل او لقب خاقان ضمیمه اسم خود کردند و در [illegible] تحصیل [illegible]
از [illegible] و نسبت میدهند وقتی خزر با آب دریا غرق شده و حیرت
مستولی گشت [illegible] جمیع از آب نفرت داشت و گویند آب در دل او
بوجهی که [illegible] شد با آب نتوانید [illegible] در کشت از جمع
قبایل [illegible] که چنانچه گفتند آتش پس آتش خواست
چند پسر با آتش [illegible] از آن عهد [illegible] ذکر الویل مورخ
میگوید ابتدای مائه خامسه از میلاد [illegible] نام [illegible] لقب خاقان
بر خود نهاده و [illegible] اثر [illegible] صفحات [illegible] در سواحل بحر خزر
فرمان روا بوده و [illegible] ماه در سنه [illegible] شش صد [illegible]

بحر هند

هرقل قیصر روم در جنگ [illegible] از خاقان مدد [illegible] از نسل
[illegible] بسیار [illegible] و بعد از آن دختر خود به پسر
خاقان داده او را [illegible] خوانده و تاج بر سر او نهاده و دختر خاقان را
برای قسطنطین پسر خود گرفت خزریان را با بنی [illegible] ارض بین البحرین
و [illegible] در [illegible] حکم در آمد و [illegible] دریا به بحر خزر مشهور شد
[illegible] که [illegible] خزریان [illegible] کرده
و بنای [illegible] شهر [illegible] دادند [illegible] اول الامر
که [illegible] کرده [illegible] خزر [illegible] اردبا [illegible]
[illegible] طوایف [illegible] شهرها [illegible]
[illegible] شهری [illegible]
از بقایای ابنیه [illegible] شهرهای قفقاس [illegible]
[illegible] شاه [illegible] نظامی گنجه [illegible]
[illegible] ابنیه [illegible] شهرهای قفقاس [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible]

خواقین چو بدیشان رسند پیاده میشوند و سجده میکنند شنیدم در
داغستان طوایف چند از خزر هست که زبان و نسب آنها بیکدیگر
نا معلوم است **ذکر احوال روس** روس را سوین پسر یافث بن نوح
میدانند او گویند یار ارم بود از فوت و فرقت مدتی خاطری
پریشان و غمگین داشت **نظم** رفیق و همسکونه بنام زغم قرار * با خویش
بردی صبر و قرار من * پس از مسافرت بسیار کس نفرستاد و از
جای بکنار خواست خزر بعضی از ساحات شمال و مغرب خاک و هوای
باره و دشت بادو داد و روس خواست از تنگی فضا و تنگی معیشت جهت
بازگشت کند یعنی ولو خواهی تا طبیعتش قبول کرد و پاس خاطر او در عرض
دشت هم از تو سیر نگردم برای جنس دیگر در پا گفته و آن اراضی فضای خرم
افلاک اتباع خود را از آن اکثر بزرگ گشت و کسب و مداخل بزرگ میشود
مورخین روسیه نوشته اند که در هشتصد و شصت و دو مسیحی سه برادر از
روس با جمعی از طایفه اسلاوان شمالی از بحر بالتیک گذشته و این
ممالک را تا کنون بکنار رسانیده اند و چون صفت شجاعت و عقل و
دانست این سه برادر در کتب تواریخ فرنگیان مدون است روریک که از همه
بزرگ

٥٦

بزرگتر بود بامارت نشست از آن وقت باتفاق قبایل اسلاوان و امتزاج
طوایف عرب و خزر و الوار و ترک دولت روس روز بروز تزاید نهاد و
و در بعضی از تواریخ ایران نیز امور عجیبه و غریبه ای این طایفه ذکر شده
و نامه اسکندر رومی حکیم نظامی گنجوی و لباب سیاحت ملک اصفهانی
در فصل بیست و هشتم از کتاب خرابات در فصل بیست و پنجم از کتاب
ارمیای نبی اسم طایفه روس در طوایف شرقیه مذکور است گفته
وقتی اسکندر رومی با سپاهی بتسخیر بلاد ماوراء النهر مشغول بود خبر
داده اند لشکر روس تا قبا و دیگر شهرها در بند راه یافته و از دریا
نیز باز در قبا مانند موج بکنار در بند رسیده و بقتل و غارت پرداختند
نقاط بردع را ویران و نوشابه و دختران چند باسیری بردند
اسکندر از ماوراءالنهر بجهت توجه نمود و قنطال که امیر روس بود
با لشکر که از هشت طایفه روس و آلان و برطاس و یاجوج و
آلان و ابلاق و خزر بودند و عدد آنها از نهصد هزار متجاوز
بود مقابل ایستاد و مصاف ایشان چند روز امتداد یافت و دلیران
از اطراف لشکر روس فوج فوج بخاک هلاک رسیدند و عاقبت لشکر مغلوب

شدند و قتال با ده هزار از اجانب او گرفتار کردند و اسکندر از حرم او
در گذشت اسرار از حضرت رحمت یاد نمود ولد و همه شهد خراج دیگر
اذربیج دربند معلوم میشود که سد یکه است که اسکندر معروفست همین
همین سد باشد که از مشرق و شمال دربند تا انتهای قفقاس بنا کرده اند
و قفقاس را کوه قاف گرفته اند و بنا دلیل آیه قرآنی مطابق نموده اند
و مذکورست که بعد از ظهور اسلام در فتح این قلعه اهل اسلام دربند و قفقاس
عجزوا ابطال اعجاز کردند و مثل گزاف نقل نمودند که اسکندر بنا
چنین است و [illegible] سدی محکم وضع کند و دو فرسنگ در این جلد
جزو اول جز رضای خدا منظور نیست و [illegible] شد امر کو جناب امیر
المؤمنین علیه السلام دربند را باب الابواب فرمودند [illegible] جبال
قفقاس سلسله البرز دانسته اند مولف جان ما میگوید در قرب دربند هم
در کوه البرز است هر یکی کوه قاف بزرگ و دیگری کوه قاف کوچک میباشد
در جغرافیای قدیم عرب این سلسله جبال [illegible] جبلها و [illegible]
که در شعب آنها روی دلو و بجبال الفتح موسوم شد و غیر اینها که کوه
شد و این بسیار [illegible] مسکنه هر کوه قاف همین کوههای قفقاس باشد

دیگر

و آنچه از احوال مخلوق متعلق این کوه و عجایبی که در آنجا بسط داده اند
با آنها را آخر معموره فرض کرده اند و از روی پا [illegible] اطلاعات [illegible]
توی هیکل [illegible] صاحب جادوان [illegible]
[illegible] خیال کرده بوده [illegible] با [illegible] عالم
و اطراف [illegible] خاک سیاحت میکنند و از محیط شرقی و غربی [illegible]
دیگر و ارض [illegible] اقالیم امریکا را میشناسند میدانند کوه قاف با آن
اوصاف که ساده لوحان و اهل [illegible] تصور مینمایند و تا وی
و توجیه آیات و احادیث رایج شد از وضع و موضع حاجی ترخان
در سنه هزار و پانصد و هشتاد و هجری مسیحی از دربار سلطنت روسیه حکمی
صادر و در همین سال حکومت [illegible] حکم شد که [illegible]
آلات حرب [illegible] آنها در یکی از مواضع مرتفع شهر که
نزدیک رود [illegible] باشد قلعه محکم بنا کنند و رسم عمارت [illegible] که در زیر
زمین [illegible] موقوف [illegible] و توجه و [illegible] و دکاکین
و خانات و دیگر [illegible] شهر حاجی ترخان بطریق [illegible] شهرهای
ممالک روسیه بنا کنند [illegible] که [illegible] آب و [illegible] شهر [illegible]

بنوعی رسیده که خلق از غایت طغیان در اکثر جاها عمارت
نمی‌کنند و در این بلاد بیرون آب قدیم و مهندس و معمار در وضع
و استحکام ابنیه عادت و دقتی خاص دارند و چون در مدرسه علوم
جغرافیا و هندسه درس کامل خوانده‌اند چنانچه در عمارات کمال
دقایق آن دو علم را بکار برند پس قرار وضع قلعه [illegible] بر نوع
قلعه‌جات [illegible] قدیم محکم خواهند تر دارند از احداث این ساخت
رفع [illegible] و این بنا در کنار [illegible] واقع شده طولش دویست و بیست و پنج
ذرع و عرض آن صد و هفتاد و پنج ساژن و هر ساژنی سه ذرع
متعارف روسی است ساژن بفتح سین و کسر ژاء و سکون نون سه
ارش روسی است و هر ارش از ذرع ایران یک چارک کم است و نظر به بعضی
فضا [illegible] بنا را مختصر دیده‌اند قلعه مشتمل بر هشت برج که هر برج کمانی
سه توپ داشته باشند برجهای قلعه مسکو و چون این بنا در شرق
رود واقع است برجهای شرقی را آنوقت که هنوز از ترس احتیاط [illegible]
وسیعتر بنا کرده‌اند و وقت ضرورت توپ و تخته آن صد نفر است
داشته باشند [illegible] بنا را عادت عمارت را از ابنیه مجرده به قدری فراهم

کرده

۵۸

زیراکه بنا از خصایص این خاکست که سنگ هیچ یافت نمیشود در تعمیر عمارات چون
و بنا پیشه تیشه آجر و سنگ می‌آورند چهار دروازه در قلعه معروفست
آنکه شرقیست زیر برج سرخ و متصل است بکلیسای اعظم و این کلیسا
از عجایب ابنیه است و [illegible] ارتفاع دارد که از ده هزار ذرع حاجی ترخان
پیداست و بنا باز معمور است که نه تنها این کلیسا بر پایه مسجد است که
حاجی ترخان در قلعه مزبور ساخته [illegible] در دروازه است که به [illegible]
موسوم است و [illegible] یکی از [illegible] این مسجد بود که در سر این دروازه
کلیسای کوچک ساخته متوسط دروازه است بطرف رودخانه [illegible] در
دروازه است معروف [illegible] که [illegible] متصل است در هزار و [illegible]
نمود تمام مسجد قلعه مزبور با تمام [illegible] و آبادی قدیم [illegible] طرف شرقی
قلعه بوده از آنکه مواضع طغیان آب [illegible] از همه سمت
عمارات عالیه [illegible] و آنقدر در استحکام قلعه و عمارات دقت بکار
رفته که در [illegible] حادثه خلل ارکان آنها [illegible] و از حالت اولیه
تغییر نیافته بعضی مورخین گفته‌اند اول کسی که از جانب [illegible] به تسخیر
[illegible] حاجی ترخان [illegible] تسخیر [illegible]

چونکه اطراف را با طاعت آورده بود قبل رسید و [illegible] از طرف
پادشاه پرسید حکم گشت طایفه در قتل این پسر خبر [illegible] کوه
باعتبار تقویت جوانب قپچاق و [illegible] هزار امیرزادان درین مرحله
بود و [illegible] ایا این بار بسته [illegible] حاکم دارباب منصبی که از
دربار پادشاه روس بامور نظم حاجی ترخان بوده [illegible] معارف روسیه
نشانه تیر بلا شده و [illegible] نام که [illegible] دین مسیحی بود او را از
قلعه بیرون آورده [illegible] کثیری از [illegible] و [illegible] طایفه از این قصه
بقتل رسید پس از این قضیه [illegible] مأمور شده و چنانچه [illegible] ذکر
یافت قلعه و بناهای شهر را استحکام داد [illegible] درین بلد
قبل از بنای این قلعه از طایفه ملت عیسوی را درین دیار [illegible] بود رجوع
[illegible] مسیحیان به کیش [illegible] بود در سنه هزار و یکصد و هشتاد و [illegible]
مسیحی قلعه [illegible] شهرها تمام [illegible] که یکی از سلاطین
روسیه بود [illegible] از غلات ملت مسیحی و مردی [illegible] بود [illegible]
روسیه حاجی ترخان و شهر [illegible] برکات [illegible] و تا این عهد روسیه از دو ملت
این ملک [illegible] بودند و غالب ایشان همین که [illegible]

بلد

٥٩

با یک مذهب ایشان در شهر دیگر [illegible] مسافرت بکردند و مسلمین
دیگر این بلد منحصر بود بیک طایفه [illegible] تاتار [illegible] و داشتند آنهم بسیار کم
از ایرانیان خیلی بیشتر بوده بسبب اینکه روسیه در رواج ملت تاتار
داشته اند حاصل تر بوده و [illegible] آنها در سنه هزار و [illegible] مسیحی که اهل
قلماق از سمت خطا و ارمنیه از جمله [illegible] ترک [illegible]
[illegible] که با تاتار و ایرانی را [illegible] مذهب و دیگر داشته [illegible]
پرستند و در روسیه تعمیر کلیساها را [illegible] آئین و مذهب خود برآمده
در [illegible] ایشان [illegible] خاطر [illegible] آوری [illegible]
مسیحی چه گونه بعضی گفته اند ارامنه روم که [illegible] آمدند [illegible] که
رفع وحشت فیما بین روسیه [illegible] شده آنها را با اعراب و [illegible]
مسلمین معاشرت بوده و از وضع و طریقه مسلمانان اطلاع داشته
[illegible] اول [illegible] غلط کرده و
با ایشان می گفته که کلیسا [illegible] چه ضرر دارد در برابر آن کلیسا
و در برابر ما مسجد ع غرض [illegible] مسجد [illegible] است [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] ازین ارمنیه [illegible] ایشان ترکی [illegible]

بود و ستایشهای بابان ایشان دیگر بسته در رفع منافرت و وحشت با طایفه
دیگر ترا وقت مخالفت نمانده و بنابر بعد نهان این ملت برواج
بپیوست و این فقره است پیشوای دین مردی زیرک و با هوش بوده در
سیاست مدن بسیار مدارا بر سخنه داشت خواه از پادشاه خواه از رعیت
که برای هر مذهب معبری ساخته و با اهل هر مذهب به رتبه‌ای عبادت
و حق پرستی ترغیب میکرد که همگان گمان میکردند که اهل مذهب ایشان است
بقول روزنامه تکمیل این مذهب و رواج کار آن در تاتارستان جهت
نیز کمبرسند که او بکمال مآل به پیشوای قوم از تکلیف خود و خودپرور
در غیرت ... فقه اس اول صفحه گذشت کار مسیحیان روز بروز
رونق گرفت و این در سنه هزار و هشتصد و شانزده مسیحی بود و
در همین سال بقعه چوب فراق باسکلاف روی این صفحه نهاد
لا باین چاکر رسید به باب بدیر ... بقعه چوب فروشت و
سکوشش بربار رفته او را متبلور فوق از آهن به نیز بیرغ فرستادند
ذکر فرقه دیگر آثری یوسف نام مجهول المذهب از پیشوایان ملت که در
مسکو مقیم بود خواهش کرد که هر یکی از شهرها به پیشوائی دین منصوب شود و او را ...

اثر

اثری یوسف از مسکو بیرون آمده و به جوش سلطنت چون ارشتر را با بخو جدا ساختن
کرد ع که کرمنکین بای کبیره باباب نجات فرا است آورد
و چند روزی بگردش تاتارستان و هم عهده کرد و خلق و سیاست
ملاد و تهیه اسباب فتنه تفریح کرد در این اثنا پادشاه روس را
عمر با خر رسید او این قصه را چاره یک بختی تخو کرده با چنین زاده
از عهد و نجوم ... رخت دیگر بیان حلق او آنچه شورش بیاینه تا قصای
معاودت سابقه پیشوای دین شد و در بحر اتمام گشته رفیع و دبیر نقل نسبد
جا زنده و از با حبافد تا از اموال مردم شهر هر چه معلوم او فبارت
اتباع او رفت و بکلی هر کس نظر بر عوی بیهوده که داشت او را بتسخیر میکردند
داد با اظهار ریاست عزم از مسکو تا بخ شهر منزل کرده نامه با طرف
ذات که حق تو بیشتر و بعید کنند نامهای او بیجواب مانده و بدین سبب از
لشکر این بخو و نفاق شنیده دیگر بار خوب و جای سید ع و ...
مهر ... رفیش باز آمدن: بزرگ دین از حبس بیرون آمده و بسیطها را ارکان
ملک جمعیت او را متفرق کرده و خواص اتباع او گرفتار و بقتل رسیدند
لا جرم از ترحم در اطراف صاحب رتقاق سالکانه متواری شده از این واقعه

آغاز طغیان کرده بدوستی این شخص توان جسته مدتی از روی
فرصت بخواهد عمارت حاجی خان جول و جوش ان مشغول بودند
تا از جانب پادشاه سپاهی مامور شد و امرا انجا با نظام [illegible]

قصهٔ دیگر بعد از این واقعه چند تجار ترک تردد و معامله کرده
هر یک سوده وطن خود گرفته [illegible] شهر با [illegible] منصب مستحفظ [illegible] از جانب
پادشاه مامور بود از [illegible] و قلماق و قدری از رعایای روسیه گرفتار ساخته
طایفه [illegible] عقبشان افتادند [illegible] دشت قبچاق بیابان
بیابان آورده [illegible] ساله [illegible] پنهان بود و شهر
[illegible] بود [illegible] هزار [illegible] کشت [illegible] دیده باجاع
[illegible] اطراف شهر [illegible] که
عیال [illegible] قلعه بوده [illegible] از پشت قلعه [illegible] بود هم
[illegible] از [illegible] حاکم [illegible] جانب پادشاه روسیه
[illegible] تمام [illegible] صاحب تجربه و [illegible]
[illegible] اهل قلعه را از همه راه [illegible] اگر [illegible]
[illegible] محصور [illegible] جواب گفت

حکم آنچه تو فرمائی رای تو اندیشی گفت [illegible] از مقاطعی
بمکان دیگر [illegible] سخن [illegible] و از بروج قلعه [illegible]
سر بیرون نکند [illegible] چون چنین کوند [illegible] مقصود اینکه
اهل قلعه با استحکام [illegible] قرار جسته باشند [illegible] فرقه شدند یکی [illegible]
اسیر کردن فرار قلعه متفرق شدند [illegible] اطراف و فرقه دیگر
با احتیاط [illegible] نردبانها بدیوار قلعه گذاشته که بقلعه روند و [illegible]
[illegible] کشته نظم فرصت پروازم ای صبا و چون سوی دوست
[illegible] که سوی آشیان آرم تورا همین که از دیوار قلعه [illegible]
با [illegible] توپ و [illegible] دست برده و از طرف دیگر از
دروازها نیز بیرون آمده [illegible] مشغول [illegible] و هم در
آن ساعت مجموع آلات جنگ و اسباب [illegible]
اهل قلعه در آمد علی الصباح همه بیرون آمده بحکم حاکم در [illegible]
فرقه دیگر [illegible] معاودت کننده [illegible] مستحفظه
و پاره [illegible] تعاقب آنها رفته [illegible] دستگیر کردند ذکر [illegible] این فتح
و آمدن [illegible] بعزم توطن [illegible] پس [illegible] این غایه [illegible]

که به تقویت لطف ... دولت روسیه کل اطراف به نظم و نسق حاجی ترخان
امیدوار شده و یقین که دیگر دست فتنه [illegible] به این شهر
نخواهد رسید به تمام قصر و رعیت شده از مردم [illegible] بعضی
عزم توطن و جمعی به قصد تجارت راه حاجی ترخان گرفته و غیر
از ارامنه و [illegible] آمدند باز خانوار زیاد جمع شدند و تاتار قرم که
باین تاتار مغایرت داشتند با عشایر دولت روسیه آمدند اهل کار را
در خراسان و ملتان از راه دشت و ایران از راه دریا مال التجاره
موفور آوردند و روسیه به هر یک از ایشان هزار و [illegible] حصر میکرده
دکاکین و [illegible] کم کم [illegible] کشتیها [illegible] اطراف بیشتر از راه خشکی [illegible]
بیع و شری بیشتر با ارامنه بود پادشاه آن وقت الکسی بن میخایل
خان که حکم کرد [illegible] بلاد و در حاجی ترخان هر طایفه هر چه بیع
و شری کنند [illegible] نقد [illegible] منفعت [illegible] از تجار
تجار ایران در حاجی ترخان تردد داشتند چهار صد نفر بشمار آمده
و متاع ایشان ابریشم و [illegible] الات و پنبه و ریسمان و [illegible]
[illegible] دکاکین [illegible] و [illegible] ابریشم [illegible] آوردند

که تجار

که تجار بلاد [illegible] مال خود [illegible] میکردند و بلاد خود [illegible] ساخته اند تا
[illegible] از آن وقت [illegible] حاجی ترخان [illegible] آن [illegible] در
[illegible] و [illegible] متوطن شدند ذکر آبادی شهری که بعرفه مشهور است
در [illegible] سلطان [illegible] در سیصد و پنجاه [illegible] حاجی ترخان شهری است
کوچک و ظریف [illegible] آثار آن [illegible] خلق [illegible] شده مجمل
احوال اهالی این شهر این است خانواری چند از اهل پروسیا که
یکی از اقسام نصاری است [illegible] ملک [illegible] هزار [illegible] و از [illegible]
[illegible] ممالک روسیه [illegible] مکان [illegible] در این بلاد
رسم است که [illegible] در صد [illegible] جا [illegible] میکنند [illegible]
نیز [illegible] پس از آبادی [illegible] شخص مالک [illegible] به قاعده
متعارف منال دیوان [illegible] ایشان [illegible] که در [illegible]
[illegible] معمور [illegible] مشروط [illegible]
رعایت [illegible] تکلیف [illegible] و [illegible] رجوع
میزبان در حق مهمان خواهش ایشان بقبول [illegible]
مکان مزبور بسبب [illegible] هوا و آب [illegible]

باقی رحل اقامت افکندند و رسم عمارت که در جمیع اروپا
مبتذل است طرح شهر ریختند و چون اعلا و ادنی از یک تبار
و قبیله بودند محتاج نشده از گلکاری و اعمال چوب و سنگ
و نقاشی و آنچه ما یلزم وضع عمارات بوده همه را خود با حسن وجه
باتمام رسانیدند و حاکم و کلانتر و کدخدا و مستحفظ تعیین کردند و
همچنین کلیسا و کنشت و هرچه متعلق بمذهب است بخارج
احتیاجی ندارند مگر برای فروش امتعه کارخانه که این اوقات
از هر مقوله در دار الصناعه ایشان ممکن است بسیار عجیب است و با
همگی زنده را عبور بکار در غربت مقاره باین شهر است و اینها
بخصوص دارند از کاغذ که در شهر خودشان هرکس بتوانند خرج کنند
و اگر کسی از آن وجه داشته وقت انصراف از صرف اسم این شهر آن
میدهد بهرکه اهل شهر است پول دیگری گیرد و از وانیکه بزراعت
و غرس اشجار و پرورانیدن جمیع ریاحین بسیار صنعتها درین ملک
چنان کامل شده اند که این آفات دیده میشود که اگر چیزها که طرفه
و با کمتر رنگ دارد و بهمه ماکول و بهمه مشروب و اما مصنوعات دیگر همه

بای

باین شهر نسبت میدهند و خلق این شهر عادت غریبی دارند که دایم
در جستجوی فقرای خود بجد و اینکه از فقر کلی مستحضر شوند تجسس
میکنند و از مال خود با وسعت میرسانند باین سبب فقیر این شهر
کمتر غالباً غنی و متمول اند نظر باینکه ابتدا با یکدیگر جمیع املاک
بوده هنوز شرکت باقی اند عدد نفوس ایشان از ده هزار متجاوز است
بیان باغات در حاجی ترخان ملک حاجی ترخان در ازمنه قدیمه شباهت
تام داشت باکثر بلاد تاتار و مطلقا در باغات و بساتین رغبتی
نداشتند اگر درختی یافت میشد خودرو و غیر مثمر بود ع درین ایام بخلاف
علیه روزی آن درخت از خلاف طوایف اشجار مثمره نیز ریشه ای
نداشت و سبب دیگر اینکه زمین اینجا همه مسطح و مشرف برود خانه
و بیموده اند جاها که آب رود بطریق شرف کند که باغی سیراب کند
ندیده اند و کسی هم در صدد تدبیر دیگر نبود تا عهد ... افتاد
زاوج یکی از اهل سیاحت او هم تا کار تمام نشده چندی در حاجی
ترخان توقف کرد چون اهل اینجا در هر منزل سلیقه غریبی دارند
این شخص در کنار منزل خود که با زمینهای دیگر مشابه بود باغ کوچکی

آباد کرده در طرف راست این نخله که از کنار این بحر نهری عمیق حفر نموده
با تل اتصال داده و منبعی کوه از آب بر سر آن چرخی وضع کرده که آن چرخ
بقدر ضرورت آب جریان میدهد و از هر جا درخت رسیده است از هر
قسم نهال کشید که در کاشتن آنها دقایق فضل و هنر را بعمل آورده
تا بحد بعرصه رسید فرضاً از بادنجان و گیلانات و قهوهای درخت
انگور بسیار خوب که با بعد مسافت و اختلاف طبع اشجار اینها را چنان
بهوای بارور این بلد انس داده که همه میوه را بخوبی کرده چنانکه
حاکم این ولایت بسیار پسندیده و این اظهار هنر مشار الیه را بپادشاه
عریضه نوشت از پادشاه باین شخص تحسین بلیغ و اکرام کامل
رسید حکم شد که پیش پادشاه باغی ترتیب داده و مردم را
تعلیم و ترغیب کند چون اینجا از حوالی و حوش حاجی ترخان که
وقتی مجری اهل دانش شد پیا فرنگ [illegible] برای علفه وارد که از
خاک خارج زمینها را مستعد نموده داده و باید که وقت [illegible] باغ آباد شد
که چو جویبارها و درختان همه میوه در غایت سبز است از تعدادیه سال هزار
ششصد و چهل مسیحی که [illegible] منفعت در صد و آبادی باغ فلان

چند نفر از اهل فرنگ آمدند و آنها در تدبیر ترتیب اشجار مرکبات
دانا در انجیر فلان لیکن از برودت هوا مستعد نماند و این
اشجار در جاهائی ترتیب کوه زمستان حفظ آنها لازم است و
درین بان قسم ترتیب گل و میوه گرمسیری متداول شده
که در هر خانه نهال نارنج و انواع مرکبات هست و زیاده هم
میوه [illegible] در گلدان [illegible] ازین سبب آنچه درخت [illegible]
فصل زمستان در زیر خاک پنهان میکنند در سلطنت پتر کبیر
پادشاه [illegible] مستعد [illegible] هر یک از سلاطین درین باب اهتمام میکردند
قطع نظر از نسبت همه ترتیب مملکت [illegible] میوه [illegible]
شنیدم غیر حاجی ترخان و شهرهای قفقاس و شهر [illegible] که کنار
بحر سیاه است در هیچ یک از شهرهای [illegible] باغات [illegible] اشجار میوه
آورده [illegible] فرضا انگور حاجی ترخان را بشهرهای دیگر
میبرند بقیمت گزاف میفروشند [illegible] از سمت فرانسه نیز
شخصی [illegible] که درین صنعت ید طولا داشت بحاجی ترخان آورده
که اسم او [illegible] بوده و بسیار با مهارت با [illegible] مشغول است

که آبادی این زمین ازوار یافته بود سی وهشت سال در حاجی ترخان
زنده کانا ذکرده مرتبه درین صفت باید که بگو دراینجه که در پنج
شهر مثلث عسل میکرد و خواه در سرما حفظ میکرد و التعهدة علی الراوی
پس از در گذشتن او طراوت باغها نقصان پذیرفت و زمانی که
عهد تجارتیه تا سنه هزار و هشتصد و هفتاد و هشت هیچ باز زیاد
بیوت و باغها که بدیوان خاص تعلق داشت عدد باغها نهال
آنها سیصد و چهارده رسیده و عدد همه باغها صد و بیست و چهار
از میوه های اینجا که اعتبارش زیاد است انگور و سیب و قسمی از الو
و آلو بالو است خربزه و هندوانه و بادنجان و خیار و کدو که
اینجا با اقسام سبزیها الدیش از غالب جاها بهتر میشود علیالخصوص تا
این است گل سرخ صد برگ که گلاب عطر و هیدوی میکنند در نهایت خوبی
باین دو قرن حاجی ترخان زمین است ذکر فتنه دیگر این صفحه در سنه هزار و
ششصد و نود و پنج سیچی اشتنکه نام منقطع حال اهالی ارقا علیه
زمینی که از جنس ترکمن مردم قزاق و تتر و سایر را با خود متفق
کرد و بخت بسر قشلاق اموال کشتی و بعد بر دن کشتیها و قتل اهل کشتی

که در رهو اتل جریان داشت اقدام نموده نظم که بطرف سیاه
باستاحل میبرد دل دریا و سر برود آب بگشته ایم ودر وسط
بازاری بطرف جنوب حاجی ترخان ما بسر راه خود میرفت که این
ما ان ازان آثار بقدر قریه یافت و بسیار نزدیک است که لیبرتی
این شهر است و هم در اینجا نیز از خانه ملک و دیوان خانه
ریسمی ساکه در کشتیها آنجا میبرد حاکم این بلد از بد اتفاق حاجی
مانده بسکه معلوم کرد از اینجا خبر لشکری بدفع او فرستاده و دارو تی
خبر شد که خصم نزدیک و مجال هیچ نماند ح بعدازین روزگار را بخشکه
تا چار در کشتیها نشسته و از دریای خزر بسمت رود خانه چاپ رفت
لیکن بعد ازان در سیر سیه خراب میکرد و اموال بغارت میبرد
و در ورود میکرد زمینه تا وقتی یکی از بستاغ خود را در خفیه به حاجی ترخان
فرستاد هم بنا بر تفتیش حال سپاه میکرد و هم ترغیب مردم در فتنه
و خود بعد فاصله کوتاهی سپاهی که دیگر باره اطراف حاجی ترخان
منقطع کرد همین که لشکر میکرد او را تعاقب میکردند پنهان میشد باز از طرف
دیگر صحرا بیرون میکرد و بیک امیدواری این خرابه مدارست که در ششصد

ششصد و شصت و هفت طغیان او شدت کرد و چون آوازه معروف
ملک بیک ایلچی را ملک اردوی خود قرار داد و دزدان اطراف
انبوه آمده جمع شدند از اسراف قتل و غارت او بجائی رسید
که خلق از جا و مکان بلکه از مال و عیال خود چشم پوشیدند ع
کار چه دانه چنین آمد بکشد با هیرده چند بگذشت که جمعی
از سپاه پادشاه خود را بضبط کشتیهای لشکرگاه حاجی ترخان
فرستاده و آنها بیکبار کشتیها را متصرف شده در یکی از کشتیها صاحب
منصب و چند نفر از لشکر بحری بقید حکم زدن ایشان در سر پیله
بسوزانیده خود هم از صلاح ندیده ازو کسی را آنجا بشارت کرد از
او بمرتبه رسید که پادشاه طالب منازعه تیغ بود از طرف اهل سلو
سیاحت کرده و چند هم را منزل داده و ای بخشیده و هر چه باراج
دیگر میسر دقت میکرد در انشاء سعید مؤده و کرامت جلوه دلو
بستانند و بخواهش خود گشت در فلان مکان از آن که میدان آن
عمق بدار و سجاده مرا گسترده دیده بصورت و چهره معلوم چشم
شاه کسنه دل طلبد که خلق در مشاهده چندان بگذشت کنند

که کلا از حضور باز دارند و خود لشکر رده شبانه چند بار چوب
برای مکان تعبیه کرده چیزی بر روی آن گسترده بعد از آنکه وقت
در رسید خود را الیحاده رسانیده و بعادت لب باد نظم بگستر دیگار
بر روی آب بخیال آب نه آتش یا که خواب خواص او حال او
مردم شکفته در جیب از که او در خوشی کمان این رسول از بریه
گفته وجعلنا الليل لباسا هنوز پرده ظلمت باین نهان
او بیدرنگ که خود را بسر منزل اصلح رسانید و این پایه از دو جای
دیگر شد و از آنجا با جمعی موفور اطراف سر قبیله شتافت و بیشتر حاجی ترخان
رفت حاکم متحصن شده و غرضش با فتح حصار نکرده و غارت کرده
که در باز شهر خارج عقب عنان گشود امرا آنجا را از نظم و آبادی
انداخت و از آنجا رفته خانه لرزان و قصبه کاهستی بر که سی در کی
حاجی ترخان آمد عزم کوه خشک خوف حاکم داشت که از این از صحرا
بر غارت گلگون کند و در جیره او بیایی نخواهد فشرد روزی شهر
تا او را در بخت بد بود و از آنجا سمت شهر اردال رفت و آن شهر را
نصف بستان بقبله گرفت و زنان که بجا مانده گشت و چهار قصبه سو

در اوایل امیر برد سال دیگر اسفندلو خود را متعرض توجه سرحدات
ایران دید **نظم** ای قدم ننهاده هرگز از دل تنگم برون
حیرتی دارم که چون در هر دلی جا کرده‌ای تعلق اطراف همه گشته
حرکت و سکون او را پیش نظر بگذارند چون لوبر هم هلاک گشته و اهل
سرحدات ایران اول بار ایشان رو بسته مستظهر دانسته در جنگ
او مرفه بودند تا حال رسیده معلوم شد لیکن ازین فرصت وقت
از دست شده بود و غارت و تجارت می‌کرد و اگر از معارف سرحدات
برای تحقیق امری نوار میرفت با کفش بسته به حبس او اقدام می‌نمود
تا اینکه پادشاه ایران از صفویه بود پادشاه ممالک روسیه
سرعت فرستاده و نامه نوشت که حاکم حاجی ترخان از راه بیابان
مانع غشاش سرحدات شده و او خود درین فتنه شرکت همه
برحاکم است که در دفع فتنه ظاهر شود که خود با تقویت پادشاه
قلع ماده فتنه نماید و این شخص اگرچه رشید و با کیفیت حال اسلو
بر حال ملک معلوم نیست که فتنه ازین خوابیده بود لعن الله من ایقظها
با از ردکیان خود حاکم حاجی ترخان را در خط سرحد کند با نظم آنجا

داند

که قطار ظهور اسلو به فتنه‌ها است فتح‌نامه عزم ما کرده از بدر رسیدن
مسرع و نامه همان و تعیین لشکر همان از او حافظ این لشکر و لشکر
ایران کار زدن رو برد برپا نا کرده است و او شهر بشهر گریخت
دیگر پای حیث آخر کار گرفتار سپاه روس شده و او را با جمعی نفر
از اتباع او از اطراف قفقاس بکشتن نشانیده و بجانب حاجی ترخان
فرستادند و چند روز تخطئه و آزار دیدند ع اسیر بند بلا را چه جای
سرزنش است و از آنجا روانه مسکو نموده تفتیش که در بعضی از قلعه‌ها محبوس
داشت مجبور متعهد شدند در مسکو حبس او قرب قلعه دان که این
نکات اثری از آبادی آن نیست با قطیعی جنگ کرده زین سلو
با معدودی مطلق العنان و او فضلات شکست بتجی ششی و سرهای مربوط
در قلعه‌ها فرو برد و صبر کرد همین که هوا با اعتدال آمده زین ریش عهد آمد
رفت و داخل شد برای سکنه کنار آتل رسیده و غله و نقد بسیار از بنیان
بذل لشکر کرد و بقدر کفایت در اجماع اتباع جد و جهد نمود
لشکر سیّن که چهار رسیده و رستی حاجی ترخان است یورش برده خواسته
آنجا را تصاحب کرده و املاک اهل آن شهر را متصرف شده اند و او حضر

سنه هزار و ششصد و پنجاه و هشت مسیحی زمین مانند خرابه و قحط و غلا و
قتل اینجا بلاد بود لیکن علت کلی این فتنه قرار ما فی تذکره عبور
بود درین ملک و غالب اتباع زمین کسانی بودند که تذکره نداشتند
و از این تاریخ به بعد بنا به ممالک روسیه حسب لزوم تذکره عبور مقرر
باشد و اگر کسی بی تذکره طالب رفتن شد مرتب این قرار حکم مطلق
العنان بکند که بدون رخصت آن از شهری به شهری و ملکی تجاوز ننماید **ذکر حدوث**
زلزله پایتخت در هزار و ششصد و هشتاد از میلاد در زمین حرکت چیزی مانند
تابع طبع مزاج شد یا از تحلیل امراض خشک شد و چون رواب گرفت
که به جنبش اعضا رفع خستگی کند و یا دفع نفسهای متواتر از
حرارت لشکر به میدان بیرون به حرکت و خوف کند نتیجه انقلاب از اعضا
بفشاند **نظم** یا ایها اللیل مسرورا باوله ان الحوادث
قد یطرقن بالاسحار سحرگاه که خلق در مرحمت بودند همه زمین
جنبیدن گرفت عکس قضیه چون رسید جنبش مهیب خوف در
بن ماده مانند بیدار رو و خوف شد لهم صحرا نشین شدن آنهم نشسته
در نشسته زلزله هست دفعه های سکنه حاجی ترخان نیز لاحظه نکنند

درین

درین دفعه زلزله شاذ و نادر است لذا وقوع آن بعید العهد بود
مضطرب شدند و راه فرار گرفتند آنچنانکه گوئیا گفته اند که گم شده
سکه بخشیده و همین حالت مشاهده بود و درین اثنا صبح شد و بعد طبقات
تا آرد در کار سکون و آرام شدند و تغییری در احوال ایشان نیست از اینها
کیفیت حدوث و سبب زلزله و حرکت زمین را تفسیر شده که گفته
زلزله قسمی از آیات است و در غالب بقاع در ربع مسکون میشود و اگر
در غیر واقع شود یا علت طبیعی در آن جزء ارض عارض شده یا
بلکه هر در بلاد فرط برودت سبب انفتاح مسامات ارض و خلل
و فتح آن که باد در طبع این زمین بخار حبس شود تا تصاعد آن سبب
زلزله است چه رسد و درین سال در بلاد داغستان شدید شده که بسیاری از
بدیار فنا فرار کرده و بنا مشهور از بلاد روم به تعمیر خراب شده که از حیث
عمارت آن نشان و سرحدی نیز بالجمله از حادثه عمارات این شهر اندک
خرابی رسیده و چون حاکم حاجی ترخان در هر وقت مردم با کفایت بود
روز به تعمیر آنها مردم را تیز داد و درین تاریخ رسم شده که در عمارات
چه یا بر حجره مفصلهای عمارت با آلات آهن شده وصل مینمایند و هر چه

آجر و سنگ است با چوب و آهن و از دقایق مردم دار این عالم
نوشته اند که غریبی که عزم توطن این دیار کرده او خود بیطار بود در خانه
برای او بنا میکرد و چنانچه از غالب اطاقات این جا است اگر در خانه
کسی عام خانه از فقیری سوخته شود در صدد غرامت نبود و این
این ناحیه در حکومت او یا تنها کوه غربا بسیار است که تاریخ وطن
اجداد خود این ملک بجهه اولیت عهد هند ذکر وقوع حادثه وبا
برآمد غرق شرق تنها ... با مهالک زاجال در هزار و سیصد
نود و ... میلاد ... عارضه وبا
الدرسیده ... چهل ... در اوایل طالع
این ملک فتنه ای شرقی ... از همین جا
فی ... حاجی ترخان ... و دفع ...
می کوا از تغییر فصول و ... بهم رسیده
عفونت هوا بدرجه رسید که اگر کسی نصف روز در ...
این صفحه مکث میکرد ... عالم ... این مرض ...
گرفتار میشد ولو کنتم فی بروج مشیده جان بردن

ارا

مرد و اموات بلا عقب ماندند و املاک بلا مالک ... سال
بسبب این عارضه حاجی ترخان ویران بود تا بعد ... فرو
نشست و مردم اطراف با وطان خود برگشتند و این ...
پنج سال دیگر طول نکرد ذکر فتنه تیراندازان در این مدت پنج سال
برآمد ... مردم ... رسیده ... سالم شد ... اگر اجا
... افتاد ... بسیار کم میمردند که ناگاه ...
طور دیگر قضا کو ع جای در ... که ...
گذشت عادت فتنه انگیز ترخان ... موقوف شده بود
در سنه هزار و ... صفت ... طایفه از قزاق که در
تیراندازی ... با قاضی القضات ... دعوای دین
... که در این بلاد راه ... دشت ... اختیار
... را که منافع آن صرف معاش ... عادت
و تعمیر مساجد ... از قاضی القضات ... حاکم
... طریق ... سر و ... ع ...
... که ... خلق ... قاضی القضات ...

دانسته مسکو را در جنگ تخلیه کنند چون آتش به اطراف آن بنای
اشتعال داشت و هر روزه از ضعف قاضی الظهور می‌رسید
و نوشتن احوال به نوعی که صرف آید و سکنه به قدری قوی
شده در شهری لشکر خارج محتاج شدند و از پادشاه مدد منصور
و سپاهی برآمدند و وقوع این قضیه بعد از آنجا مهو دست چون
عادت روسیه است که هر که نقشه را ... و دست ... از
قاضی قضیه بود و ثبت و مفقود و ... شد و تیر اندازان نیز
هدف تیر بلا شدند و در تواریخ ... از بحرهای گران ... کوه
و این قضیه سوانح عظیمه داشته ... ذکر قصه آتش آتش بازی
خرمن آن را که ... تا پادشاه خروج نخواهد جواب ...
هر یک از ... این ... که ... آتش ...
سابقاً ذکر شد در خانه‌های ... اکثر از چوب ... و کوچه
آن ... اسباب تعظیم آتش ... این شهر ...
شده بود و ... مکرر ... در اطراف
که ... در سنه هزار و هشتصد و ... میلادی

بنا

یکی از خانه‌های مشرقی آتش گرفت و باد سخت بوزید ب
شهر ... اصلاح کنند ع آب آتش را ... شده ... نقطه
در اطراف چهار ساعت ... خانه چوبها و خانه‌ها که از چوب دار
سوخته شد و بیچاره ... قدری که ... قریب ... ملیون ... از ال
تجار روس و ... ایران و ... و تجار ... حقوق ... نقد
... درآمد که ... اشتعال ... بالا گرفت که بام
کلیسای اعظم که با آهن اندوده بود ... شده و زنجیرهای ...
... بیان زنجیر بزرگی که ...
... شرح احوال ... ترجمه شده و کتاب ... دارد
الطباعه ایران ... طبع ... این ...
... آن را ... معتقد شدند که ...
... حکم ... اطراف ... جامع ... حکمت
و صاحب علم ... و ... از ... بسیار ... آمده و ...
از ... عادات ... که ... بعد ... از ...
وضع ... و ... از ... را ...

واستحضار آن موقوف بدیدن آن کتاب شاهزاده کامه
زاکان قطع نظر از مبالغه طلبی سیاحت بلاد شیروان توجه
او در آنجانب حاجی ترخان باین نحو گفته اند پس از آنکه این
صفحه از فتنه‌های متواتره ایمن گشت سمت قفقاسیه و سواحل
بحر خزر رنگ اغتشاش گرفت اشرار قفقاسیه بضبط بنادر
تجار و تجارت آنجا دست برآورده دولت ایران بواسطه
ضعف سلسله صفویه توانا نبود در صدد ضبط قفقاس که از
محروسه ایران بود برآید نامه بدربار روس فرستادند و تقاضای عهد
در دفع فتنه اشرار از دولت روسیه شده و او در سنه هزار و هفتصد و
بیست و دو لشکری بر فور از سمت حاجی ترخان مامور فرمود و خود بفاصله
چند روزی ولیعهد این صفحه کوه کرده آمده با قشون روانه کرد که واضح
آن بود در نخست بدیدن بنادر آن که در تجارتخانه‌های هر قسم استعمال
میشوند رفت و تفقد حال آنها نمود کارکنان روس را از اجل
محترم بین تفتیش نمود و نظم تجارت داد و خارج شهر بساختن
کاه کرده و چندی با مورات سپاه مشغول گشت و امر کرد که لشکر بحری

مسند جا

مسند جا روانه کنند و در هر لنگرگاه از دو طرف لشکر جنگی همراه باشند
و هر جا که فیما بین امیر و لشکر دست بهم رسید سران و سرکردگان
از احوال دریا و جنگ بکر خبر دهند که در مراتب دریا غوطه
و از آبادیهای خراب نشده اند بجائی رسید که بقدر طلوع دریا
بر بیم غرق انداخت و از غایت قوت قلب باشاره چوبها چهار
دست داشت ملاحظ آب را از نو نشاندند ع کین همه بازو گرفته رهی را
در پیش ع همین که بجا و اثبت بر غور رسید در اول خاک قفقاس آن
شمخال در بزرگ داغستان بود بتکریم و تعظیم و ضیافت پیش آمد و خاطر
تراز او خوش شد گویند و هم در توقف در سه روزه ترخوارهای
عبور لشکر را از دریا جنگی کردند و امر کرد جمعی از سپاه بحری
بجزیره آغره خان مالک شدند و مقابل جزیره که را بجا آوردند
دهند و بقیه در قلل عربی از دروازه دربند کنند و هنگ اول بجانب
دربند و در بند که در پیش آن بود که ضرر تجار بسیار لذا اما دربند بود و
الحقیقه از آنها نفسته باید بجنگ و هراه قفقاس جرات این
سرارت ... با طلب جنگ و لشکر جنگی و دریا ...

اطراف در بندر احاطه شدند و با شلیک توپهای کوه کوب

در پنج ساعت خلق فرار نموده و در شب جلو گرفتار دیده دلاوران خوشبخته

کلید دروازه‌ها و قلعه تسلیم شد و از آن روز تیر تفنگ نفس [illegible]

رفته در خواب و آرامان [illegible] منظور. ملاحظه کو بزرگی و حکم اینکه

آن قلعه را بعهده پالکونیک گذاشته که در جنگ هنرها بکار برد

بعد [illegible] بمرتبه نرال میئوری داد تبیین و یکی از قواعد

مستحسنه آنست که درجات منصب و مقابل مراتب خدمت

وضع کرده مثلاً در لشکر خشکی سالدات که پایه خدمت را فوق

تکلیف خود ساخته اونتر افیسر شود و بعد افیسر و این سه

مرتبه دارد اول پراپرشیک دوم پات پروچیک سیم

پروچیک است بعد شتابس کپیتان بعد کپیتان بعد میئور

بعد پات پالکونیک که بمنزله سرهنگ است بعد پالکونیک چهار

فوج با و میدهند بمنزله سرتیپ. پالکونیک چهار فوج یک

پالک است یعنی چهار فوج پالک یک. بعد نرال میئور بعد

نرال لیت نانت و بعد مرتبه نرال آنشف میرسد

72

که تنها وجود امپراطور نرال است و لشکر دریا بجای سالدات ملاحان است

مطرس بادسمن بعد بادسمن بعد میچمن بعد لیتنانت بعد

کپیتان افترارنگه بعد کپیتان پروارنگه بعد کنتر ادمیرال

بعد ویسه ادمیرال بعد ادمیرال است که دریا بیگی معنی این است الحال

قنسطنطین نیکلایویچ پسر دوم اعلیحضرت امپراطور نرال ادمیرال است

که دریا بیگی دریاها است و لشکر دریائی با او است و در قدر و مرتبه اول

[illegible] منزله خان و بعد که [illegible] و اینها [illegible] است یکی ترجمه

لفظش [illegible] کنند و لیکن این ترجمه را ندارد و آنچه اولاد پادشاه باشند

آنها را هم کنیس میگویند به ولیکای کنیز مشهور شده شاهزاده‌ها و کنیازها

که باین مرتبه اند [illegible] میگویند آنچه گذشت باین پایه رسیده اند کی تر

تنها مصطلح است و شاهزاده‌ها از نسل ملوک [illegible] یکی [illegible] میگویند نرال الیمونس

[illegible] است [illegible] در این عهد کسی بمرتبه نرال الیمونس رسیده مشهور است

از عهد پترکبیر باین طرف زیاده از دو نفر کسی نبوده است الحال در خدمت

کند در باین مرتبه رسد و اینها همگی بخدمت [illegible] ع [illegible]

[illegible] این کار با جمله پترکبیر لقدر ضرورت لشکر نرال میتسر [illegible]

نموده و گفتگو با حاجی ترخان معاودت کرده و این خبر را رسانیدند
که چهار هزار قزاق از حدود ختا باین ملک آمده و بنای غارت گذاشتند
دارند و مردم مملکت برای آنها معین کرده و نامه به پادشاه ختا نوشته اند
که این طایفه الوس در ملک ما نیز آمده مهمانند الضیف اذا نزل نزل بوقتش
صدر خویش ایشان هر گاه هم با ما نیست ولی از دوستی و مودت نیز باکرام
اگر معاودت اینها را دل نگرانند اینک عارضه با پادشاه ختا نوشت که
کثرت خلق چه خواهد بود ما از رفت و آمد اینقدر مخلوق نقصان پذیرفت
مهمان پذیر باشیم و هم از آن جمله طایفه قزاق در این حدود توطن جسته
مشمول عنایت پادشاه گردیدند قصبه بزرگ ایشان مسکن دارد دکان
خوب است و سی و سی حاجی ترخان واقع است در عادت قدیم و زبان
و مذهب اینها نیز چه تغییر راه نرسیده پس پیر او شده در حاجی ترخان
خوب بنا کرده خاص غربا و تجار ایران هر روز را امروز معامله و بیع
اینها ترتیش معروف و سکه و دیت از جنس متعهد که ... از
اینگونه در تاریخ نیکلاف روم مذکور است که پتر ابن الکسی ...
که پتر ابن الکسی ... در سنه هزار و هفتصد و بیست و دوم میلادی مسیح

۷۵

خبر ضعف دولت ایران و قتل و نهب تجار روسیه را در شروانات
شنیده عازم صوب حاجی ترخان شده و نامه ای به قفقاس و ایران
نوشت که داود بیک امیر لکزیه و سرخای امیر غازی قموق شهر شماخی را
بیورش متصرف شده و تجار روسیه را غارت کرده اگر چه در این خصوص
بیک از اینجا حاجی ترخان کوچ خواهیم ... فرستاده تحقیق شده معلوم
که و از جانب ما نیز رسالت خدمت پادشاه ایران رفته لاکن
خواهد ... روسیه ... شده که پادشاه ایران ... نامه
که دفع ... نمایند ... عزم ما است قطعه اذا
فی شیء نعم فاتممه فان نعم دین علی الحر واجب بعد از این
اخبار ... آرام گشته از سپاه ما آسیب رسیده و ...
اعانت اشرار اقدام بفرار کنند بعقوبتهای ... گرفتار خواهند
گشت و ... دولت ایران ... که پادشاه ایران
با سابقه ... در سلطنت ... از جانب ما ... نشر و ترقی
دهند ... لشکر فرمان داده نه هزار سوار ... و بیست هزار قزاق
و سی هزار تتر و ده هزار قلماق از اطراف ... ختا روانه شدند

رخود با کشتیها در دور دریا که جاریست و دو هزار پیاده نظام و چهار
لشکر بحری بود نه توجه نمود و موضع چهار پنج در حصه فرنگ حاجی
ترخان است عریضه عادل گرای خان لکزی که لقب شمخال داشت
منشور و طاعت رسید با ین جهة در محاذی چچن رسم مقاطعات در کناره
دریا بر اجتاک لا دصین را با سی نفر بجا پاره رود شمخال در سال در بجا به
از جمله نامها به حاجیان و قفقاس انتشار داده و خود بزور ملکان
هزار و چند روز توقف کرد و ملکی در غایت استحکام بنا نهاد جمعی را
از سپاه ترتیب داد و همین که از جمله نامها جواب رسید و از وضع
حضرت مقصود را آگاه گشت لشکر به توقف مکان هزار و پانصد نمود و روانه
ست در بند گردید تسخیر در بند و بلاد قفقاس مضبوطا در تاریخ پتر
مذکور است که چون دولت ایران با حرّ صفویه منتهی و در کمال ضعف
بود و در تحت حمایت داشت او مصلحت ندید که بخود تسلط امور آنجا متوجه
گردد و بارها با ین صفحات مسافرت کرد و فرط دست او در حس گرفته اند
این است پیش از آنکه بر بالش حکم تکیه زند به مدتها در سیاحت بلاد
اوروپا مشغول بود و خود را با صناعات و آداب تهذیب کرده تا خواندنش

نقشه

نقشه ذاکر بنگارش با رسید *ع* تتبع از هر خوبی یافتم از قواعد
ملک داری ملوک هر چه را مستحسن دید بر لوح خاطر ملکات
ماخذ آن سلطنت او آن قواعد ارکان روسیه شده و در کتب ثبت نموده
و همه پایه استقرار دوام ملک و قواعد دولت گردیده زیرا که در غلبه آنها
تدبیر کرده اند و دیده اند و فایده و نتیجه همه آنکه سرا خلق ابادی
مملکت سلاطین با آنند از روسیه خلفا بعد سلف آنچه سهل تر است
عمل نموده اند موافق ارکان این قواعد چیزی از کسی لا تغیر آنچه
برکت ارکان خیری افزوده اند منفعت ملک و ملت در آن یافته
و نظام ملکیه کارهای او همه بزرگ بود پتر کبیر ملقب گردید در سنه
هزار و هفتصد و پنج مسیحی منشور امپراطوری بنام شهنشاه پتر اول در محضر
قرالات اوروپا مخصوص گردید در هزار و هفتصد و بیست و پنج مسیحی
که مطابق هزار و صد و سی و هشت هجری است بعد از پنجاه و سال در گذشت
استرولوف مورخ گوید بعد از ترجمه اول زن پتر ملقبه بعد از او بر سریر
سلطنت نشست و هر چه قواعد پتر بود ملکداری پرداخت و با اینکه
در حال ... تسلط سلطنت کرد صنعتی و ادبیات در عهده او در ممالک روسیه

افزوده شد بعد از وی پسرش ابن الکسی این پطر کبیر دوازده ساله
بتخت نشست و بمقتضای قوانین پیشینان در اداره امور مملکت داری بود
پس از سه سال چراغ عمر او بخاموشی گشت بعد از او اتابا دختر ایوان برادر
پطر کبیر در زمان او بود بحکم انقضای نسل و تقاضای زمان بتخت نشست و اقبال
و جلال شهره گشت ملکه در عهد او رخت گرفت و لشکر جلوه و دولت
در خلاف و وفاق با سلاطین معاصرین رای صائب و پای ثابت
داشت از پادشاهان ایران نادرشاه معاصر او بود بعد از وی تا زمان
این امپراطور والاجاه هر که از اناث و ذکور این طبقه بر مسند حکم
فراز گرفت از روی قواعد عدل و تدبیر و حلم و دور اندیشی رفتار
نمود مایه فزایش ملک و گشایش کشوری دیگر گردید آداب کورچکین نام
تا بود در عهد پطر کبیر غرض از ذکر این حکایات غرض این است که چنانچه این
سلاطین در صدد تمهید قواعد عدل و تدبیر مصالح ملک و آسایش عیش
رعیت این ممالک بغیر انصاف و حسن سیرت بر خود فرض عین و حفظ
ناموس سلطنت را واجب میدانند کوزل ان رجال بزعم ایشان
در طریق عشق اول مرتبت کوشیده و نفس پطر کبیر وارد و حاجت روا شد

کورچکین

کورچکین نام مردی متمول بود شرف اندوز حضور پطر کبیر گردید و از همراهان
و عبور قافله دریا معامله و تجارت گذارده و فرصت غنیمت شمرده اکثر کشوده
دستور طلب مسکوک خانه بجا آورد و نامه بخود در منزل پادشاه پیشکش نمود
مسافت ... بسیار و دیگر صبح الصباح دوازده غلام مملوک خود گرد
ممکن ... که در سفر ... منتخب آورده بود ... قاطر ... بار
و ... هر یک سه هزار منات ... هزار ... هزار تومان ... که
و ... بود ... ساعت ... عادت بود که از خواب
برخاسته بود ... در فضای خوابگاه ... می کرد
و ... از شرایط ... وارد ... که در ... بود
... جانب ... تا ... خوابگاه پطر بود
از وی پرسش از مطلب ایشان ... غلامان بار ... کورچکین ...
نقد ... دوازده هزار ... منات ...
... جان ... عالم ...
... این ... از کجا آورده ... کرده ...
او ... از خزانه تو آورده ام ... بگشا ...

که در ایران ما گفته و نوشته باشند گفت من خاطر دارم از پدر تو دارا ابد لوح سپ
همه با عقاب خود صحبت می‌کنم در مخلف متعلق است به پادشاه
هر وقت مهمان حضور است در عرض امانت می‌باید که خیر تقسیم
نموده از منزل ادرال که روز دیگر مهمان ایلچی شده با چند نفر از صاحب
منصب خانه دیده در غایت آراستگی و ظروف همه سیمین
و نقره و زرنج و دیگر احجار مرصع شده اثاث البیت همه ملوکانه
و منقح به وضع اوحتیین و آذین نموده و قبل از آن در آن مشروبات
زن گورچکین نیز طرفه از جمله محلوار زر مسکوک نثار کرده و چون گورچکین و
هر سه با الطاف ایران مسافرت کرده بود بتر اراده تحقیق حشم سپاه
ایران نموده داد معلومات [illegible] راه از روی صدق مروی من هست ملک
در غیبت یکی از خواص [illegible] نمود گورچکین گوشید که خاطر پادشاه دراز
اوایت تو خورسند است و سوانحی تو بر اراده از گفت ملال از پادشاه
چه نمانده است که قضیه بر تمام است و اگر فرمایید طیون زر نقد
بخزانه داد تسلیم نمود باشد که در سفر قفقاز [illegible] مصرف لشکریان رسیده
دهند در حسن قفقاز آمده ام اینجا از این [illegible] مشاهده کرده ام روزی

بباغ

بباغ دیگر در اطراف آن میدان ابد تفرج و شب هم در آنجا
و در دریاچه میدان راه برف و گاه از درخت چیزی بیکرف
زمین می‌افکند چنان به نظر آمد که با شخاب است رسیده گفت با جهان خستم
تا چون [illegible] رسیده با دیوان خاص پادشاه متعلق است که هر بار که به کنار
است می‌روم با [illegible] خزانه پادشاه را منفعتی باشد گفتم [illegible]
منفعت دولت گفت بیش با تجربه رسیده که خلاف خود با از پادشاه هر که کند
خود را منفعت خواهد برد **ذکر لشکر قزاق** در سنه هزار و هشتصد و
پانزده ازمیلاد در جانب [illegible] طوایف [illegible] که [illegible]
خواهی در [illegible] پادشاه ساکنین بلاد ما از هر صنف خارج نشسته
بار عیشه با ذکر آنها در ملک نیفتند خراج از آن معافات
هر دو در خراج آنها [illegible] مقتضی عدالت آن است که در ملک سپاه
باشد تا عارض خراج دهنده کان [illegible] شد شش هزار قزاق
با [illegible] حکم [illegible] همه [illegible] دادند و هزار و هشتصد و
کیفر از ترک و قلماق و همین سبب اختلاف میان طوایف قزاق
و ترک و لاج ایشان [illegible] قوت گرفت [illegible] چند

دو رس شده اند بنا بر این طایفه مزبور در این سنه متفرق گردیده هر که
رعیت دولت روسیه در قصبه جات و یا در قریه‌ها نشسته و در هر صحرا [illegible] شده و
باش بود نشسته شده سالی دو بار گوسفند [illegible] و اگر [illegible] شده که
در آبادی یا صحرا زیست کنند که قشلاق و [illegible] دارند اینهم [illegible] شد
که بار [illegible] و قزاق نوکری اختیار کرده و در سلک سپاهی درآمدند
لباس ایشان کوتاه و شلوار تنگ و چکمه در پا نشسته چکمه اینها حلقه
آهنی وضع کرده بطریق [illegible] رو بسته جبه ایشان نیز کوتاه و
[illegible] در دو طرف آن [illegible] مثل قداره کوتاه و
کلاه شبیه [illegible] کوچک از پوست سیاه و [illegible] آن [illegible] زرد از
فرق کلاه برآمده و بطرف چپ خم شده و [illegible] آن [illegible]
[illegible] از ابریشم سفید نصب شده [illegible] راضی شده
و لباس خود نشستند **ذکر احوالات شهر حاجی طرخان** با [illegible] و شعبه [illegible]
بیشتر از بلاد و غالب اراضی بایره اطراف حاجی طرخان و وسط شهر
[illegible] ابر بهاری و تراوید آب اتل [illegible] ع [illegible]
نالهای زار را [illegible] روئیدن نی در رطوبت زمین [illegible]

مد بود و مورث ناخوشیها می شد مردم شهری نقصان
آمدند و رئیسهای ایشان بفکر افتادند که از هر جانب [illegible]
[illegible] تا [illegible] از آنکه [illegible] شهر [illegible]
[illegible] صرف کند [illegible] صورت [illegible]
اولیای دولت [illegible] نام [illegible] مردم روم [illegible]
بلک حاجی طرخان توطن جسته بود و [illegible]
داشت و در بحر سیاه تجارت میکرد با تمام [illegible]
نفر [illegible] شهر را [illegible]
که هر قدر آب اتل طغیان کند [illegible] عمارات [illegible]
نهری عمیق عریض حفر نمود و نیز از یک [illegible] شهر گذرانده و
بصحرای [illegible] ختم نمود و [illegible] از جائی [illegible]
اتل واقع شده و [illegible] آب اتل [illegible] جریان
دارد و مبدء این نهر [illegible] طرف شمال [illegible]
[illegible] طغیان آب [illegible] نهر [illegible]
قوت [illegible] این نهر [illegible] عظمت [illegible]

رودهای بسیار بزرگ است با چوبهای بسیار ضخیم با دقایق صنعت
کاری استوار نموده شش پنج پل بسیار عریض و محکم در از دو سمت
راه پیاده و اره دواره [illegible] راه عمارت دکاکین که در عصر [illegible]
ساخته یک بر هزار در عمارت و زمین این شهر تفاوت بهم رسید
و چون قبل از این بستر و بلندی شهر زیاده بود ازین خاکها جا [illegible]
پست و بلندیها مسطح کردند هزارها خانه و هوا را با فرح ساز [illegible]
شد فایده دیگر هم در حفر این نهر و بند این بود در همیشه بایست
کشتیهای آذوقه و مایحتاج شهر در ساحل بایستند و از آنجا هر
شهر دشوار حمل و نقل کنند از تاریخ احداث این نهر همه کشتیها
بها ذات خانهای [illegible] بسهولت بیع و شری
و حمل و نقل میکنند و مبلغی که صرف نهر و پلها شده تخمین کرده اند
شش ملیون لیره [illegible] معتقد [illegible] کسی [illegible] زیاده [illegible] تشکر کرد
حالت کشتیهای که [illegible] صاحب املاک [illegible] مرد [illegible]
و الا تا حال هر قدر مشغول باشند با این جهت [illegible] و دار الشفا و کلیسا
نیز همین [illegible] در حاجی ترخان بنا کرده با موقوفاتی برقرار داد

با یک صد هزار تومان که یک ملیون منات جمع شده باشد و اگر
در بناهای او از اطراف نهر و پلها و دار الشفا و کلیسا ساخت خرابی
زیاد بهم رساند هر منافع موقوفات او وفا کند از منافع شهر باید
مباشر مالیات در تعمیر آنها اقدام و استحکام کند ذکر احوال فرستاده حاجی ترخان
در کوچه [illegible] هر بلد کسی [illegible] که [illegible] منشا این
فتنه بود که چون [illegible] که جمعی از ترک و قزاق را [illegible]
[illegible] تکالیف روسیه [illegible] این [illegible]
خلاصه در سنه هفتصد و [illegible] در شهر [illegible]
و [illegible] حاجی ترخان [illegible]
[illegible] با اطراف حاجی ترخان [illegible]
با احوال [illegible] این بلد [illegible]
[illegible] با جمله اتباع او
دستگیر شدند [illegible]
[illegible] ذکر
ملخص تاریخ و آبادی [illegible] و افزودن آبادی این بلد در سنه هزار و [illegible]

شش سنجر و نوبت سلطنت رسید بر بقا فرخنده قوم رسید و با نهایت
تدابیر صائبه جدی در آرامش ممالک و تعمیر بلاد داشت نوعی او
رسانیده در حاجی ترخان در ملک نزد واقع است که اطراف این
و قزاق سکنی دارند و نوعی و جنوب و شهری از بیم [illegible] اینها متوحش
و متزلزلند خاصه قصبات [illegible] آنچه از راه خشکی و دریا با دو طهران
نمودند شهر حاجی ترخان [illegible] بر در هر فصل سالی که آنجا باشند
زمو جمعی کثیر از مقصرین و مجوسین کسانیکه رتبت آنها در بلاد
شمال یافته بود بحاجی ترخان آوردند برای خانهای محکم ساخته
و هر یکی را رعیت دادند بعد [illegible] رعیت شهر افزوده
و حکم شد با ارباب معاملات و تجار رتق و سلوک [illegible] دارند
و هم در عهد او ترخیص که در سرحدات رسم بود بخرشیه جهت
حدوث عارضه طاعون [illegible] حکماء در هوای این بلاد اثر طاعون
ظاهر نشد و با کمال احتیاط و حبس قوم خارج در سرحدات قضای
مقدر بر سر عمل خود بود و خلق بسیار هلاک شد عدد نفوس این ممالک برای این
عارضه مهالک [illegible] نشد بتخمین پنجاه هزار رسید و بعد در عهود

کیفیت

کیفیت اعتدال هوا پیدا شد چنانچه باعث در اوایل سایر قلعها بر کمر
عارض امراض شد و بعضی محال که نه چندان ضبط و نظم ترخیص سبب عارضه
امی هلاک شده و در هر سرحد قلعه و مکان مستحفظ و عمله و اسباب
برای نگاه داشتن قوم خارج بلاد معین کرده مدت منع قوم از ورود
باین بلاد توقف در ترخیص چهارده روز بود و این حکم عموم
داشت تا سال هزار و هشتصد و چهل و پنج در سلطنت این امپراطور دوباره
شیوع پیدا شد دارچه سوزها و حیوانات این بلاد ظاهر که از هر جای
در اعصار و دوران [illegible] یوسف احتیاط میرفت [illegible] شده بند از
بند تو لا رادّ لقضاء الله هر ماه ماره این مرض اشتغال
داشت که او را شرح جهت نفوس بهلاکت میرسید و معلوم نگردید رفع ترخیص
در رفع و عدم حدوث این مرض چه آنچه تجربه شده مشهور است چنانکه
در تلوف سرداران ممالک قفقاس و گرجستان این قاعده را برداشت و
در این ازمنه برای اهل سیاحت این بلاد را المنه ترخیص حکم
نوشته شده **ذکر کیفیت هوای حاجی ترخان** هوای حاجی ترخان نظر بر بعضی
بادهای مختلفه [illegible] سرار [illegible] فصل است [illegible]

که غالب سنوات گرما بسبب وضع قراطا میرسد همین که از شمالی
با صطلاح اینجا غربی بوزد هوا فی الفور خنک میشود و از شمالی
جنوبی بطرز دستور ما همین اثر را دارد و باج شرقی باعث اعتدال
هواست و منزلها را منع رطوبت میکشند در زمین ایشان میشود در ماه
آپریل مطابق نیسان ماه رومی است تمام گل در باغچه شکفته است
و هوا در نهایت اعتدال است و در اکثر اوقات فرطا گرما را اینجا میرسد
امراض مزمن است ماه اوگوست و سپتمبر و اوکتبر و دی کبر که ایلول و
ایلول و تشرین اول و تشرین آخر رومی است باعتدال در وصت
مایل میشود از اول ماه نوبر تا غنه در فورال که کانون اول و کانون
آخر و شباط رومی است سرما که افزوده است در هوا خانه بسته میشود
و عبور قافله در این سه ماه از بلاد بعیده ... ممکن نیست در جاهای ...
و حول و حوش آن برف میشود ... و بارندگی کم است ... ورق
و جا عقله بسیار میشود ... که هوای آن خوب است تا سه سال قبل
فصل تابستان چنان بود ... بسبب منع ... عارض ... که
بر جمیع مفاصل مستثنی ... بسیار ... و این رشته بود

که گرما

که گرما بیسه قیراط میرسید اطبای حاذق استفاده کرده بودند
که علت فربوده از خوردن میوه‌ها ی و ماهی و یا از او زرطا آب ... است
در صدد منع برآمدند و بعد اتفاق قراء طایفه قلاق در عقب
این خوشیها با تقصار حمل باختیر که دانه مطلق لطبیب و دوا
اعتقاد ندارند چند روز مبارک و بعد بهرغنه اطباء مرض باز است از
صد و تقویت بعد ... از عواب اثر هوای این بلاد زیست
دولت خاصه ... که در تابستان ... نازکی ... لازم
دارد و در زمستان ... دیده شده که ...
اسبها را میبندند و بعد به گردش در جائی وا میدارند عرق با عضا
اسب یخ می بندد ...

ذکر بنای تعلیم خانه‌ها در بخارا

باعتقاد بعضی ... در رواج ... تعلیم ...
امروز زبانها و درس علم حساب و تاریخ و جغرافیا و موسیقی ...
اطفال خود سال در ... پدر و مادر ...
متداول شده و آثار ... و تهذیب خلق اولاد ...
ظاهر شده هر طایفه بشوق و طلب خاطر خود ... تعلیم خانه‌های

جداگانه داشته باشند از جمله صاحب منصبهای دولتی گانه و اعاظم
لشکر قزاق و معارف ملاق مستحق شوند برای اولاد آنها تعلیم خانه
ساخته شد در عهد بقا مرتبه ثانی مقرر کرده بود دخترهای یتیم و بی
استطاعت را نیز متکفل و برای آنها نیز در هر شهر مرتب خانها
معین با ثبت متعلقین نسوان مربی جمیع هنرها و معرفت اناث و حمل اولاد
ماهر و استاد بوده برای آنها گماشت و این قرار نیز روز بروز در ازدیاد
و در ترتیب آنها نیز اهتمامی عجیب میرفت این دخترها به حسب در هنرها
کامل میشوند سالی دو بار در مجمع خاصی همه صاحبان منصب حضور دارند
جمع میشوند اسم آن مجمع نیز [illegible] با بعرض آداب و هنرهای که
کسب کرده دخترها در جمع خود اند این اشخاص قبول کرده وجهی انعام کنند دو وجه
[illegible] که معامله زیاد میشود [illegible]
هر یک قسمت [illegible] تعلیم خانه و [illegible] تا روزی که نشود [illegible]
از [illegible] دخترها [illegible] ایشان با جواری [illegible]
امپراطوری [illegible] اطفال ذکور [illegible] اهتمامات خاص [illegible]
جانب آنها قابل منصبهای بزرگ میشوند و از جمله نصایح [illegible] کتب تعلیم

انسان

ایشان بود از لطف بابا دیدم ده حدیث هست از حضرت بزرگ
اول اینست خدای را دوست داشته باشید برای اینکه خدا عزیز است دوم اینست پیش [illegible]
گناه [illegible] چیز سود و پیشه کنید [illegible] نه در زمین و نه در آسمان [illegible]
اینست سیم در هر لفظ اسم خدا را [illegible] چهارم از ایام هفته یکروز هیچ کار
مپردازید جز عبادت حق و شش روز دیگر کسب معاش کنید پنجم اطاعت
پدر و مادر واجب شمارید زیرا که هر فایده در اوست یکی اینکه زنده [illegible]
دیگر سود در [illegible] خواهی یافت دیگر اینکه رضای حق در اینست ششم کسی
هفتم [illegible] هشتم دزدی [illegible] نهم دروغ [illegible]
مگو چرا که خدا در همه جا هست دهم اینکه [illegible]
[illegible]
اول دوست داشتن خدا را از قلب [illegible] دوم فرمان
بردن [illegible] سیم [illegible]
[illegible]
چهارم [illegible]
[illegible]

شاید خود را هم معیوب و هم حقیر ببینیم و دیگری را بالجمله پنجم
رحم کنیم بر پریشان و کم مایه از عزت بذل آنچه دهند ششم
بود نعمت خود را بالا نخواهیم زیرا که زیاد خواهیم صحبت اکابر
و حضر را هیچ نکنیم همه زمین را به هیئت قطع آسمان می‌انگاریم هفتم بجا راستی
بدن و آراستن روح زیرا که بدن بمنزله جامه است و همیشه نخواهد
بود و جان همیشه است هشتم سعی کنیم در کسب هنر زیرا که پایه هر کمال
مادر همه به بهاست و از دو چیزی بد از قبیل دزدی و پنهان شدن
و از زر و تولید ملیتو نهم در ابتدای هر کار صبر از انجام آوردن زیرا
که صبر اولیت بنیاد او همه کارها خوب ملیتو دهم هر صبر امروز باید
بفردا نیفکنیم چه هر که امروز کار دیگر را پیوند دارد و دیگر آنکه
تو که در وقت آینده قبول بشوی راستی یازدهم با خلق
خدا دوستی کنیم لا نه بر طریق خلوه دوازدهم امین بودن که امانت
پای قیمت و تمام شدنی نیست سیزدهم راستی در راستی سبب از همه ملیتو
دعیزاده از راستی ملیتو کار چهاردهم کم خوردن از این صفت چهار تحیه
سلامتی بدن و روشنی عقل پانزدهم دروغ نگفتن بدروغ ملیتو آن خلق

ابر

ترتیب داد اما خدا را خانیان ترتیب دلاوج وقف شانزدهم
در کمال و ترتیب طریقه حکمت باز دست ندانیم که خدا را برای
نگاه داشتن ما آفریده نه ما را برای نگاه داشتن خدا هفدهم
نیاز نمودن خدمت کار رو نیز داشت و با نها ملیتو بودن هم خدمت کار
بهتر تربیت ملیتو و هم خدا با توجه حلم خواهد بود این نصایح از روی
انصاف هر یک سزاوار شرح و بسط است و در بنا که قاعده آنها
عام است غالب ارباب بخت اقدام کرده اند چنانچه در حاجی رضا خان
یکی از تجار روس به ترتیب خانه بنا کرده بزرگ و وسیع مخصوص اطفال یتیم
هشت و یتیم سالی استمرار مبلغهای گزاف خارج است هر چه تکیه
رشد می‌رسند اگر پسر است با ورزش میدهند و زرعی و خانه چوبی او
جنت مرغ خانگی و تحفه خانه و کار و یک بارکش و از این قبیل که
دخل به معیشت یک خانوار دارد و اگر دختر است با چهار یکه متداول
بشو هر میدهند و هر سال بقدر یکه مرتبه از رشد میرسند و میروند اطفال
دیگر بجای ایشان می‌آورند و همین شخص چهار خانه بزرگی ساخته و تعلیم
در پهلوی آن و وضع عمارت چهار خانه و تنقیح آن در جمیع ملزومات

از طبیب و انواع ادویه و اغذیه و غیره و مستحفظ هر شیء امتیاز دارد
که تندرستان هوس دارند به جهت بهانه بیماری آنجا تعیش نمایند تا
بیمارخانه دولتی است در هر شهر دیگر دواخانه‌های این شهر و بسیار شهرها
در فروش دوا منحصر است بآنجا و باید کسی که مباشر و امین این دوا
خانه است موافق کتب طب ایشان ادویه هر سه ماه دسته دسته به نسخه
طبیب کسی را اگر شرف موت ببیند مطلق انقطاع دارد در هر شیشه
هرچه قیمت گزاف هم کسی بدهد مباشرین دواخانه‌ها کمال تمول دارند
در هر جا برای تحصیل ادویه گماشته دارند و دواها که بجا که هر دوا و به محققین
در قیمت دوای بایع و غیر بایع سلیقه‌ها بکار میبرند همه را در قوطیهای
منقش و ظرفهای بلور سفید و شیشه نقش و تیشی بسیار با رونق بازار گذاشته
در بیمارخانه‌ها مکان زن و مرد و پیر و جوان و مجنون و عاقل و ناخوش
صعب العلاج و سهل العلاج جدا است و همچنین بیمار که قریب بموت است جائی
علاحده و دلجو و پرستارها و کسانی که رخت بیمارها را میشویند مکانشان
جدا است و برای هر یک مدخل کنند مکانها معین است و آنها هزار پرستار
دارند اگر یکی ناخوش شود طبیب معالج او حاضر است و ادویه و ما یحتاج

از خزانه

از خزانه داده میشود ذکر کیفیت آبادی و جمعیت جاهای معروف و عمارات این ولایات حاجی
زمان در این سال که هزار و هشتصد و پنجاه و یک مسیحی و هزار و دویست و شصت و
هفت هجری است شهر ... با دارالخلافه دوازده فرسخ مسافت دارد
و واقع است در طرف مشرق رود ... این رود همه
بلاد روسیه مشهور است ... گفت که از این شهر تجمیع شهرهای روسیه
دریای سیاه و دریای بالتیک ... میتوان رفت ساخت که قلعه قدیم
بخصیصه مذکوره شده ... واقع است و از جهة شرقی متصل
به کلیسای اعظم و در قلعه سنگ شهر است جز مستحفظ پادشاهی
که تخمینا هزار نفر میشوند و اما کلیسای اعظم کلیسای دیگر که بر
سر برجی واقع است از آن است ... صد و پنجاه توپ در برج
قلعه سوار کرده اند و در انبارهای تفنگ و اسباب دیگر ...
و حصر است و قطار بر موقوفات کلیسای اعظم و بناهای ... آنها
اسباب گران بها است در قلعه است و در قلعه این ... از همه سمت
معمور و مسکون است طول آن از شهر تخمینا یک فرسخ و نیم و عرض نیم
فرسخ است هر کوچه را در وسعت ... و هر کوچه در راه ...

از دو طرف دو راه عمارت در وسط دارد که برایند و روند
دشوار نباشد بطوری بار شهرها روسیه راه کوچه‌های شهر دو طرف
تا میانه‌های آن پاره جیه سطح و هموار است و بطوری که دیوار عمارت
عمارت و کالسکه و درشکه و حمل و نقل همه جور آزاد است چنانچه
پل عیب کند با دو راه‌های فی الجمله قدری نشیبی و خرابه‌ها
هماک عرض دقیق دارد و سلطه و اسباب عمارت باید تعمیر کنند
تا خبر شود از نا جیب چیزی از عوارض به یوم کاننه باز شاهی بدهد
که فعلاً روزنامه اداره شهر با اداره شهر بده عمل کنم فلان شد و خراب
بلوچ باشد بقطعان با خبر که جهت خبر شد فلان قدر متضرر شدم
اکثر خلق از صاحبان منصب و تجار و ارباب رتبه از خود اسب
و کالسکه و اسباب دارند قریب هزار درشکه چی هم هستند که به
هر وسیکه با استطاعت بیند کرایه صد چند و مدار این درشکه چی‌ها کرایه درشکه
میگیرند تو شهری دیگر بیشتر است مشهور است در مسکو یک هزار درشکه چی
هر کجا درشکه و کارت و کالسکه و اسب و اسباب از خود دارند کرایه میدهند
و اسب و اسباب آنان مرتبه منع دخولیت که صاحب منصبهای بزرگ در

آنها

آنها هم نشسته و عیب نیست و این صنعت در همه شهرها بالیات هست
و فصل زمستان نظر به برفهای متوالی و یخ بندی بجای کارت و کالسکه
و درشکه و عراده و چه برای سواری و چه برای بار چیزی متداول است شبیه
کالسکه اما بی چرخ و در رفتار شدیدتر از کالسکه و غیره است بزبان روسیه
چانه میگویند و این خاص ملکی نهایت که برف زیاد باشد و یا کویت اول
باشد و یخ اولا هنوز از روی یخ رود خانه نرود نامیده یا آنکه کوچه‌های یخ بسته
باشد و حرکت چرخ کالسکه و غیره لغزش بهم رسانند و در حاجی ترخان
هم هست چنده در بعد در دقو مازکی وار آنجا و وسعت شباهتی کوچه و کوچات
حاجی ترخان است که دیدم چنان تصور کنم که این شهر از شهرهای خوب روسیه است
پس از استفسار از احوال سایر شهرهای روسیه معلوم شد که این شهر سواحل خزر
شباهت تام بدیگر شهرها نیست و سبب آنکه شهرهای روسیه باید در
وضع عمارات شبیه هم هستند این است که برای هر شهری در شهر ترتیب معمار
و صاحب علم و عملیات مأمور شود با نقشه و اسباب هندسه و خیال صاحب
حکومت در هر جا که بنیر بخواهد هم چوب برای یکدیگر نکند از نمای عمارت استفسار
و تصدیق او و این شهر بطریق مساوات جا و قیمت هر چیزی که صرافی

کاشته‌اند و برای این شخص و اتباع او در هر محله عمارتها محکم مشتمل بر طبقات
سه گانه ساخته‌اند در مرتبه پایین نویسنده‌ها نشسته‌اند و در مرتبه دویم حکیم و جرّاحی
و سیاحت [illegible] مرتبه سیم منزل این شخص و عیال اوست مرتبه چهارم بر کنگره مناره
ساخته شده [illegible] ساعت است و [illegible] و ساعات شب و چهار
کناره این ساعات نوبت [illegible] اگر از جانبی [illegible]
یا خانه آتش بگیرد یا دو کس [illegible] همه شهر را مخبر کنند [illegible]
در صدد چاره برآیند [illegible] صورت امور [illegible] حقیقت
احوال [illegible] که دارند [illegible] به بزرگتر از خود خبر کند [illegible]
معلوم کند و او از آن اتفاقات هرچه را لایق [illegible] حاکم استقصا دهد
و حاکم اخبار روزنامه را [illegible] اولیای [illegible] نوشته [illegible]
دانند [illegible] حضرت امپراطور برسانند و [illegible] در شهر امری اگر [illegible] نقص
حاکم باشد هرگاه [illegible]
[illegible] در هر شهر [illegible] تماما [illegible]
[illegible] این شخص [illegible]
این طرف [illegible]

در مجمع مخصوص [illegible] و مقصد [illegible] که در نظر گرفته‌اند [illegible]
[illegible] دارند و در روی تخته [illegible] نقشه‌ها دارد [illegible] نقشه
که نقشه [illegible] منظور [illegible] زیاده [illegible] و این [illegible]
[illegible] منزل [illegible] مطبخ [illegible] شد [illegible] نویسنده‌ها برای
این شخص از دیوان [illegible] در مطالبه وجه [illegible]
[illegible] اول [illegible] هر که در سر موعد وجه [illegible] ضعیف
آن وجه [illegible] به این سبب [illegible]
عمارات این شهر عمارات [illegible] میدان [illegible]
حاکم [illegible] بهتر [illegible] همه [illegible] عمارت [illegible] مشهور است
این عمارات [illegible] دیوان [illegible] شرح هر یک [illegible] این
این [illegible] در وسط میدان [illegible] باغی احداث شده [illegible]
[illegible] کتابخانه و تعلیم خانه‌ها و کتابخانه اطراف این میدان [illegible]
و همچنین [illegible] عمارت [illegible] برای ساعات [illegible] عمارت
سه مرتبه چهار مرتبه [illegible] بازارها [illegible] باغ [illegible]
این شهر همه [illegible] و حوض [illegible] میدان است [illegible] باغ [illegible]

کوچک در عمارت اهالی و آنچه در وسط میدان احداث شده و باقی آنها خارج
شهر واقع است در جمیع سمت و عمارات باغات و حصار آنها چوبی است در
باغ مشهور جامع از زمان [illegible] در خیابان است که بزرگتر آن [illegible] بدست [illegible]
کرده و چون عمارات آن اهتمامی نکرده‌اند هنوز نیست در شمار این بلد
نظر [illegible] چند از غرب [illegible] غالب درختها کوتاه و کم [illegible]
درخت [illegible] و [illegible] که اینها را [illegible] اهل
[illegible] در ختا [illegible] اینجا [illegible] و [illegible] از خارج شهر
در مکان [illegible] که [illegible] اطراف آن همه آباد است
عمارت [illegible] شده [illegible] منصب [illegible]
و [illegible] متعلق [illegible] و [illegible]
شهر و [illegible] عمارات [illegible]
و این مکان [illegible] خانه مقدس است و [illegible]
دیگر در جنوب شهر [illegible] که اطراف آن [illegible]
[illegible] خانه با باغات [illegible] این شهر [illegible] کلیسای
بزرگ و کوچک [illegible] که [illegible] خاص عبادت مردان و یکی برای زنان

این پنج

۸۶

این پنج کلیسا از [illegible] عمده نامگیرنده دنیا که در این پنج کلیسا عبادت [illegible]
[illegible] و با [illegible] کشیش [illegible] کلیسا [illegible] نفر [illegible]
[illegible] امور و متوقف این جماعت [illegible] نفر از آنها
سیصد و یک نفر [illegible] که [illegible] و چهارصد و چهل و شش نفر
[illegible] و [illegible] هر یک [illegible] غیر از اینها [illegible]
[illegible] شش نفر منصب دار [illegible] و پانزده
نفر دیگر [illegible] منصب [illegible] اند و [illegible]
و طریق [illegible] خبر ایشان [illegible] هر کدام [illegible]
خدمت صاحب نشان شده‌اند [illegible] کار [illegible]
[illegible] خدمت [illegible] نشان خدمت گرفته اولاد ایشان [illegible]
[illegible] و این [illegible] ایشان [illegible] کار متوقف این [illegible]
هزار و [illegible] نفر [illegible] آمده‌اند [illegible]
از اهالی ایران و [illegible] کار آمده [illegible] و باقی از
ارامنه و روسیه [illegible] این بلاد [illegible] سکنه این
شهر و اطراف [illegible] چهارصد و نود و [illegible] در سیزده هزار و [illegible]

آنها از قدیم این ملک‌اند و با اروپا منسوب‌اند و باقی بتدریج از بلاد دیگر آمده‌اند
اهل نظام از خشکی و دریائی شش هزار و سیصد و هفتاد نفر با حفظ این سرحد
و نگاه‌داری شهر [illegible] سه هزار و کم میشود [illegible] از شهر [illegible] و دیگر شهرهای این
شهر [illegible] پنجهزار و سیصد و پنجاه و هشت نفر قراول‌خانه‌ها [illegible] مردم
که فصل زمستان برای هر خانه لازم میشود اهل دیگر بلاد [illegible] ششصد و
سی نفر از ایتام [illegible] از هر متعلق یا پادشاه [illegible] ایشان حمل کند سه هزار و سیصد و
هشتاد و شش نفر خانه‌دار [illegible] در این شهر وطن دارند سی و پنج اطفال
یا پدر و مادر [illegible] تعلیم خانه‌های [illegible] تعیش دارند [illegible] اولاد
حاجیان منصب کشتیها [illegible] در ترتیب خانه‌ها [illegible] دارند [illegible]
ملبوس [illegible] که تازه بنا شده و غیر از چهار خانه معظم [illegible] عمارت
درست آن برای علاج [illegible] زنجیر و [illegible] زنجیر یکی [illegible] داخله کار
[illegible] فرشته و طبیب از معالجه عاجز شود آنجا [illegible] و دوا
و غذای ایشان [illegible] تسلیم [illegible] طبابت و رسم [illegible]
سر را [illegible] و معلوم [illegible] حال [illegible] عمارت [illegible] دایره [illegible]
لوازم [illegible] است و ما [illegible] از آنها در ترتیب [illegible] و یکی دیگر [illegible] آن

و معبر با آب [illegible] در قصر [illegible] نوشته شده [illegible] عمارت
ملبوس [illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible] تمام
[illegible] در کلیت ایشان مساحت [illegible] کارخانه این شهر [illegible] زیاد [illegible]
ضروریات [illegible] کشتیها از اطراف می‌آید
کارخانه [illegible] صباغی و شمع‌ریزی و صابون [illegible] پنجاه [illegible]
[illegible] صنف [illegible] کشتیها [illegible] صنف [illegible]
بواسطه [illegible] قوت [illegible] کثرت [illegible]
[illegible] شهرهای [illegible] تجارت اصناف [illegible]
مثل سایر جاها [illegible] قیمت خانه [illegible]
صد [illegible] و این [illegible] هزار [illegible]
قیمت عمارات شهر را تخمین [illegible] دیگر آنکه اگر کسی [illegible]
و سایر [illegible] دیوان [illegible]
برای [illegible] قیمت خانه [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] این شهر [illegible]
[illegible] بنا کرده‌اند حمام چون [illegible] شهر اکثر در خانه‌ها حمام [illegible] در این شهر نیست

همه نوع طعام است بار رعیت یکی از فقرا لباس است و چهار دار شتر رئیس قوشخانه نیز جا است
یکی فراشباشی و یکی اشتر و یکی اسب و بسته است و یکی از نفر و یکی از در خانه و بهر
درست از اهالی شهر و برای هر یک شغلی معین است و حکم خارج نمودن از شهر
بهر احتیاط از عقوبت بسبب مخالفت اینکه روبیه را در شهر امر است
بار حمله خوراک اگر بار رعیت و جواهر در صندوق سکه از زر و با صندوق
برگشته و بار نقره مال است که رسم شده امرا بعد از فوت تا سه روز دفن
نمی‌کنند و چون که پیش آنها قاعده در آنکان این شده بر اتفاق چهار کرسی
سکه باشند این مرض مرده بکار آید و حال باین ملاحظه تا سه روز صبر کرده
در هنگام بیمه میکند از نه و روز و شب شمع در بالین او میسوزد و روز سیم دفن
او مانند **کشتیها** که در دریای چین و در دو بندر هست دارند بزرگ و کوچک بیاید
از نه هزار تا نه هزار بار و طغیان آب و دو خانه اتش است چهل کشتی و بهمین
جا بار بزرگ که دو تا هم دنبال از شهرهای بادبان است و همه تجارت و انچه بار است
و دخل تجارت ندارد در دریا میبرند از بزرگ و کوچک و نیم و هر جا میروند
کرج نوزده آنها است و هر یک اسم شهر موسوم است یکی قبه و یکی برخود
دیگری لنگران و یکی اسیران و یکی برای سیاه قشلاق هر نوبت صد نفر خورد است

و باقی بادبند آنها نیز در نهایت استحکام و در دو خانه بزرگ کشتی است
ولیکن تجارت چین در تجارت سکو و بار جاها تمرکز ساخته اند مثال مبالغ منفعت میبرند
این کشتیها از شاه چین داده است کرایه بارها بسیار ارزان است فضا از وقت هم
نوع فرمایش از جاهای چین نقل بکار دوم هزار کرایه میکنند فقط عادت چنین شده
احوال کشتی اینکه تجارت برای جاها ساخته اند و تا جای تفحص در این کشتیها
طلب بازرگان کوه فضا کشتیهای جهت بازرگان در این دریا هست بزرگ
زور نو زیاد صد یا صد و شصت بار دارند و انها هست پیچیده اند و چیز
جان پیدا اند در شرح اجزاء و جهتهای کشتی از قدرت تحریر و تقریر خارج است
حرکات آلات او را باید بچشم دید و عقل باور کند زیرا در ارض عالم حرکت
در حقیقت طیور بسیار دم است **حبشی** طیور یکه در این جا بهم میرسند عبارت از ...
از همه قسم دو طیور در شدت دو رو و طاوس و طوطی و غیر بسیار رنگ بچه
گنجشک در اوداکان رنگ و صاحب طرز خوش است بلبل خوش ماه تابستان هم
وقت میخوانند و مرغ خانگی و کبوتر و قرقاول و بلبل و این چیز است چیزیکه
قدر دیگر کبک و تیهو است چون ... زمستان سه ماه بماند در دشت
بیضه اند پیش طیور است قدر ... که در صحراها هیچ کم صید نکنند و دو آباد

هر وقت قدغن است علی هذا با این همه سرما چنین طیور وفور بهم رسانیده
و در شهر کلاغ و کبوتر چنان با دهشت از هر جنس مرغ خانگی شده‌اند
چنانچه کسی با بهای چند از دو موافق الحال با یک صفت مناط ... مرغ هزار
دینار است چرا که بدون وقت چند از حوالی ملک و برو کش بسیار طیور کرم برای
سرما را بیابان می‌آیند و بعضی با نیز و شهرها طیور و بسیار و طیور وجود خوب
چنانچه طایفه ترک در تعلیم شکار از ترش و بطل کامل دارند غیبی و حوش فرکوش
فراوان است آهو کم بلکه هیچ دیده نشده و یک قسم گاو را از مریلهای جای آورده‌اند
بزرگ و ... نشانه روز در دو هزار چند به تعجب است که گوسفند این جا را که تا ده باشد
شانزده ما هم ... چند به ... گاو هم عادتی است ... گوسفند ... شد
... شده باشد ... دست کارهای علم ... انبار ...
کار بیشتر از نقد ... از که نقد هم بقدر ضرورت دارند همچنین ...
... آن دیده‌اند ... تمام ... بزرگ ...
اینجا عجب ... نقد ... مثل ... ایشان
که ... سکه‌های علم ... این بلاد هم از جا ...
اهل اینجا اکثر حیوانات آنچه از قصاب ... و ... نقد ...

حصبه مرکننده از تحصیل و سهام‌های آنها ... در شهرها بیرون ...
و کشش قدغن است کسی ... مضیف ... از هر که جا ... لقمه‌ای از او
ارند و در و بند محتاج مستحفظ است در جاهای لازم ... از اول ایستاده چه
زمستان و چه تابستان و چه سرما و چه گرما ... ساعت به ساعت عوض می‌شوند
چنانچه سرما با گرما ... باز ... ساعت ... از هر دو ...
... معاودت می‌کنند ... است و ... اول ... عوض در
گذرند و آنچه ... فصل زمستان رسم شده که ... اول ... سینه
ونشینی ... مخصوص آن مکان ... اول ایستاده ... می‌کرد
تا ... ساعت ... آید ... می‌کرد و همچنین ... سهمهای ...
که ... باشند ده قدم ... قدم ... است در
کوچه ... و ... نوعی است ... [illegible]
این شهر که با کمال ... شده ... ماندار
که هوا در ... است چرا ... روزی ... است ...
با یکدیگر و دارند که از دعوا ... و چون ... که ...
... آدم ... معلوم ... صاحب ... زمان ... هنگامه

دارای منسوج ملبوس روس ... است با سهابون بازار اینها با تنها فانفید از [illegible]
ایجادات و بلطبا رنگ شدن ملبوس مصطلح مصور باشد و این با ... [illegible]
و اختلاف زده و روس از خود انواع شستهای دیگر گردد که از دهقان ترکمان ملبوس
کلاه علی اینجا ... روس از ... اند قریب پنجاه سال است که در همه ... [illegible]
سایر دولتها از اروپا ... از تکلفات را ... است و لباس منحصر است کلاه و ...
منکوه و کمهای ... خدمت و ... هست ... مخصوص بکنند و ... [illegible]
مردم است و ... بسیار نوکر از رعیت در کلاه است و ... مختص شده و از
قلم درباب ... سبها قسم ... اول است و ... [illegible]
مثل ما ... و اگر ... از فرنسه و ... است سال ... [illegible]
که در لباسها و ترتیب ها تازه ملبوس بهتر ... با وضع زرکش و
پوشیدن این کتاب ترتیب میدهند با طراف مصور شده و جوان طبقه اهل
پاریس مسلم است همه از تبعیت آنها اگر ... سابق ... کلاه قباهی
... اول ... مختلف است و همچنین ... [illegible]
رشت سمور و سنجاب دارد و بطرافی ... و ... با فرسه حریر است و
در نصب آن اطراف و بهمین قدر که ... ظاهر ... کمند قانعند

زنه

۹۰

زنه و جواهر زینت که قباهای دیگر باب منسوج است خاص صنف تجار و از
عادت قدیم ... عنوان بطریق ... اما بصنف و ... قبا جبه و چکمه
می پوشند و کلاه ایشان بسیار کوتاه است زنهایشان نیز کلاه کوتاه ... [illegible]
چیز است که از بالای کلاه ... تا بالای ... پوشاند زن و ...
... بطریق روسیه اند الا آنها ماهوت قبا را رنگ خاکی و ...
عادت دارند و کلاه ایشان با روسیه تفاوت دارند طایفه قلماق نیز رسم سابق ...
رنگ ... لباس زن و مردشان شبیه یکدیگر است ... کلاه فرقه اناث
اینها از مردشان بیشتر است و ماهوت ... چهار گوشه بالای کلاه ایشان ...
و در عقب قبا و چکمه پوشیدن و در ... قباهای زن ... است
از تفاوت شهر متعلقات آن از کرور متجاوز است و هر روز ... بسیاری
ما شهر و مساجد ... خزانه هر روز ... است ... ساله ملبوس از ... [illegible]
وضع تاریخ جلد و دفتر شصت هزار ... سال و ... قیمت ...
سفینه ... با شهر و جمیع معاملات شهر ... صورت ... هزار ...
تفاوت قیمت ... کتاب ... مشغول است ... [illegible]
... در ... صد هزار ... و ...
... که اگر ... روسیه ... هزار ... از ... شهر

و پول کرا از نقره حصه دنیا را از روی صفحات خانها میگیرند سال سروار تقان

زبان اهل این ملک اگرچه ترکی و قندهر کامخطا است و قلماق جعلی بطیار عجیب

مفهوم خطاء دار زبان مخصوص دارند و ترکی و دری را هم اموخته هر قسم زبان بسیاری

دارند سلسله ورتبه هم جا عالم و صاحب منصب زبان زلیه و قبیه دارند

نفصاحت میگویند و کار رعایا از زبان روی زبان دیگر میرود خیره هر لغات

صاحب منصب و تربیت در الفاظ فصیح و نحو فصیح است زبان روی در وضع لغت

و بسیار ذکر در نشت و تمیز حال و حال استقبال الا الله سیاسات زبان کی

دانسته و در اجه ابیات متعدده وضع شده و در هر یک موضع استعمال علاحده

دارد و کلمه نشان عامه است فصاحت یک لفظ پیش هر معلوم عقلی که در زبان حال

تصور ارزاده تو پیش یک پیاده آمد و اگر زن باشد پیش با باتی با شخص حقیقی

باشد پیشاد با لفظ آخر و همچنین اگر زن گرفته دار زاده هر دو لفظ است

یک لفظ دارند و اگر در نسل یک باشد لفظ دیگر دارند و حقیقت الفاظ

از انجا معلوم است که شعر زبانی بسیار فصیح و مشتمل بر نحوب و تقیعات

و نکات غزل و رباعی و قصیده در مقامات عشق و محبت دارند و در سجع و قافیه

و تقطیع اوزان نیز قواعد کرده اند توریت نثر و قرآن کریم

آنچه الفاظ عربیه و ترکیه و مقامات فصاحت نثر عربی مثل خط خطا حرز عوض کرده

خط هم نمی‌نوشتند و هرچند در روش قرابی آنها از خطایان بیشتر مشهور کرده

در رتبه و نسبه دارد در هر یک خط علاحده دارند به هر نوع ترقی عمور و در زبان

حکایات در ساده اگرچه متداول کلمات و دقایق بیان فرقی در صفت خطا هم در روی

باطن رسانیدن است در حکایات و کتب و عبارت در قصه و نثر قلمهای مختلف

دانند و باهم نیز یکدیگر دارند و کلمات حروف اندازه و تعلیم دارد که خطایان

هر قدر در نقش و خط آن خط بسیار باشد بحسن صفت از آن خواهند نحو اعراب و اشباع

هر جزء کلمه است بسیار حروف را از یکدیگر منقطع قرار داده و در تحریر آن قلم

محکم خوانند با نقطه پیش و هرگز در حکم و در عبارت از پیاده و کدار را باسم خلاوند

ذکر کنند و نفس اسم هم دارند مثل **دیوار کانها** که برای هر دو امر در و مهر

مقرر است و تحقیق این کار آن حکام جا از تحقق در کثرت و عظمت نیاز در او امیر است

که بر جمیع دیوانخانه حکم دارد و حکام که پیشرو حاکم ان در قرار خانه نوشته این

دیوانخانه معلوم کنند اگر اعلی دیوانخانه‌ها در امور بی تاخیر و تقلیبی کننده دار

این دیوانخانه آن مرتبه و شان دارند و در بعضی کنند اصل نیز این

دیوانها ده نفر منتخب حاکم در منظر اول جا دارد و نایب حاکم در منزل

حاکم و همچنین دو دانکان ایشان است که دیوانخانه شهر و دیوانخانه کوچک

که مهمات متعرض در هیچ نشسته اند دیگر دفترخانه حاکم است در شهر و متعلقات
شهر و سایر جاها احوال و احکام حاکم را منتشر می کنند دیگر [illegible] باید
که امین [illegible] شهرها [illegible] باشد [illegible] جمع بزرگ این
دیوانخانه است و مستحفظ [illegible] است [illegible] بفرستاده [illegible]
[illegible] این بزرگ است که در شهر اگر حاکم و نایب حاضر نباشد [illegible]
حکم کند دیگر [illegible] احکام [illegible] قتل [illegible]
[illegible] واقع شود تحقیق [illegible] آن با بزرگ این دیوانخانه است دیگر [illegible]
[illegible] معاملات و [illegible] آن با بزرگ این دیوان
خانه است دیگر [illegible] که قبل از جمله امر [illegible] باشد
[illegible] کنند و [illegible] زیرا
که این دیوانخانه حکم قاطع [illegible] دیگر [illegible] است که احکام
[illegible] شهر در [illegible] عارض [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] احکام [illegible] شهر [illegible] احوال
و تعلقات رعیت خود را با بزرگ [illegible] دیگر [illegible] در اطراف

شهر

۹۲

شهر [illegible] احوال و تعلقات رعیت خود را با بزرگ
[illegible] دیگر [illegible] در اطراف شهر [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] است که [illegible] باشد در [illegible]
[illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible] آوردن وجه و [illegible] که [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible] دیگر دیوانخانه [illegible] است که [illegible]
تجار و [illegible] شهر با [illegible] در [illegible] نشسته و [illegible] شهر [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] امور صغار و وصی [illegible] این دیوانخانه
است [illegible] دیوانخانه [illegible] تغییر [illegible]
[illegible] وارث و با وارث [illegible]
دیگر [illegible] دیوانخانه است که [illegible] در امور [illegible] تجار
است [illegible] قطع و فصل [illegible] دیگر [illegible] دیوانخانه
معاملات [illegible]

اینجا خاص مرکز سینود دیگر است دیوانخانه است برای محاکمه سپاهیان و حکام
و امنیه مخصوص است جهت ماجرا[ی] خفیه به غیر پیغ خوانده است دیگر
پرکورات شأن این شخص این است که در حکام و اکرا[م] احکام را به پیشته اهتمام کند
گذارد و حکم معمول با هر جا بخبر گیرد که از جمله امور دیوانخانه حق دیوانخانه
اعظم سکوره متوسطه اداره فرمان است عرایضه عارض را به ترتیب تقویت
دیگر دیوانخانه است مخصوص تحقیق اینکه از مال دولت یا صاحب منصب از هر
جهات فرار یا بی شمار جاید تحقیق کنند که از برکت او با ترقی رسیده
یا به سبب فرار کرده دیگر دیوانخانه است برای گواره و اهل قزاق
رئیس اینجا میرالماس ملقب باتمن دیگر پوچت و اینجا موضعی است مبنی
به عمارت عالی بر کنار رودخانه که تمام امور [illegible] و لشکر دریایی در این
موضع مضبوط و مرتب در جمیع روسیه اسم چنین موضع است کشتی کار و غیره
مجموع در کارخانهات پترسبورغ [illegible] ضبط حساب و نظم و نسق متعلقات
دریا همه با رئیسات بزرگ اینجا دریابیگی است که به اصطلاح روسیه آدمیرال
باشد و حکام امور [illegible] قرار [illegible] احکام عالی مرجان منصب دریابیگی [illegible] است

اختیار

اختیار رئیسه و امور دریا باز باید حواله با او است و غیرالمه به جانب او
در نوشت کار رکوراست دیگر دیوانخانه [illegible]
منصب شعبه است که امر کرده تا قلعه و شهر متعهده او است و رجوع کارهای
قلعه داری مستحفظ و قراول کفایت [illegible] دیگر دفترخانه است
که شرط نامه و قباله و اجاره نامه و لزوم جمیع و انقضای موعد ملکات
وارثین جهات و ثبات در معاملات مردم دخل دارد با مرکز ضبط
اهالی این دفتر شده و اقدام در جمیع اعتبار ربا فقط [illegible] دیگر پچتخانه است
نقیب چاپار رفته و نقیب بزرگ اینجا [illegible] میسر است نگارش همه واقع
پچتخانه روسیه از طریقه مختصر نویسی در است مدار آبادی مملکت در روسیه و نشر
احکام و چاپار و حمل اوامر تجارت به نظم چاپارخانه است در هر شهر و هر
قصبه و قریه همه جا اخبار و احوال همه روسیه معلوم است در جمیع
راهها چه در معموره و چه در غیر معموره و در دخل مجموع مسدود است دارد
سر فرسخ و چهار فرسخ فاصله پچتخانه ساخته شده و هر جا مستحفظ نقد و مال
سالدات و ترتیب کرده اند فرضا ضرر ایشانکه [illegible]
[illegible] تو بخانه و سالدات [illegible]

و اهالی داغستان بسیار کم اتفاق می‌افتد که بخواهند بروند
و آینده چاپارخانه ساخته شده و هر جا منزل لازم است سالها است
در تونس گذشته اند فرضا منزلها در کتاب داغستان متصل است
از چاپارخانه و سالدات [illegible] و این دعواهای داغستان
بسیار کم اتفاق می‌افتد که بخواهند بروند و آینده چاپارخانه
اسمی برنامه در هفته روز یکشنبه و چهارشنبه کاغذ میگیرند و هفته
دیگر با عقب نظر بترتیب و بعد ساعت عصر شنبه و عصر سه شنبه
جواب را صاحب کاغذ می‌رسانند وزن کاغذ اگر بقدر [illegible]
باشد نیم چهار مثقال هفت شاهی میگیرند چنانچه از قرار یا به
مثلا پنج یا شش مثقال یا هشت مثقال وجه دولتی را خواهند
گرفت و همچنین هر صد ریال [illegible] دو دینار محصول است اگر وجه نقد
تا نه صد دینار می‌گیرند و [illegible] میشود اگر تنخواهی کنند از عهده
بر خواهند [illegible] بعد از شش ماه مهلت در چیزهای دیگر از روی قدر است
هر کدام که [illegible] پنج سیر را هر صد دینار خواهند گرفت [illegible] مثقال
علاوه از پنج سیر با هر صد دینار است اگر از این وزن نیم مثقال علاوه باشد

۹۲
در هر صد دینار خواهند گرفت و این دستور است تا پنج تومان و بالاتر هم
هم بزرگ است از پنج تومان بیشتر شود در چاپارخانه از آن جانب نقل ندارند
عبور مسافرین نیز از راههای چاپارخانه در نهایت سهولت است همه جا
برای مسافر مهیاست حتی کالسکه است و کالسکه‌ها [illegible] چراغ‌ها
مضبوط و محکم ساخته‌اند و در اسب زیاد [illegible] و چون [illegible]
اسبهای کرایه [illegible] قرار داده‌اند و در هر فرسخی [illegible]
خوش است که رونده و آینده‌ها از اسباب اکل و شرب [illegible]
کفایت میکنند و دیگر اینکه در هر راستی چوبی [illegible] نصب کرده
و شماره ورستها را از آن مکان تا منزل چاپارخانه معلوم نموده و نوشته‌اند
چنانچه کسی بخواهد بگوید چند ورست است که سر فرسخ باشد
سر [illegible] و [illegible] در [illegible] اگر بخواهند [illegible]
پنج چیز [illegible] جمع و خرج چاپارخانه‌ها را تخمین کرده‌اند [illegible]
وضع مخارج [illegible] ساله [illegible] خزانه [illegible]
جات نیز در عهده چاپارخانه است [illegible] روزنامه [illegible]
روزنامه‌ها از مسکو [illegible] پنج [illegible] از مسکو [illegible]

جمع محروسه روسیه تجار غیر تاجر از آنچه سالیانه مبلغ پنج هزار دینار
باید بدهد لیکن از تجار مبلغ هم چهار دخله وخارجه [illegible] است وهم تجار
طالب پیشتر دارد وسالیانه پنج تومان داده تذکره بگیرند نامه بسوده دار
الطباعه روسیه خط با مهر گذشته روی دو قسمت هر کس در تمغا
طالبت مهر نشده قاعده که از پیشتر در جمیع ولایات کاغذ که
بر این شخص مهر نشده هم [illegible] کوچک [illegible] هم باید
باز کاغذ کوچک نیز مهر نشده این شخص است که گذارد تمغا
نولیسه ورق کوچک که کاغذ [illegible] رسید و [illegible] این ممالک
باز کاغذ باشد کاغذ مهر کوچک معتبر است مگر این است که
که کاغذ [illegible] با بر [illegible] در صحن با تمام مهر شخص
که مر فلان فلان در [illegible] فلان است که هم هیچ کاغذ
نوشتم و شکل میکنند مهر چهار است هر کار است واز [illegible]
کاغذ ودکوه روسیه لیاری کم مقید در خط نشسته باشند اگر کسی نامه
باشد با خط وکلای دیگری شهادت [illegible] نوشته خواهد
رفع از جانب فلان در این کاغذ است که هم مهر کوچک رسم است

کرده باشد و در نسخ و نویسش جواب محکم وغیر جواب
سؤال عدد از ایشان مثل خاصه دیگر دو کتابها ودیگر باید
که در فلان [illegible] و جواب فلان در کاغذ که نوشتم جواب نوشته
واکر جواب [illegible] صلاح آن باشد که بعد از اتمام حکم
کو دیگر فراموش سؤال و سؤال خلاف که [illegible] و دیوانخانه
عریضه داد و جواب بطول انجامید خود مطلب بزرگ دیوانخانه
هر روز مکلف زدوانه است سؤال السائل کشیده عارض [illegible]
دست از کار سؤال است روزی عدالت طلب چه بر کرده و دیوانخانه
رفت بطلب هر روز هر روز از جواب عریضه رسیدن بزرگ گفت
فردا فردا العذر طلب چه در عقده سالیانه عارض [illegible] شده و فردا
بزرگ بفرمان [illegible] فلان در دیوانخانه عارض [illegible] قصاص فرستاده
در رسم [illegible] دیگر پادشاه مجبور است که در اجرای حکم از
هر یک سؤال کنند با احوال این شخص [illegible] گفته فلان فلان صاحب
منصب است که در دیوانخانه عدالت بزرگ گفت دروغ میگویند
فلان [illegible] کاشته از پادشاه اقدام کنم [illegible] قرار اتفاق

آورده‌ام باین سبب که دیوانخانه پادشاه برای دادخواهی امروز
قرار داده فردا آنجا هیچ کار نیست و موجب تعطیل کوچه گردیده
نیز گفتم پادشاه رسم خوب کرده فردا سزاوار گشتن بود و اند
کشتی او در گذشت و در جواب مطلبی که خود نمیدید این حکایت دو دولت نمایند
در همه شهرهای روسیه یک قاعده و با تفاوت از ارکان نیست اهل جامع
و عرف در رجوع دیوانخانه و جماعت ارکان را برابر ع قیدی نکرده
که هر چه کرد عید روسیه قیمت در قسم آن عام است و در تقویم
سال ایشان نوشته شده و یکی خاص اشخاص مخصوص است و در اول تقویم
نیست از دو قسم عام یکی متعلق است بکلیسا از قبیل عید ظهور در حضرت
مریم و ولادت عیسی علی نبینا و علیه السلام و باعتقاد ایشان روزیکه حضرت
مسیح از میان مردگان رجوع نمود و اظهار معجزات آنحضرت
و کرامات خوارق عادت بر زبانهای ایشان و عظیم از همه روز
ولادت حضرت عیسی است و در دو شهر تاج گذاران و مسکوبیه است
که آنحضرت غسل تعمید دادند و روز که بعد از صلیب آنحضرت زنده
شده و از میان مردگان رجوع کرد و اسم این روز را غزل میگویند

مسکوبیه

٩٧

مسکوبیه و هر فرقه عیسویان این عید را پاسخ میخوانند و هم متعلق بپادشاه
دارند و آن است از قبیل ولادت و تاج بر سر گذاشتن او و تولد زن
داوود و اینها هر یک در هر روز حرارت واقع شده هر ساله آنروز عید میکنند
از همه بزرگتر در این شهر عالی سالی دو بار اسم اند آنش و جلوس پادشاه و در این
دو قسم عید عام ها و هر کلیسا با نوع خاص بوده و عید خاص متعلق
باشخاص است حد تعقیب زادن و ولادت هر کدام در روسیه هر شخص اینجا یا اولی
اناث یا ذکور و عید دارد یکی تولد و یکی اسم که ایشان و هر ساله این شخص در آن
هر روز از تیش و ضیافت ناگزیر است این است که جمله روزهای روسیه
بازدیک است یعنی عید است حکایت و شبی مهمان یکنفر روس و مسکوبیاد
مباحثه بود و هر یک مدعی آن بودند که عید ما بهتر است آخر قرار داد
در هر یک عیدهای آنکه را شماره کنند و هر که عیدهایش زیادتر از دیگری
برگشته شمار در مشرق که تعداد دوازده دانه هر روزی شمار کند
تا عیدها را اینها تمام رسید نوبت شخص روسی شد گفت امروز فلان عید است
و فردا عید است پس فردا هم عید و همه سال با اسم هر کدام شمار
برشمرد تا به آخر رسید که روسی از شماره عیدها

آن روز عاجز شود و بعد از کندن موهای ریش در پنجره بنا و بود و در یکبار همه
موی سر او را برکند فرمایا که مرا این کار از عهده تو کف ندانم امیدوارم
که امروز یکباره موی سر از عهده دارایم قوت غالب روبه کنم [illegible]
که با صحبت از گندم سفید [illegible] و اوری [illegible] اند گندم سفید شان در
نهایت لطافت و لذت [illegible] همه خلق شود [illegible] از قوت
رحامت گندم سیاه را ندارد و در این جهت مشهور است که ماده دیگر را
لشکر آرد و سیاه صرف کنند و [illegible] لشکریان خوردمان
روزگار این است که [illegible] اگر او در صرف غذا طعام [illegible]
سیاه در شوره [illegible] که [illegible] در خوردن [illegible] نان [illegible] صفت
دیگر آرد سیاه نظر باید که [illegible] که [illegible] قیام
معتبرات [illegible] دیگر هم از ده قسم است که از
[illegible]
انواع صفت [illegible] که [illegible] انواع
[illegible]
[illegible]

چرند

٩٧

چرند دیگر قسمی از جنگ است که بطول انجام شده است و از [illegible]
سیر [illegible] مصاف [illegible] خان [illegible] هزار و صد و دو
[illegible] ده هزار و چهار و شش [illegible] قران هزار و
سیصد [illegible] هزار و چهار صد و چهار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بعضی از قواعد و آداب این ممالک و ارتفاعات و انقلابات سخن
در این کتاب بر همچنان [illegible] قواعد [illegible] الشان
در [illegible] چنانچه شخص در شهری [illegible]
[illegible]
[illegible]
انچه را [illegible] مالکی [illegible]
کل ممالک [illegible] نود هزار و صد و چهار [illegible]
ملک [illegible] هزار و سیصد [illegible]

اینها نگفتیم در خصوص آبادی این ولایات بهم پیوسته و صحراهای آن
فیمابین ولایات واقع است بغیر از حکم امپراطور مسکوف مشهور نیست جاهائی که سر
راههای حکام و رعایا هست و این ولایات هشتاد و هفت شهر است حکام نشین و پناه و درهای
هرجا شهرها که معتبر خوانده میشود غالب اینها از متصرفات قدیمه‌اند ارس
کالینک • استرخان • وی‌بیک • ولادمیر • دانقده • دنکه • ولار اشتر
قرادانا • لیغار زنجار • لیغار باتک لولف • زنجابیر • اسکوک • قزان • کلوکه
کشت سر • کیشی نو • کیره • کاودنا • کاشرامه • کرشار بارنسکه • اورنک منسکه •
جی قزه • داقی لوی • مسکو • تبرشله • باری کاللا • ناوجرسکه • آزال • اجانسکه •
بزه • بیرم • تیراره • دارسکه • نیرابال • لاروسکه • بالتو • تیارت • لیکاد • تولی •
الغه • زبه‌زن • دیز بریغ • سرتاد • بیم بریک • بیم قرابال • سمالسکه • آسکو ابال •
کیادو • بقلیس • تابالسکه • نامرک • تولد • اوقه • خرکاف • حیران •
چرنه کاو • شیروان • بیه توبلسک • یرس • ترل • ربح کبر نشین حاکم
نشین های در مملکت با لیس است که از ولو مشهور است ورشو ترب لیف • لاتنک
روادم • سورلکه • و رنه کر شهر در مملکت فنلاند است • ابره • تزه •
و بر بریغ • قلقسق فارس • کرانا • هنیغ • زرت ترن • اوله • ابریغ • در مملکت ورشو

بعد از

بعد از وفات قسطنطین بن پاول برادر اعلیحضرت امپراطور السلطان نیقولای حسب الشریعه
تا کنون در صاحب اختیاریست و چون که یکسال است که شهر ورشو و در تحت تملک شده
متصرف شد اند و شباهت کامل بوضع روسیه بهم رسانیده بعضی قوام
امرای آنجا اکثر سالها امپراطور کوچک از لستان در ورشو میرند و نظر اینکه
اکثر امور آنجا در دست در تشخیص آنجا در سر هر فرسخ چوب با طولی در ضمیم
نصب کرده دو در چرخ وضع آلات و حروف اشارات نموده واز سر آن طرف
دیگر هرکدام بآنکه به فاصله با یک حرف در سر در دست نرسد
همین نوع حرکت خواهند داد و در حوالی ان حرکت چرخ در شهر در حرکه
در بریغ نوع که عمارت آنها نصب کرده اند ظاهر میگردد و مسافت فیمابین دوازده
هشتاد در دست امپراطور مطلع در بریغ که در خطاب عرض امپراطور
میسازند دیگری در ورشو صاحب اختیار آنجا را اطلاع میدهد و در آن طرف شهر
که چهار فرسخ جوار مشغول است که چرخ را حرکت زیله چرخ دیگر حافظ خواهد
که ونه کرده است که این اوقات که راه آهن فیمابین مسکو و بریغ با تمام رسیده امپراطور
همت بر کاشت که فیمابین ورشو و بریغ که هزار و هشتاد و هم در دست راه
آهن بنا نمود و همچنین فیمابین مسکو و بازار ملکاره راه در دست هشتاد در دست کیا

پنجم یکی از این عمارت است

بازار شود و هر نوع غله و اسباب بهر جا که خواهد در کار باشد بهم رسد هر جا که نظم
کار ملک خیر باشد و بهر صرفه جواز دارد با جهات رفاهیت قاعده رسم است
که حاکم با اهالی نظام در جهات دیده کار باشد و از جانب او هر روز شهرها
کوچک و قصبات هر ولایت با جمعیت بسیار واگذارده است و ربطهای صحیح رسد
حاکم از هر قسم خواهد خود وارسد این بلاد در نقد و کاغذ سکه است باید تعارف
نقد طلائی و نقره سفید سکه که مرسوم است بر اهالی رسد تمام آن سرکار وحشی اموال
رواج است و نصف آن که عده هر آن شش سال است که طلا و سفید از رواج افتاده
و معاملات همه تنها در خزانه غیر سکه که ضرب طلاهای عتیق سلاطین طلا و نقره و روپیه منحصر است
ملک نسبیر و نقره سکه کنار آن معاملات است که سه هزار و ده شاهی بیرون شاهی جمیع
معاملات در جعبه شاهی نیم و ارزن یا بیشتر و شاهی هفت شاهی است و هر
یک بعیار مخصوص مس سکه که هر سال از روی قیمت مس و چرخ دار کم بر تعارف است
و ارزان هم بیشتر نقره و طلای سکه این بلاد است هیچ خالص و طلا است
باین سبب کمتر کسی اراده وجه نقد از این بلاد به بلاد خارج برد و صرفه کند
و کاغذ هم که بر هر قسم است و هر یک با چاپ نقش و علامت آن محکم نموده است
و نظر ابطال و نقل بر وجه نقد مقدم است چنانچه از کثرت استعمال پاره

که

که بمعاملت باقی باشد که کاغذ رشت ایالتی پسندیده اند حال اعتبار خواهد
داشت ازین قسم و در قسم آن با منفعت و منزله مسکوک است از روی سند
است حقیقت و قسم دیگر کاغذ است که بطریق نقد رایج است بدست کسی که داده
این کاغذها هشت مرتبه دارد و هر مرتبه را علامت و رنگی جداگانه است یکی از
ترمناطی پنج مناطی ده مناطی بیست و پنج مناطی پنجاه مناطی صد مناطی
قسم دیگر که با منفعت یکی از مرسوم است بلیط بشرط منفعت آن این است هر که
پولی بیک روپیه بخواهد قاعده محفوظ باشد نقدی را بیستم او و چهار خمس بر دارد
همه نوشته خزانه خرج و امثال است و سفید مهر اداره جمع دارد پول اعتبار را از خزانه جهت
تحویل بیک خزانه چی است و اسم او و مبلغ و تاریخ تحویل گرفتن وجه را در آن
کاغذ نوشته با رسید و این کاغذ هست با منفعت است از روز ارسال تا چهار ماه حساب شده
دینار سال الحال منفعت حال هر نوع از ده صد تا وقتی که صاحب بلیط با او دارد
با دیگری وصول حق داران با رسیدن تقسیم شده بخواهند وجه را مسترد دارند
باز بخزانه چی مزبور رجوع کنند اصل و منفعت تا آن روز را خواهند
گرفت لکن وارث و دیگری هر این بلیط با او منتقل شده با مرور است وجه تحویل را
تا بگیرند و این بلیط در بازار رواج است لا اضافه و نه کم قسم دوم از بلیط

با منفعت طبیعت است بسیار معروف است و این از زبان هیچ عاقلی اظهر است
باشد که راه تنها این نرخ و سکه است که اکثر متداول شده چهار درجه
در طبیعت منفعت دارد و در نرخ منفعتی افزوده نمی‌شود و در بازار تطبیق کاغذ
سکه‌شناسی رواج است با منفعت اندازه که از اشخاص به شخص منتقل شود و این کاغذها
باب که از کثرت استعمال پاره و معیوب و کهنه می‌شود باید مراقبه با دوخانه
داده جلد وارث بماند اینها هم منفعت خزانه است مشهور است که اتفاق
علامت نقش سکه‌ای که در این ضرب به جهت از جعل [illegible] و دیگر مصنوع آنها که حکام آنها
منحصر است به کارخانه کنار شهر در نرخ در ارفع است و لفظ کثرت معدنهای [illegible]
در نسخ این خزانه رواج کاغذها از برکت طلا و نقره معتبر این ملک که هر دو لکه
معاملات کرده شده چیزی در دست حسب رواج است که به واسطه اعتبار
آن چیز همیشه دوام و اعتبار دولت سال‌ها خواهد رفته و [illegible] قطع انظار
از بلاد خارجه است ضرر و حقی [illegible] خواهد شد [illegible] تا اکثر [illegible] محکم گشت
و با کاغذهای متغایر و قیمت‌های متفاوت بیجا نیز درکنند چیزی که قطعی نقد
گذشت از این کاغذها هر که در رسم پادشاه درآید [illegible] می‌گیرند
داده [illegible] خارج اگر از بلاد [illegible] عزم مسافرت کند [illegible] دارد

چنانچه

۱۰۶

چنانچه در ولایت [illegible] معاودت با بر تعارف این است که از دولت یک ورق کاغذ
عقاب دار از خزانه‌چی مبلغ ده هزار و صد دینار می‌خرد و به حاکم ولایت ارسال
کاغذ می‌رسید که مبلغ از [illegible] فلان و [illegible] صنعت و [illegible] رنگ ملکی
نزد فلان [illegible] در دفترخانه حاکم [illegible] این شخص ترقیم گشته
و در حاشیه این کاغذ [illegible] شهر و [illegible] خطاب بر فرستد که این شخص
عازم است آنها را اگر [illegible] در جای حساب است خواهد گذشت و نوشته
باز به دفترخانه حاکم رجوع کرده و باز داده ملاحظه نمایند این شخص کاغذ
تمام را از خزانه‌چی مبلغ ده هزار و صد دینار می‌خرد و در دفترخانه حاکم این کاغذ
خواهد نوشت این شخص چنین است حاکم نیز در ذیل این نوشته [illegible] خواهد گذاشت
یعنی اسم [illegible] و مهر آن مهر حاکم [illegible] فی الحقیقه مهر دولت است که [illegible]
و این شخص [illegible] از این شخص از راه [illegible] عازم است [illegible] کاغذ
او را به همه جا [illegible] می‌گذارد و چنانچه نقد و جنس [illegible] داد [illegible] بزرگ
[illegible] کند [illegible] داشت
باید [illegible] از خزانه‌چی [illegible] کاغذ
اول [illegible] کاغذ دیگر می‌خرد [illegible] آن [illegible] برای [illegible]

هر روسیه در شهر که دارد و در کاغذ معلوم کند و این مسافرت چند روز از
زمان فلان روسیه را قطع خواهد کرد و چون آن شهر به جای کاغذ بزرگ
پچمانه بدهد و از آنجا دسته عرض شود و مکرر که در پچمانه ها اورد منزل
به هر شهر خارج شود و کرایه اسب تا چوان بخش است و اگر مسافرت غیر خارج
در بار دیگر روسیه است در هیچ تفاوت نمی کند مگر در جنس کاغذ بلیط که جهت
کاغذ بلیط از شهری به شهر دیگر روسیه هم متفاوت است و در هر جا که حاکم نشین است
بلیط را تجدید می کنند و این قاعده برای چه همی که از رسوم مستحدثه این ملک و
پادشاه [illegible] است برای مسافر اوراق یک باشد در جهت ایران از جهت
کاغذ و قضات نوشته اند که در هر دفتری طرف رجوع کوایی دارند
پچمانه یازده هزار عام [illegible] و یک باشد در مسافرت مطالبه و پانزده کی روسیه
شانزده هزار و پانصد دینار و هیچکس مستثنی نیست مگر فقرا و امرا و اطفال
و یکی از قواعد مستحسنه روسیه این است که امرای که از سمت خوارزم و سرحدات
مشرقیه و دیگر سرحدات خود انها را یک صد دو روسیه مرسانند بزرگ آن
سرحد جنابه جهد کند تا او را مستخلص کند بعد از خلاص کسی یازده بار
چو بانه و رفقا ها ناکه متفاوت است در صدد و اصلاح مزاج او برآید

بعد از

۱۰۱

بعد از چند روز او را با استحفاظ و پرستار روانه ولایتی کنند بجهت وطن او
در شهر بشهر حاکم به حاکم دیگر بسپارند تا بجای مأمور دولت او در بجای امانت دارد
بسپارند و قبض حاصل کنند هر گاه از دولت دیگر کسی در بلاد روسیه باشد
به حکام ولایات رجوع است او را در سرحد دولت او کنند و به حاکم سرحد
سپرده قبض بگیرند چنانچه این اسیر در عرض ... ماه نامه طلب آن ولایت
بجای او امر است و در انفاذ چند ده دوازده نفر ... رسم گرفتار اند به
خوانین امیر خوارزم شده بودند از این مرغ که در سرحد خوارزم و خاک
روسیه است گرفته اورده و قبض حاصل کنند و بعد از آنکه مطالبه نموده باشد
نامه انها را با وطان شان فرستادم و در باب رعیت و جمله هر گاه
اهل نظام و ذکور باشند بلیط و با شهر [illegible] ندارند حاکم [illegible] شهر معروف باشند
داد که غیر معروف باشند از ... تذکره خواهند گرفت و هر گاه ذکور
است چنانچه در ملک گرفتار باشند تا چاره است باید و اسال
... پس باید ... در ملک یکی از این سه صنف ... باشد و لکن
بگیرد ۱ پروانه کلدی ۲ ... کلدی ۳ ... کلدی ۴ خارج باشد و مرتبه
اول صد و پنجاه ... است دوم مرتبه ... سیوم مرتبه ... تومان

تفاوت قول تجار به اعتبار و شان ایشان نشود در تفاوت قدر باشد و اقرار
داده اند قرضها مالی که کسی بخواهد در شهر این سه نفر و هر کدام صاحب یکی از
این مراتب سه بعرض بیع در آورد تا شخص صاحب مرتبه اول تمام نشود
صاحب مرتبه دوم نمی تواند شیئی بفروشد همچنین صاحب مرتبه سیم چنانچه کسی سرمایه
خود را تجارتی نرسید و بخواهد کسب کند باید خود را در سرمایه که دارد باسم دیگری
کند که تجارت یا از زمین ضعیف کار عمدی یکی قیمت ده منات و التزام هم
که زیاده از سی تومان هر کار خود و فروش نکنند چنانچه از سلک کسبه و تجارت
دیگر و بیع سخت ممارست ندارد و در شهر وطن خود مشغول کسب باشد
لازم ندارد و اگر بخواهد بشهر دیگر رود دو کاسبی و برده در توقف کند باید
از حاکم شهر تذکره بگیرد که موعد آن یازده ماه و قیمت آن ده منات
در دست داشته باشد چنانچه موعد این تذکره منقضی شود باید دیگر از حاکم
شهر اول فرستاده و از او تذکره بسته و یا عذر آن را [illegible] در [illegible] باید تا
که هفته این تذکره حکام بسر برده [illegible] ممالک [illegible]
روسیه [illegible] در سه [illegible] ملیون و چهار صد و چهل و چهار هزار است [illegible]
نفوس مع [illegible] روسیه پنجاه و چهار ملیون و نود و [illegible] هزار است جمعیت ممالک

فیلاد

فیلاند [illegible] ملیون و پانصد و [illegible] هزار است جمعیت مملکت لهستان
[illegible] چهار ملیون و شش صد و پنجاه هزار است و نقصان خلایق در روزنامه
سال اهالی ایشان مشخص میشود که عدد آنچه تولد شده و داخل حساب
[illegible] و در [illegible] سال بوده [illegible] این جدول [illegible]

طوایف	[illegible] مرد	زن	[illegible]	[illegible] مرد	زن	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وضع ضیافت روسیه بهتر و بزرگتر ضیافت ایشان بال است بال یعنی بزرگ استعمال
این لفظ در مهمانیهای بزرگ علی الاطلاق مطلق است که بفرد کامل متعارف و این مهمانیها
غالباً در جاهای وسیع الفضا میشود یا در اطاقهای بزرگ باشد بر ترتیب می‌چینند
که تمام کمال تزیین است [illegible] مرد و زن و راه رفتن و نشستن ایشان را [illegible]
از انواع مشروبات و خوراک و مطعومات و اقسام موزیکان و سازها و هر که را دعوت
کرده‌اند اگر صاحب زن و عیال است با زن به مهمانی خواهد برد و ترتیب که وقت شروع
رقص باشد زنها و موزیکان [illegible] جمع میشوند [illegible]
برقصند که اگر در رقص اظهار اکراه کنند [illegible] از نقص صاحب بال است
و در ضیافت نقص دیده باشد و ایشان [illegible] تواضع [illegible]
و در این مجلس این ترتیب از [illegible] اوقات [illegible] در مهمانی در ایستادن و نشستن
و راه رفتن و سکوت و تکلم و خوردن و نوشیدن مختارند [illegible]
و در هر شهر روسیه عمارت مرتفع و وسیع از طرف دولت ساخته شده و با اسباب
از قبیل مستقل و میز و غیره [illegible] که خواهند مهمانی کنند و مکان
وسیعی نداشته باشند و این عمارت تحفظ دارند [illegible]
شخص [illegible] اسباب [illegible] آماده میکند [illegible]

ترتیب

١٠٤

ترتیب مدارس است حاضر تحصیلات تا کلیهای عالیه را کفایت کرده در علیها که
قسمت طبیعی و ریاضی [illegible] است و از [illegible] حاکم و محکوم
معرفت [illegible] عمارت
که [illegible] موسوم است [illegible] منتقل است [illegible]
نیز [illegible] در مسکو و پتربورغ و بعضی از
شهرهای بزرگ عمارت متعدد است یکی مخصوص [illegible] است
پادشاه [illegible] و دیگر برای [illegible] طبقه [illegible] روسیه حسب
المجموع [illegible] هزار و [illegible] باب [illegible] تعلیم [illegible]
[illegible] است برای اطفال [illegible] خواندن و نوشتن [illegible]
شصت [illegible] باب [illegible] است [illegible] علاوه بر نوشتن و خواندن
[illegible] چهارصد و [illegible] باب در مرتبه سیم است [illegible]
که [illegible] نحو و صرف و ربط عبارت و تحقیق معانی الفاظ [illegible]
مرتبه [illegible] مدارس تحصیل [illegible]
در مرتبه چهارم [illegible] است که [illegible] جغرافیا و نجوم [illegible]
[illegible]

دیگر از این مدرسه‌ها [illegible] اینها نیز در همه جا [illegible] دارند که در مدرسه‌ها
پیش از سن سه سالگی [illegible] ده مدرسه در مرتبه پنجم واقع است که بعد از آن در
هر مدرسه‌ها با کمال [illegible] خواهند شد و چون در این مرتبه [illegible] علم
تحصیل کامل است کاملین اینجاها در صورت تصدیق معلمین همه قابل [illegible] میشوند
و این قسم سه درجه دارد درجه اول سه مدرسه است و درجه دوم یک مدرسه است
و درجه سوم شش مدرسه کاملین این درجه باید همه [illegible] بدانند و هم علم [illegible]
[illegible] ترازوی خیلی بزرگ را هم [illegible] معدن‌ها [illegible]
[illegible] طلا و نقره [illegible] است [illegible] سابق [illegible] معدن‌های
ملک [illegible] چیز است که هر چه تازه پیدا شود [illegible] ایشان است و از جهت
معدن‌های سابقه [illegible] دیگر حاصل معدن‌های طلای [illegible] هزار و
چهارصد و [illegible] هزار و سه پوط و [illegible] پوند و پنجاه و [illegible] مثقال است [illegible]
پوند و پنجاه و [illegible] مثقال است [illegible] و چهل پوط و [illegible] و سه پوند [illegible]
مثقال [illegible] معدن‌های پادشاهی است باقی از رعیت حاصل معدن‌های طلای
سفید که [illegible] طلای زرد برابر است در [illegible] هزار و [illegible] پوند
دوازده پوند [illegible] مثقال است و [illegible] پادشاهی است [illegible] از رعیت

معدن

١٠٤

معدن [illegible] این طلا در قیمت نصف طلای زرد است بلکه کمتر زیرا که
آن که در وزن از دو مثقال [illegible] کیمیاگران [illegible] رواج بود [illegible]
سالی که [illegible] ضرب [illegible] و چهل معدن‌ها ضبط خزانه است حاصل معدن‌های
مس در [illegible] سیصد و شصت و نه هزار و صد و نود [illegible] پوط و یک
پوند است سی و یک هزار و صد و سی پوط و سه پوند از [illegible] پادشاهی است و باقی [illegible]
معدن‌های آهن نه ملیون و چهل [illegible] هزار و سیصد و شش پوط [illegible]
و سه پوند [illegible] چهار هزار و چهارصد و [illegible] پوط و سه پوند از معدن‌های
پادشاهی است باقی از رعیت حاصل معدن‌های چدن چون در [illegible] از ده
ملیون و [illegible] هزار و سیصد و شصت و چهار پوط و یک پوند
هشتصد و [illegible] هزار و پانصد و سی [illegible] پوط و یک پوند از معدن‌های پادشاهی
و باقی از رعیت حاصل معدن‌های نمک و نفط در اجاره است [illegible]
[illegible] نقد عاید خزانه میشود [illegible] مثقال روپیه [illegible] از مثقال [illegible]
یک پوند یک [illegible] است [illegible] و شش مثقال [illegible] است [illegible] مثقال
[illegible] چهار [illegible] یک پوط است که [illegible] وزن [illegible] ذکر
بازارهای [illegible] در صحرا [illegible] معارف [illegible]

بعضی بازارها در وقت در صحراهای روسیه واقع میشود مکاره در صحرا
باید که هست و باید که در صحرا باصطلاح اهل این بلاد بازاریست که
در وقت مخصوص در صحرای مخصوص واقع شود در ضمن این بازار منفعتهای کلی
برای خزانه و تجار و عامه رعیت دولت روسیه بر وقت قبچاق
فصل در صحرا ... بشهر ... قریب جوار ... بازاری ... دار
در آخر هر بازاری سال موعدیست و باید قبل از موعد و پیش از وقوع بازار
در ورود ارباب معامله مستحفظ و ملتزم در آن مکان حاضر شده و در نصب
کننده و علامت انعقاد آن بازار بر داشتن بیرق خواهد باید
تا فردای آن روز راه احدی از اهل معامله در مکان مزبور توقف نکنند
زیراکه مستحفظ دولت مربوط و بعد از پیش آن هیچ کس جماعت اموال تجارت و ...
حکم ... قرار گذاشته و ... بازارها ... مشخص شده که اگر کسی ... از ... نقل ...
... خود را ... اسلام کند ... بالخصوص ... است که ...
عمارت و زمین این بازارها از ... است که آن ... [illegible]
خواه ... و اگر عمارت از ... است حق الارض ... بدولت ...
... از همه بازارهای روسیه که در ... [illegible]

خرید

خرید و فروش از جواهر و ... و پارچه‌های ... ممالک با شرکت کلیه
کلیت بازاریست که در وقت متصل بشهر نژده و ... شهر ماسکو
دکاکین عمده اکثر شهرهای روسیه که بمکاره شهرتست در نزد ... روزها خرید
و فروش این بازار سالی ... جماعت ... کرور و صد و پنجاه و چهار هزار
و پانصد و پنجاه و چهار تومان پول ایران ... این بازار ... کرور
و ... و نود و سه هزار ... و نود و پنج تومان خرید ابتدای ... این
بازار پانزدهم ماه ژوئیه روسی است که وسط تابستان و تا پانزدهم ماه اوت
مطابق ... و انتهای زمان آنست و پنجم ماه اوت روسیست که
... و پنجم آب ماه رومی است نصب بیرق در این بازار
علامت ... و نظر ... خلق ... آن خبر ... است و دوازده
بعد از بر داشتن بیرق ... صاحب منصب و پیاده و سواره نظام
بمحافظت و توقف مأمورند با وصف این بازار اکثر اتفاق ...
معامله در این بازارهای مکاره و شهر نژده ... سال ... دولت ...
که این وقت زمین ... هر ... خوراکی ... و صحراهای ...
و تازه و چراغات هر جا ... را ... این مکان حاضر ... [illegible]

خریدار بهم رسد بازار بسند و به حفظ حرمت و زنها که سال بسال قسم شده عالی شده است
پاشا هزار دار اردو با دلیری امپراطور شانی امپراطور آینده […] مکاره سابقا
چنان […] نموده مذکور است تا بیست سال قبل عمارت داشت […]
و در تصرف شخص […] بود که اداره […] ضبط و ربط […] آن […] او
عمارت و ملکیت خود را به دولت منتقل کرد و […] نقاشیه
ملک […] را […] سهل […] هر […] است […]
کلی […] و […] عمارت بنا کرده و […] نقد […] است […]
که در […] بازار […] دارند و دکاکین و انبارها تمام […]
و چون […] آن […] می‌گرفت آنچه […]
[…] چون […] چوب و […] سال اول
[…] و […] سال […] آن […] سال بسال […]
که […] این […] مکان […] مرتبه رسیده […]
دکاکین و انبار […] هزار تومان کرایه دارد و […]
و اطراف این بازار […] است تقریبا چهار […] و حکومت این بازار
[…] ملک است […] رسیده حکومت دارد و این

بازار در جمیع ممالک در رتبه در مرتبه اول است بعد از این بازار بازار […]
مجمع جمعیت و معامله در مرتبه دوم واقع است فروش این بازار چهار
کرور […] نقود […] هزار تومان است و خرید […] کرور و دویست […]
هزار تومان مدت معامله این بازار یکماه است بعد از این بازار بازار
کیوان است در مرتبه سیم مدت آن بیست و چهار روز است و خرید و فروش آن
نصف بازار اول است بعد از این بازار بازار […] است در مرتبه چهارم
مدت آن […] است و هر روز مبالغه آن نقد […] است بازار کیوان است
بعد از این بازار بازار سیم […] است در مرتبه پنجم مدت آن ده روز
و جمع […] آن نقد […] بازار کیوان است بعد از این بازار بازار
[…] است در مرتبه ششم مدت آن […] روز و فروش آن […]
بعد از این بازار بازار […] است در مرتبه هفتم مدت آن […] روز است […]
کرور […] بعد از این بازار بازار […] است
در مرتبه هشتم مدت آن […] روز است و […] فروش دارد
بعد از این بازار بازار […] است در مرتبه دهم مدت این بازار یکماه
معامله […] این بازارها […] مرتبه […] مدت معامله آنها

خرابات زیاده از پنج روز تکرار و هر روز شب و این قسم شصت و دو بار است
لشکر هم چه خوارزم لت رو به مرتبه سلیمان است اگر چه مقام این طایفه
از مقامات این طایفه امور بسیار کامل است شده از اول تکلیف است این آنکه شود
همین نوع است و هر نوبت اول تکلیف از کرسی اسم است و قدر رسید
از بیست سال است آخر تکلیف هر روز شب از اول سه جهد در چهل و پنج سالگی
لیکن پانزده سالگی عشق را امیدوار زندگی این پنج سال در خدمت نیست چنانچه
کسی او و دیگر روش مخصوص یکی باشد و او کان نیست و به بالاتر قبول کنند
در صورت تعدد یکی قسمت باز نباشد و دیگر آنکه با شخص سالک است
و در بیست و پنج سال ذکر از خدمت ظاهر بکرد و صاحب منصب شده حضرت او
ندارد و مرتبه‌های برخی و استغفای حضرت که چهل و پنج سالگی
مرتبه اراده است و دیدار پنج اسم او بخواهند داد تا همین که
صاحب منصب شده از وقت عرابه به هر حضرت رسول استغفار کرده میتواند
و این شخص اگر بیش از بیست سال حضرت فرضا در سال نوزدهم از حضرت
این طایفه به او بود اجرا در است صاحب سر بخواهد شد لیکن در سال
هشتم عرابه به چهار یک مرتبه را با اسم سر او بخواهند داد و اگر

درسال

در سال بیست و پنجم از خدمت عرابه به نصف مرتبه با سر او را خواهند
داد و هرگاه در سال سی و پنجم از خدمت مرتبه‌های تکلیف صاحب
منصب است عرابه به همه مرتبه از رسول با اسم سر او را در حق او هر
قرار خواهند داشت [illegible] یک سلیمان لشکر را این قسم گفته اند خلاف
آن عهده را او بها مختلف است چهارصد و سه سال از ایران سالها است
و منتظر شده هر یک را چون هیچ خبر از اینها چه قسم اند حکمی و در هر یک حکمی
که تا این آنها سالها است سلیقه نه کار پیش است هرگاه در بحر [illegible] اراده
با یک دو هر یک چهار بطالیان و بطالیان هزار نفر [illegible] و یک
چهل و هشت هزار کس است و این نه کار پیش حسین سال و قدر در یک
هفت مرتبه دارند مرتبه اول در هر طبقه قدر و حرمت ترکیب سال را
از این مقام نیست بلکه روی مرسوم است منزله الفرج خاصه اند و همیشه
مشق و تربیت اینها در تیر و پنج است امتیاز کاملی از بیماران [illegible]
و فرقان ماهر است سینه کلیه پیمان است و به عوام الکتب مامورند مرتبه
چهارم کارها بسیار [illegible] و فیصله اند و این چهار کار [illegible] جنگ و غیره
دهند و روز و دایم از دعوا [illegible] مرتبه پنجم یک کار [illegible] آنکه در صفحه

وطرف چپ آن ... مرتبهٔ چهارم کاردیس اول ... است

مرتبهٔ پنجم کاردیس ... یکی است مرتبهٔ ششم کاردیس ... است

مرتبهٔ هفتم کاردیس ... است ... شهرها و این کاردیس ...

لشکرها ... و درجه و قرار ... افواج خاصه ... که تا

... اول ... قلعه ... در ... از ...

... کاردیس است ... هر ... جا ...

... و هر ... هزار ... است ... توپچی ... که ...

سواره نظام و غیرنظام از قزاق و ... اهل ... از قلاع

و غیره ... چهل و شش هزار ... و چهار هزار ...

و ... از هر صنف ... و ... و ...

... قلعه ... باشد ... است ... لشکر ...

... سال ... در سال ... است و ...

هزار ... یازده هزار و دوازده ... هزار ... پیاده و سواره

در سال ... است ... لشکر ...

... اند ... حرکت ... ایشان علاوه ...

دیگر ...

دیگر کاردیس ... اینها ... سال ... است ... مرتبه

دو سال ... است ...

... است ... سال ... اول ... قسم ...

... هر کاه ... سالها ... است

... و ... هم در ...

... است ... در ...

پنج سال ... است ... تکلیف ...

... منصب ... اول مرتبه ... او

... است ... اول ...

... است ...

و اول ... است در ... منصب ... آن

شخص ... دیگر ... چون ... دارد

و ... از این ... است ...

آن قسم ... آن ... خواهد شد و ...

... و ... سال ... است ... تازه ...

بشهور شمسیه و الا بعد از یکسال در رجب مشهور است میلاد تا حال مشهور

اگر صحیح است تا ره ظاهر گردد بابت یالکا و نیک شمسیه و الا بعد از یکسال

باشد که تا حال در رجب بابت یالکا و نیک هم درست ظهور شده است

یالکا و نیک است با وجود تا حال در رجب و الا بعد از یکسال بعد از ظهور درست

بوعده میزان شمسیه و الا بعد از ده سال در رجب میزان الهادی سنه تا حال

است تا سنه هزار تا حال در مرتبه هزار اما را اختیار و شما ثابت که شرح دریا

موقوف بر ترتیب نسخه شده است اتفاقات که غالب آنها در تقویم سال روسیه

ذکر شده و ذکر آنها در این نسخه مناسب نیست از خلقت آدم و عالم تا به

این سنه که هزار و دویست و بیست هجری و هزار و هشتصد و پنج عیسوی هجرت

باعتقاد ایشان هفت هزار و سیصد و سیزده سال است از تولد حضرت مسیح علیه السلام

تا به این سنه هزار و هشتصد و پنج و یکسال است از ابتدای سلطنت روسیه تا به

این سنه نهصد و پنجاه سال است از وقتی که ولادمیر بزرگ در حالیکه شهر [illegible]

روسیه آورده تا به این سنه هشتصد و هفده و چهار سال از وقتی که ولادمیر

روسیه را [illegible] اند و [illegible] که در [illegible] شده تا به این سنه هفتصد و

نود و سه سال است از وقتی که مسکو تختگاه و پای تخت روسیه تا به این سنه

پانصد

۱۰۹

پانصد و بیست و چهار سال است از وقتی که شهر پطربورغ ساخته شده و تا حال

تختگاه قرار داده اند تا به این سنه صد و چهل و نه سال است از وقتی که

سلطنت ولایت قزان ضمیمه سلطنت روسیه شده تا به این سنه [illegible] سال است

از وقتی که روسیه در دریای بالتیک جزایر [illegible] و کنار [illegible] قبضه

لشکر دریائی قرار داده اند تا به این سنه صد و سی و [illegible] سال است از وقتی

که روسیه با روم در [illegible] و استیلای روسیه بر قرم تا به این سنه

هفتاد و هشت سال است از وقتی که روسیه در بحر سیاه که قرار دیگر است

سفاین حربیه گذاشته تا به این سنه [illegible] سال است از وقتی که

روسیه بر قراباغ و شیروانات مستولی و متصرف شده اند تا به این سنه چهل و

هشت سال است از [illegible] روسیه با ایران در گلستان آذربایجان

تا به این سنه سی و نه سال است از [illegible] روسیه با ایران در ترکمان چای

آذربایجان تا به این سنه بیست و چهار سال است از [illegible] روسیه با روم در

آدرنه [illegible] و تصرف کردن روسیه بعضی شهرهای روم [illegible] تا به این سنه

بیست و سه سال است از وقتی که ملک تفلیس مشهور بود [illegible] تصرف روسیه

آمده و حاکم بر آنجا گذاشته اند تا به این سنه [illegible] سال است از وقتی که

ناپلیون با لشکر عسکر آمده وو در مصر هم مغلوب و کرفتار شد تا هزار و
دوصد سی و هشت سال است از وقوع ره اده این چهار صد تاریخ و ملوک
شروع نمایش کرده تا هزار و سیصد نه سالست از وقوع ... با تمام رسیده
تا هزار و سیصد یک سال است از تولد اعلیحضرت امپراطور کل ممالک
روسیه نیکولای اول این دولت تا هزار و سیصد چهار و شش سالست
از وقوع امپراطور تخت سلطنت جلوس کرده تا هزار و سیصد پنج سیصد
سالست از تولد امپراطور روسیه الکسندر خاوران ... امپراطور
تا هزار و سیصد چهار سال است از اولاد ... اعلیحضرت امپراطور جهانست
اسیم پسرها اول الکسندر دوم که بیست سال سلطنت ... دوم
قسطنطین است که ما هو ... متعلق ... و گشته ... ولسکر
... نه بهمه اوست سیم ... چهارم ... از تولد ولیعهد
تا هزار و سیصد سی سالست از تولد ... شکار ارابا باه
زادگان ... تا هزار ... سالست از اولاد ولیعهد چهار ...
از وقوع که قشته و سیستان روز ... تا هزار و سیصد ... زده
سالست ذکر ... این قشته ... این قشته و جبه اشتغال

ابی

این غایه محمد قاضی شد و او بد و امر در غاضی تموق در سیستان بنود از ره
و نفوس و محل رجوع خلق کرده و حل مسایل شرعی کرد و بعد اتباع حضور او بخط
و قضاء و دفاع جهاد ترغیب میشود تا کرده خضاب از المجاهدین علاء القائدین
جلوس و با گو تشویق الکلام بر ما در سکه و ماده که انضباط اوا و هزار ... در بدا
از هزار صد و هفتاد ... تموق کار ... که از دفاع جهاد ...
می شد بر ضبط ارشاد و میرفت و لوم ... اجرا ... آلود ...
دکو ... ای جند ... قسم او صلح ... مرا وجا عار
... شدند و کار ... رسید ... ارسال او جهاد ... قوت
عیال او بر راه ... وجیع ... کردند و او ... غارت
اموال ایشان ... مصالحه ... مباح کرد و از سیستان
... اطراف ... متصرفات ... تجارت کرد و غنایم و اموال
... ارباب ... حال ... کرده ترغیب ... بهم
... عسکر ... کرد و اموال و ... حزم و حشم ... سکون
... اهل اسلام باشد و ایالت او ... گوید از
شرف ... اطراف ... حکم کرد و در ... عام کرده

که با شمائل و صفت پیش جنت خطایش جوره را از عهد صلاح و تقوی
و حجب نماید نواز طریق طمع مال و جود او ابر گفته زنبی پیر از او
و خواجه بود گفت اگر مطیع و مکروه و مبتنج و رحمت زر و خاک و
حیات و ممات در نظر ایشان ظاهر و ظاهر بی مکارم اوصاف یکی را از جمله
برآیدم در همه سو بار بسیار خلق و اشتهر و بکلم و جوب و منشور صفت او
در جهان روز بروز بجهت سبب شمائل امه الطول و ثبات قدم شده فاتحه
خواندند هم در آن وقت لشکر رسید از روسیه قطع مادهٔ این فتنه محیط
مرز و حکم ایشان گردید و ایشان طلوع فتنه مشهور است بر این کار سبب
شکست هر دو منتظر حالت میل شده و از طرف شرقی قبچاقان سامان او ممالک
در هند رسیده متصل است از جمل بحر خزر و از جانب مغرب ممالک تفلیس و از
جنوب نماحی و از جهت شمال قرار یافت شرفا حاجی ریحان
تا میل در ریاضات و مجاهدات و ترک خویش نفسانه از کدورات در
گذشت و خود را در فنا در دنیا و دوم سر کش مرتبه فانیه میداند که متعلقات
بمتعلقات و منوی ملتفت نبت نگاه نه خویش در نظر او با شوکت پسر
بزرگ او حالا مهات در سریر سلطنت او را از پسر سود در شمار اموات گرفته

پسر

پسر او که خود را اکبر دارند شمرده به عجب و لقب حاجات ارباب
دل بعهد خلافت که منصور و مقصود است و از غلبه ابلیکه جهت حج
این بقیه در نظر میدهد و نگفتم علم و است ذکر است که ما در او از راه
رفت و در فوق گفت که به سیاست قوت کرده و هر جانب که ما منصور هم
به رحمت هر آن که وقت خوب فزوده کلی آنچه گفت زنی حقی او
رسیده به که به در حق کسی که در صد و منبع مجاهده بر آید معنی گفت آنکه
بمقتضای حدود شرع متحق صد با زبانه ذات والا امر فرمانبردار در بکاره
بار با زبانست همین بیچاره لبی رسیده از آثار و حالت کمال او نشاد و لطف
از معنی رسیده اگر پسر کمال صد که ما در او برات دم بخواهد بود معنی جان به
است هر حال ما ز بانه و دیگر اکبر دادر و بند از بهر او بنیاد در بکیو خوب
بخصی اینکه وقت ما در در سینه بکبر بکبر میلکه صفهار قبال مصروف حاجت
مبدل میکند و دیگر اینکه لشکر خصم بهجر و اینکه طلبار بجر و بهمال مکنون بنهار
خانه در امان است و با ما داد و در جمله رحمت سعادت میدهد و در درسته که
نه بیچ کس او رفته اند با گرفتار شده در این اوقات جهانی را از رحم
بهر سیاست نه در توقف ابنار از الوطن بلاد گو بهر مید به نه وقت

ملال آورد قیاد وجوه زکوة منحصر بود و چنین است که املاک و قراولات زمینها
در معادن که ناکسان ازرا معادن شدند و از جنس فلزات و جواهر حتی
طلا و نقره وادوات رسیده و دور دار الضرب باسم او در رواج افتاده و در آن
ساحل اسلحه حرب نیز صنعت کارها ماهر صنعتگران آمده و در تعلیم دادن صنایع
جهد بلیغ دارند و بهر یک منصب شایان داده از دیار کسی هنوز تحصیلی
نداده و بمقتضای حسن تدبیر رای فرقه عسکری اول ساحل کتب داده و ثروت
او باجلال سلطانی است که مردم را نموده و مدرسه و اداره لشکر فقرا
و تدبیر حقوق را بمجد طلب ماهیانه که از دولت و خزانه عطا است بادکرات
و در مخارج اسراف نیندیرا که عظیم است او فرضا در کار فکر طوالد
و بعضا از وهم است غیرت و کنایه و سطر با [illegible] داده و احکام او که نشر تقرر
از کار عدا از ادم کاغذ نو حیر دیده هر دم کوچک و مختصر یکی خطاب بود
با اهل ورند و قرار تسلیه قلوب شان بازیرتبه در مجاری و جنبانها
مشغول شدند نبیه تبارک و تعالی اذن من امیر المجاهدین
ان ضعفتم علی فعل الخیر فلا تضعفوا عن ترک الشر
بالکلام و درما عنه دیگر خطاب بود که اینها از ولی لشکر و قدر وانی

شناسی است که بر در سوم او چیزی افزوده که نبیه تبارک و تعالی انه
من امیر المجاهدین قال الحسن بن علی علیه السلام اخسر الناس من اخذ
بغیر حق و اعطی بغیر حق انتهی کلامه و در شانها از شاهنامهای او
که در مرتبه مجاورت داده بود این الفاظ بر نقش شده و هو من تفکر فی
العاقبة لم یشجع حیثیت تکلیف زیبای تمام نموده و کلام قرارداد که او
را [illegible] حسنه از تجارت طاهر و منبع عمارات عالیه و بنا بر گرده ها
بابت تمکین نکرده و در اطوار سیاست برادری ملوک مشغول شده و در عالی خطبهای
فصیح در وصف عبادات و ریاضات او شنیده که تسمع از مریدان [illegible] تحصیل
و جایزه می گیرند در مدرسهای عالی که او بنا کرده و چون تقدیر فی از صرف و نحو
و معانی بیان و منطق و تفسیر و فقه و حکمت الهی و ریاضی و طبیعی و کیمیا و میلان
وانواع علم لغات مدارس شکوه و علمای متبحر از اهل ابنا و اطراف در آن مدرسها
عکوف جسته اند یکی از شعرای متفکر سلیکه نظم چه بود فته او نایه آسایش ما
یارب این شه [illegible] که در مصلحت آباد علوم [illegible] افکار
اشتغال است پس این اره تکالیف در شبه مانند او در قرب جوار
دختمان و جعبه و این شده نهر زده جزا است با همه عقبا [illegible]

همچنین نسخه‌ها دارند بارسال نیز هر دو کرد و خسارت در عوض عصیان ان
مشتمل نشوند و بیشتر غلطه در حسابها از قرار تقریر صاحب منصبهای روسیه
اکثر نسخ و حسابات در این باب مکرر بیرون آمدن ... و دیده و بزرگ در اینجا
دفع این خلل بسیار در سر گذشته و بسیار مشروح خاطر گشته شده که حسابها بدهند
چرا که بر این تعهد و حساب و حسابها افزوده شد در مذهب دیوان
اقوال مختلف مذکور است و اگرچه حسابی غالب اتباع او متفق نمیشد که بکند
که بگذرد از احوال و اوضاع این فن حساب آن است که ابتدای مستوفی جمعی
در دیوان البیع دیده اند که انکه شنیده این حکایه را می شود و هیچ ضرر بر دیوان
بلکه روز بروز نسخه برگیرد زیرا که برای تقادم دوام این ایالت قواعدی که
وضع شده از روی حساب و جمع آن را ثبت آن قواعد عادت و طبیعت نامیده
شد و از جمله قواعد تعیین نسخ است و هر وقت افزوده شد بر حسابی که نشده
قرضها ... خلیفه اول است و دو خلیفه دیگر هم در نسخ منظور است
با مضای ... کرده وقف ... تعمیر بنا نه کرده و شهادت و در این
نسخه دیگری ... آن است که اینها بر حکم ... حساب ... شد
بلکه ... حفظ و حساب ... کرده اند که قرضها در ... الکرش

کل

دیگر گشته که خلیفه او با میرزا هی بپردازد و میرزا ده ایشان مستغرق کرده دگر
خلیفه او نیز غیاب است خلیفه دوم امر و نهی کند و همچنین تا مرتبه ده از دو هم

تفصیل امر التوضیح فیما افرده و طبق

در ختام کتاب گوید نظم اگر صورتی سخن گوید و گر صورتی روان دارد بحق
آن ... همراه صورتم که جان دارد بود و دیگر ... قدیم اقل حاج
میرزا احمد خان ابن مرحوم ... رهائی را نسبت سخن در ترتیب
نسخه نه از مقوله ... در ... سلیمان ... عرب با ...
نموده در بارگاه عظیم خسروان ... کران ... عوض ... تا هر ...
که گفته ... و تازه کنند قوه که ... ابواطه اقبال
امرا ... و ... شده ...
در ذیل دیباچه ... که در ... امور ... که ... شده
تاریخ گفته و روزنامه‌ها ... زوال ... که یکی از ... حضور
اقدس ... که در تقریر ... کرد ... رحمه ... امر قدر
حضرت ... که ...
زنش روزنامه‌ها ... کتاب ...

تفصیل اوضاع عرض شده رباعی منازل کیفیت راهها و کوهها و هموار
و پستی راه و همچنین شرح اوضاع حاجی ترخان از عجایب شهر و نو آبادی و بلاد
و چشمها و انهار و رودخانهای آنجا و ترکیب اهالی و حیوانات آنکه بود
چیزهای غریب و عجیب در هوا و سمع که و اوضاع حکام و درب خانه و دیوان
خانه و حکم کلی نظم و نسق نظام و قشون از سواره و پیاده عدد او که و کیفیت که
چه قدر است و به چه کار اشتغال دارند و داد و ستد احوال تبعه و غیره از ایران
که در آنجا هستند از کسبه و تجار و حاجیان مشغول چه کار هستند به دقت تمام ضبط
کرده و ثبت نموده تاریخ نامه بنویسند که روزنامه تا نوبت سمانا شود
بجهت اطلاع حکم جهان مطاع مرتب نکرده است و السلام جای که در تقریر
جواب منصف نگاهش خواست لا در نعیم ندانست چرا که در شهر کعبه [illegible] ملاد
دیگر هم از اهمیت کعبه بود و رسید رخت است گاه با خیال می‌افتاد و خیال
بحال می‌رسد اگر چه در حق شرع [illegible] از تفرقه حواس پریشان شده
و از سوزش هیچ فکر نه سر از ره بیرون رفت چه در خطر کار مشغول هستم اگر
رضا در دل بود و باز در کل این سفر که از دریا راه [illegible] مقیم
اقامت است و امید رحمت [illegible] که نوشته بپایان رسید

عتاب

عتاب عرض جناب [illegible] که به تبریز [illegible] خاطر [illegible] باشد
[illegible] جواب ندانست [illegible] بیان [illegible] ملاحظه که
بعد از [illegible] با وجهی و چه عرض عجز و معذرت خواهد نمود با اندازه
وسع در تقدیم [illegible] مبلغه حال که دارد و این جاک شد حالت عجز [illegible]
و به بنای [illegible] با مردم داخله بود یا خارج از داخله و اهل کسب [illegible]
[illegible] [illegible] نظم این [illegible] [illegible]
[illegible] حین و حین لم یقنعوا بالنذر الیسیر عن خیر الکثیر
[illegible] گاه [illegible] قوم عاد [illegible] که چرا
[illegible] عادت [illegible] مخالف برد گاه با خدا [illegible] دارند و
گاه با خدا [illegible] طوفان [illegible] نوح [illegible] یا از خوف غرق
کشتی [illegible] نظم [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] فرغب عن الداخلة الی الخارجة [illegible]
که [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

و جهان دانشمند پرستنده‌ای فدوی از روی اخلاص و نیکوخواهی است ارادت
نیز معترف که و کاشف قصوری است که جای گزار آید بخیری منتسب هستند که
وکفی بالله شهیدا که بخت بلند و اقبال مصون از زوال شاهنشاه
عالمیان پناه مالک رقاب امم سایهٔ آفریدگار عالم و سایس عرب و عجم پادشاه
از دودمان جم وارث ملک کیان فخر فرمان دهان جهان اعلیحضرت قدر
قدرت شهریار کشورگشا ملک آرا سلطان السلاطین خلد الله فی الارضین
ناصرالدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه که موجب امور اهم است ارادت حضرت
اندیش امثال ما بندگان تا ابد در بلاد و ممالک محروسه حفظه مرتبت که در آستان
سلیمان مجلس بنیاد و جلوس سلطنت به بیداری روز و کوه و بادیه می گذرد که در آن
آسمان نشان ترجمه کرده‌ام نظم که رخنه پدید آید در ملک سلیمانی کاندر وی
مهر همی روز گذارد با عنبر سارا چه کند خنبر لفظ گردون خوش خاک چمن دارد
از آیات دالّه و علامات واضحه اقبال بی زوال آن شهریار ازین سهو ری
بوح الاطبا فراه که در بلاد خارج مشاهده گردید که سفره درست علیه اکرم
در بعضی بلاد و عالم بعد ری و از این جا هند که از اقامت چند سال اکر ابدارید
دیگر بعد از تحصیل تمام از شعبه‌های ... تصرف در بعضی معقول و نقدی پیش

عرب

عرب ایران بومی عشق دست و این همه فیروزی جهد عرب بزرگ بر او جزء ترقی آ
سوان اطفا رعیت و عرض ارادت ما بندگان را در بلاد دور به زبانی دیگر
امور مملکت بهیت دفاینه که در اوقات مجلس اطفا مرتبت مستحضر گرداند
شان و پرستش آن و نشان راکه نظران این بلاد اللازم بکمال کرده و اند
این دو رسول از سکه کوکبه همیشه فیروزی اکره فاقد بردن ایوب را
این فخر هر گز از ذوق فردی مرتفع نمی شد که با سلطنت عشق و آداب
واری فنون از علوم و آداب ترتیب و تألیف کتاب ما مورست علما
منسوجات خوب ایفا دارند و جئنا ببضاعة مزجاة کتابی است
که محض عدم انقطاع رشته ادب زنا کیه صنایع حکم کم علمحضر مختصرا ع
سعادت انجام فهم ارست سخن کوته بر بنیاد ترجمه آن السبب از حظائها
و ندا سبب که فصول و اجزاء این رحیزه از ضرورت زین کتاب بیکمه
برات الدرس هم گذشت ایه همین نظر واتفاق حضور مهر حضور
اقدس عکس برای منع قبول کرده و در عالم طبع قصیده که مشتمل تام
کتابت ترازو اطوار کوچک میمه ذیل ارز نمود

کتابخانه مجلس شورای ملی
۱۳۰۲

۹۲-۱۲/۸۴ ررن

١٠٤٧